



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



وہاں سے

پچھلے دنوں میں گویا

محمد حسین ظفرانی

تحت الحرف، دارالصادق، اسلام آباد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وهابیون چه می گویند

نویسنده:

محمد حسین طغیانی

ناشر چاپی:

دارصادق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	وهابیون چه می گویند
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۱۰	فصل اول: شناسنامه وهابیون
۱۰	وهابیون چه کسانی هستند؟
۱۱	پایه گذار وهابیت
۱۲	عوامل گسترش وهابیت
۱۳	محمد بن عبدالوهاب از دیدگاه علماء اهل سنت
۱۶	جنایات وهابیون
۲۶	فصل دوم: اعتقادات وهابیون
۲۶	میزان شرک و توحید در نظر وهابیون
۲۸	تقسیم بندی توحید از نظر وهابیون
۳۱	طلب دادرسی و یاری نمودن از غیر خداوند
۳۵	توسل در نظر وهابیون
۴۰	اعتقاد به منجی
۴۲	تبرک جستن
۴۵	اعتقاد به سلطه ی غیبی انبیاء و اولیاء الهی
۴۸	تعمیر قبور
۵۶	زینت کردن مساجد و مشاهد مشرفه با طلا و نقره
۵۸	سوگند خوردن به غیر خداوند متعال
۶۰	ساخت مسجد در جوار قبور اولیاء
۶۳	نذر

- ۶۴ طلب شفاعت از اولیای الهی
- ۶۵ شفاعت در قرآن -
- ۶۷ زیارت قبور
- ۷۱ فصل سوم: فضائل فراموش شده امیر المومنین علی (علیه السلام) در بین وهابیون
- ۷۱ امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر پیشوایان وهابیون
- ۷۳ سؤالات مسابقه
- ۷۵ پاورقی ها
- ۷۶ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

وهابیون چه می گویند

مشخصات کتاب

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال: ۳-۲۰-۵۸۵۵-۶۰۰-۹۷۸

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۶۳۵۰۰

عنوان و نام پدیدآور : وهابیون چه می گویند/ مولف محمدحسین طغیانی؛ تنظیم موسسه‌ی دارالصادق اصفهان؛ زیر نظر علی صافی اصفهانی.

مشخصات نشر : اصفهان: انتشارات مجموعه‌ی دارالصادق اصفهان، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۹۲ ص.

یادداشت : چاپ دیگر: عطر عترت، ۱۳۹۰.

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : وهابیه

موضوع : وهابیه -- عقاید

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۲۷

رده بندی کنگره : BP۲۳۸/۶ ط و ۷ و ۹ الف ۱۳۹۰

سرشناسه : طغیانی، محمدحسین، ۱۳۶۳ -

شناسه افزوده : صافی اصفهانی، علی، ۱۳۳۷، - ناظر

شناسه افزوده : دارالصادق اصفهان، تنظیم کننده

وضعیت فهرست نویسی : فیا

مقدمه

بسمه تعالی

هدف ما از نشر این کتاب و برپائی مسابقه کتاب خوانی از این کتاب آشنائی افراد حق جو با اعتقادات باطل و غیر منطقی وهابیون و جواب گوئی به اتهامات نا روای ایشان به شیعیان امیر المومنین علیه السلام می باشد. لذا خواهشمند است، با صرف وقت و دقت تمام کتاب را مطالعه فرمائید و در صورت برگزاری مسابقه کتابخوانی از کتاب حاضر، پاسخنامه ی کتاب را پر کرده و به مراکز تهیه کتاب یا به آدرس اصفهان خیابان صغیر اصفهانی، کوچه لاله پلاک ۷۰، دارالصادق اصفهان تحویل یا ارسال فرمائید. جهت اطلاعات بیشتر و دادن هرگونه نظر و پیشنهاد با نویسنده کتاب به آدرس ایمیل toghyany@yahoo.com و یا با شماره ۰۳۱۱۲۲۸۱۰۴۰ تماس حاصل فرمائید. و در صورت تمایل به دانلود کتابهای مؤلف به آدرس زیر مراجعه فرمائید.

www.toghyany.blogfa.com حمد و ثنای نامتناهی، و سپاس کامل خدایی را سزاست که قدرت و توانائیش را آشکار ساخت، و عالم را با کمال دقت و زیبایی آفرید و چشم ها را حیران و مبهوت نمود، و عقول بشر و قوای دراکه ی او را از معرفت کنه خویش بازداشت. و درود بی پایان بر مبشراً و نذیرای آدمیان خاتم پیغمبران حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) که در دورانی که جهان در ظلمت جهل و نادانی غوطه می خورد و زمین از حجت خدا و پیامبران الهی خالی بود و تحریفگران شیاد به تحریف ادیان آسمانی و شرایع مرسلین مشغول بودند خورشید جلال و جمالش از افق سرزمین حجاز طلوع نمود و با کتاب

آسمانیش، عالم را از ظلمت و ضلالت و جهل و نادانی نجات داد. که باب علم رسول الله (صلی الله علیه و آله) و زوجه البتول امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توصیف این کتاب مقدس فرمود: «قرآن نور است که قندیل‌های آن خاموش نخواهند شد، و چراغی است که افروختگی آن فرو نخواهد نشست، و دریایی است که اعماق آن پیدا نخواهد شد و راهی است که روند گانش گمراه نخواهند گشت، و شعاع تابانی است که روشنایش خاتمه نمی یابد، و جدا کننده ی حق از باطل است که برهانش ابطال نخواهد شد. و بنای محکمی است که پایه های آن ویران نمی گردد، و منزل گاههایی است که مسافری راه آنها را گم نمی نمایند و راهنما و رستگار کننده ی کسانی است که پیرو آن باشند، و دلیل و منطق کسانی است که با آن سخن گویند و سبب پیروزی کسی است که با آیات آن احتجاج کند و نگهبان کسی است که به آن عمل کند (نهج البلاغه....)

به وسیله اوصیاء به حق و جانشینان معصوم قرآن، کاخ بلند پایه ی احکام الهی که به ویرانی رفته بود احیاء شد. همان جانشینان به حقی که در باره ی آنها فرمودند: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابدا» «ای مردم، من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم و می روم، کتاب خدا و اهل بیت من تا زمانی که به آن دو تمسک کرده باشید هرگز گمراه نمی شوید.

همان حدیث متواتری که مورد نظر شیعه و سنی است و به طرق مختلف و الفاظ مختلف در میان فریقین بیان شده است. احمد حنبل می نویسد: «انی تارک فیکم خلیفتین، کتاب الله و حبل الله ممدود ما بین السماء و الارض و عترتی اهل بیته، و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» ((من در میان شما دو جانشین می گذارم، کتاب خدا، ریسمان (نجات) میان آسمان و زمین، و عترت و اهل بیتم. و این دو از هم جدا نمی شوند تا (در محشر) نزد «حوض» (کوثر) به من ملحق گردند))

و حاکم نیشابوری در مستدرک می نویسد که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ((انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله عزوجل و عترتی، کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیته و ان اللطیف الخیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما)) من، میان شما دو چیز گرانبها می گذارم، کتاب خدا و اهل بیت خودم، کتاب خدا ریسمانی است آویزان از آسمان به زمین، و عترت و اهل بیتم. و خدای لطیف و آگاه به من خبر داد که این دو از هم جدا نمی شوند تا نزد حوض کوثر بر من وارد شوند بنگرید چگونه از این دو یادگار من پذیرایی می کنید»

همان کتاب خدا و عترتی که تنها راه نجات امت اسلامی است و تمسک به آن دو است که افراد را از ضلالت نجات می دهد و اگر هر کدام از آن دو کنار گذاشته شود امت دچار انحراف می شوند و بهره ای از هدایت برای آنها نمی باشد. اما افسوس و صد افسوس که راهزنان دین و شیاطین گماشته شده در این مسیر، از زمان صدور این حدیث شریف و فرمان تمسک به قرآن و عترت سر راه مسلمین نشستند و هر روز گروهی را از این دو ثقل الهی دور کردند، روزی با شعار حسینا کتاب الله، و زمانی با ایجاد گروهک های صوفی و درویش مسلک و عرفان های کاذب و زمانی با ترجمه کتاب های فلاسفه ی یونان و انتشار آن در بین مسلمین مردم را از منطق اهل بیت و مکتب قرآن دور کردند.

همان فلسفه ای که استاد مصباح یزدی درباره اش می گوید: دستگاه های ستمگر بنی امیه و بنی عباس که به نا حق مسند حکومت اسلامی را اشغال کرده بودند به شدت احساس نیاز به پایگاهی مردمی در میان مسلمانان می کردند و در حالی که اهل بیت پیامبر علیهم السلام یعنی همان اولیای به حق مردم، معدن علم و خزانه دار وحی الهی بودند، دستگاه های حاکم برای جلب افراد وسیله ای جز تهدید و تطمیع در اختیار نداشتند از این رو کوشیدند تا با تشویق دانشمندان و جمع آوری صاحب نظران به دستگاه خویش رونقی بخشند و با استفاده از علوم یونانی و رومیان و ایرانیان در برابر پیشوایان اهل بیت علیهم السلام دکانی بگشایند. بدین ترتیب افکار مختلف فلسفی و انواع دانشها و فنون با انگیزه های گوناگون و بوسیله دوست و دشمن وارد محیط اسلامی گردید.

و همچنین صاحب تفسیر میزان درباره فلسفه می گوید حکومت های معاصر با ائمه ی هدی علیهم السلام نظر به این که از آن

حضرات دور بودند از هر جریان و از هر راه ممکن، برای کوبیدن آن حضرات علیهم السلام و بازداشتن مردم از مراجعه ی به ایشان و بهره مندی از علومشان استفاده می کردند، می توان گفت که ترجمه ی الهیات به منظور بستن در خانه ی اهل بیت علیهم السلام بوده است. در این برهه از زمان، علوم اوائل، یعنی منطق و ریاضیات و طبیعیات و الهیات و طب و حکمت علمی به زبان عربی ترجمه شد، مقداری در زمان بنی امیه ترجمه گشت و سپس در زمان بنی عباس تکمیل شده و صدها کتاب یونانی و رومی و هندی و ایرانی و سریانی به زبان عربی در آمد... و همچنین علامه مجلسی درباره این علوم می فرماید:

این جنایت بر دین اسلام است و شهرت و نشر دادن کتابهای فلاسفه در بین مسلمین از بدعت های خلفای جور بوده [یعنی بنی العباس] که با ائمه ی معصومین علیه السلام دشمن بوده اند. آنها به این منظور مطالب فلاسفه را بین مسلمین رواج دادند که مردم را از ائمه معصومین علیهم السلام و از شریعت روشن اسلام منصرف و رو گردان سازند. [یعنی مردم را مشغول مطالب پیچ در پیچ فلاسفه نمایند تا به علوم آل محمد روی نیاورند و سرگرم افکار پریشان فلاسفه گردند؛ و بر همین مطلب دلالت دارد آنچه صفدی در شرح لامیه العجم ذکر کرده که چون مأمون عباسی با پادشاهان نصاری صلح کرد (گمان می برم که پادشاه جزیره قبرس باشد) از آنها طلب کرد که مخزن و کتابخانه کتب یونان را در اختیار او بگذارند (آن کتاب ها در خانه ای جمع بوده و هیچ کس از آن خبری نداشت)

پس پادشاه دوستان خصوصی خود را که صاحب رأی نیکو دانست جمع کرد و با ایشان مشورت نمود. تمامی آنها رأی دادند که آن کتب را در اختیار مأمون نگذارد و نزد او نفرستد، مگر یک نفر از آنها که گفت این کتب را به نزد ایشان نفرستید (چرا که این کار به ضرر و شکست آنها تمام می شود) زیرا این علوم (یعنی فلسفه) داخل هیچ دولت شرعیه نشده مگر آن که آنرا به فساد کشانیده و اختلاف در بین علماء آنها ایجاد کرده است.

و همچنین ایشان می فرمایند، مشهور است اول کسی که کتاب های یونانیان را به زبان عربی ترجمه کرد خالد بن یزید بن معاویه بوده است. اما شیطان به این مسیر انحرافی بسنده نکرد و باز راه جدیدی را بر افراد گشود و مردم را پیرو باب و بهاء و امثال آنها کردند، اما امروز هم شیطان دست از کار نکشیده به نام فرقه ی ضاله ی وهابیت در مسیر حق نشسته و در تلاش است تا مردم را از ثقلین جدا سازد، همان فرقه ای که مدعی حقانیت است و تنها خود را عامل به قرآن می داند و دیگران را کافر و مشرک معرفی می نماید. و با بیان مطالبی مبنی بر شرک بودن توسل و استعاذه و طلب شفاعت و مردم را از اولیاء الهی دور می کند و یاوران دجال را علیه مسلمانان واقعی می شوراند، بر همین اساس این حقیر فقیر بی بضاعت با استمداد از توفیقات الهی بر آن شدم تا کتابی در رد عقائد این گروه ضاله به رشته ی تحریر در آورم لذا این کتاب را آماده و نام آن را «وهابیون چه می گویند» گذاشتم و آن را در سه فصل تنظیم نمودم:

فصل اول: شناسنامه ی وهابیون

فصل دوم: اعتقادات وهابیون

فصل سوم: فضائل فراموش شده ی اهل بیت (علیهم السلام) میان وهابیون در اینجا لازم می دانم از استاد عالی مقام حوزه ی علمیه ی اصفهان حضرت آیت الله حاج شیخ علی صافی اصفهانی حفظه الله که با ارشادات عالمانه و پدرانه ی خود ما را در تنظیم این کتاب یاری فرمودند و این کتاب تحت اشراف ایشان به پایان رسید و هم چنین از همه ی کارکنان دلسوز و با اخلاص واحد پژوهش مؤسسه ی دارالصادق اصفهان که در نشر این کتاب از هیچ کوششی دریغ نکردند نهایت تشکر و قدردانی را داریم.

و امیدوارم خداوند متعال این عمل نا چیز را از این حقیر روسیاه و از همه ی افراد مذکور بپذیرد و آن را وسیله ای برای هدایت طالبین راه حق قرار دهد و به برکت این عمل، قلب مقدس امام زمان (علیه السلام) را از ما راضی نماید و به ما حسن عاقبت عطاء نماید. انشاءالله

محمد حسین طغیانی

یازدهم ذی‌قعدة الحرام ۱۴۳۲ هـ ق

مصادف با ولادت امام رضا (علیه السلام)

فصل اول: شناسنامه و هابیون

وهابیون چه کسانی هستند؟

در آغاز قرن هشتم هجری فردی موسوم به احمد بن تیمیه، به برخی از سنن و عقاید رایج مسلمانان اعتراض کرد و گرایش به آنها را مایه شرک و دوری از توحید پنداشت، مثلاً مدعی شد که شفاعت اولیای الهی در روز رستاخیز، واقعیت دارد، ولی درخواست شفاعت از آنان در این جهان، شرک است.

احمد بن تیمیه نجدی در سال ۶۶۱ هجری قمری، پنج سال پس از سقوط خلافت بغداد در حرّان که از توابع شام است به دنیا آمد. تحصیلات اولیه را تا ۱۷ سالگی در آن سرزمین به پایان برد. در آن روزگار که حمله مغولان به اطراف شام ترس عجیبی در دل‌ها افکنده بود، سبب شد که عبدالحلیم، پدر احمد، همراه خانواده و جمعی از بستگان، حرّان را به سوی دمشق ترک گویند و در آنجا اقامت کنند. تا سال ۶۹۸ هـ ق چیزی از احمد شنیده نشد، ولی از آغاز قرن هفتم افکار مخرب وی ظهور و بروز یافت؛ خصوصاً زمانی که ساکنین حماه از وی خواستند آیه «الرحمن علی العرش استوی» را تفسیر کند. در تفسیر این آیه برای خداوند جایگاهی در فراز آسمان‌ها که بر عرش و سریری متکی است تعیین کرد.

انتشار پاسخ ابن تیمیه در دمشق و اطراف آن غوغایی به راه انداخت به طوری که علمایی همچون جلال‌الدین حنفی، قاضی وقت، محاکمه وی را خواستار شدند. قاضی او را احضار کرد ولی او در محاکمه حاضر نشد. ابن تیمیه، پیوسته افکار عمومی را با نظریات خلاف مشهور و رایج خود متشنج و پریشان می‌کرد، تا اینکه بالاخره در سال ۷۰۵ هـ ق در دادگاه محکوم و به مصر تبعید شد. وی در سال ۷۰۷ از زندان آزاد شد ولی تا سال ۷۱۲ به شام برگشت و در آنجا به نشر افکار و نظریات خود پرداخت، تا اینکه مجدداً در سال ۷۲۱ محکوم به زندان شد و در سال ۷۲۸ در زندان مرد. ذکر بیانیه‌هایی که عالمان بزرگ شام و مصر درباره ابن تیمیه صادر کرده‌اند، در این مقاله نمی‌گنجد. برای نمونه به برگزیده‌ای از آنها اکتفا می‌کنیم تا نقش او در تشویش افکار عمومی آن زمان و پاشیدن بذر نفاق در بین مردم روشن شود. ابن بطوطه جهانگرد معروف در سفرنامه خود معروف به «رحله ابن بطوطه» می‌نویسد: من در دمشق فقیه بزرگ حنبله تقی‌الدین بن تیمیه را دیدم. او در فنون گوناگون سخن می‌گفت ولی در عقل او چیزی بود. او در یکی از جمعه‌ها در مسجدی مشغول وعظ و ارشاد بود و من نیز شرکت کرده بودم، از جمله گفتار او این بود: خداوند از عرش به آسمان نخست فرود می‌آید، مانند فرود آمدن من از منبر. این سخن را گفت و یک پله از منبر پائین آمد. در این هنگام «ابن الزهرا» فقیه مالکی با او به مقابله برخاست، و سخن او را رد کرد. مردم به طرفداری از ابن تیمیه برخاستند و فقیه معترض را با مشت و کفش زدند. (۱) شمس‌الدین ذهبی (دانشمند مشهور اهل سنت که در علم حدیث و رجال و درایه سرآمد عصر خویش بود و همچون ابن تیمیه آیین حنبلی داشت) در نامه بلند و پندآمیزش به ابن تیمیه چنین نوشت: آیا وقت آن نرسیده که از جهالت دست برداری و توبه کنی؟! بدان که به دهه هفتاد عمر خود گام نهاده‌ای و مرگت نزدیک شده است. به خدا قسم، فکر نمی‌کنم تو به یاد مرگ باشی، بلکه کسانی را هم که به یاد مرگ هستند تحقیر می‌کنی! فکر نمی‌کنم سخن مرا بپذیری و به پند من گوش دهی؛ بلکه بر آنی که در برابر نامه کوتاه من، درازگویی کنی تا من رشته سخن را قطع کنم. تو پیوسته در فکر پیروزی بر من هستی تا من سکوت اختیار کنم! تو که با من که می‌دانی دوست تو هستم چنین می‌کنی، پس با دشمنانت چه خواهی کرد؟! به خدا قسم! در

میان دشمنان تو افراد صالح و خردمند و دانشور فراوانند، چنان که در بین دوستان نیز افراد گنه کار و دروغگو و نادان و بیعار، زیاد به چشم می‌خورند! بدان خوشحالم که از من بدگویی کنی اما از نصیحتم پند گیری. (۲) سبکی، محقق هم عصر ابن تیمیه، معتقد است: «ابن تیمیه در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را در هم شکست. او با اتفاق مسلمانان به مخالفت پرداخت و سخنی گفت که لازمه آن جسمانی بودن خدا و مرکب بودن ذات اوست تا آنجا که به ازلی بودن عالم ملتمز شد و با این سخنان حتی از ۷۳ فرقه نیز بیرون رفت». (۳) ابن شاکر کتبی در شرح حال ابن تیمیه از رساله‌ای یاد می‌کند که وی درباره فضایل معاویه و عدم جواز لعن یزید نوشته است. (۴) ابن حجر هیثمی دانشمند سرشناس اهل سنت، ابن تیمیه را فردی می‌داند که خداوند او را خوار و گمراه و کور و کر کرده است. پیشوایان اهل سنت بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند. هر کس می‌خواهد از عقاید وی آگاه شود به کتاب‌های ابوالحسن شیبکی و فرزندش تاج الدین و غیر آنان رجوع کند. سخنان ابن تیمیه فاقد ارزش بوده و او فردی بدعت‌گزار، گمراه گمراه‌گر و غیر معتدل است. خداوند، با عدلش با او رفتار کرده و ما را از شر عقیده و راه و رسم وی حفظ کند! انتقادات مستمر دانشمندان وقت، موجب انزوای ابن تیمیه شد و مراسم به تدریج به فراموشی سپرده شد، چندان که دیگر کسی از افکار وی دم نمی‌زد، گویی در جهان چنین کسی نبوده و چنین افکاری را عرضه نکرده است. بر اثر مبارزات یاد شده، از مکتب ابن تیمیه جز در کتاب‌های شاگرد وی، ابن قیم جوزی نامی باقی نماند. حتی خود ابن قیم نیز در کتاب «الروح» به چالش با استاد خود پرداخته است.

اکنون باید دید چگونه این مکتب بار دیگر در قرن ۱۲ هجری از انزوا و گم نامی بدر آمد و برخی مجدداً به نشر و ترویج آن پرداختند؟ حدود پانصد سال بعد از ابن تیمیه، آرای وی توسط فردی موسوم به محمد بن عبدالوهاب از انزوا و گمنامی به در آمد و با ترویج آن به وسیله قدرت شمشیر، موجی نو از تفرقه و کشتار بین مسلمانان به راه افتاد. متأسفانه طرح مجدد افکار ابن تیمیه از سوی محمد بن عبدالوهاب در اوضاع تاریخی بسیار نامناسبی صورت گرفت. چنان که گویی اساساً وضع این افکار، برای ایجاد شکاف و اختلاف میان مسلمانان، آن هم در بدترین اوضاع تاریخی بود! ترویج آرای ابن تیمیه از سوی محمد بن عبدالوهاب (که عنوان مکتب وهابیت را به خود گرفت) و سپس حمله وهابیان با پشتیبانی سیاسی نظامی شیوخ برخی از قبایل «نجد» به مناطق مسلمان نشین حجاز و عراق و شام و یمن، در دهه‌های نخست قرن ۱۳ هجری صورت پذیرفت، این در حالی بود که امت اسلامی از چهار سو مورد حمله شدید استعمارگران مسیحی قرار داشت. انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها، روس‌های تزاری و آمریکایی‌ها هر کدام به نوبه خود در قرن ۱۹ میلادی گرگ صفتانه امت مظلوم و پریشان اسلامی را مورد حمله قرار داده بودند. در چنین دوران سختی که مسلمانان نیاز حیاتی به همدلی و همکاری بر ضد دشمن مشترک داشتند، محمد بن عبدالوهاب مسلمانان را به جرم شفاعت خواهی از پاکان و زیارت قبور اولیای خدا مشرک و بت پرست و واجب القتل خواند! و اعراب بادیه‌نشین را برانگیخت که مناطق سنی‌نشین و شیعه‌نشین حجاز و عراق و شام و یمن را به خاک و خون بکشند و اموال مسلمانان را به عنوان غنیمت جهاد با کفار به غارت برند! نکته بسیار عجیب و غیر قابل هضم در این کار، جریان فتوای محمد بن عبدالوهاب (مثلاً به عنوان فقیه) به تکفیر مسلمانان جهان و تشویق پیروان خویش به قتل و غارت فجیع آنان به اتهام شرک و بت پرستی است که صحنه‌های جانگدازی در طول دو قرن اخیر پیش آورده است. چنین فتوایی در بین پیروان ادیان الهی کمتر سابقه دارد.

وی در کتاب کشف الشبهات می‌نویسد: کسانی که فرشتگان و پیامبران و اولیاء الله را شفیع قرار داده، و به وسیله آن نزد پروردگار تقرب می‌جویند، خونشان حلال و قتل آنان جایز است. خشونت و وحشیگری در ذات این مکتب نهفته است و مظاهر آن در حمله و کشتار بی سابقه مردم مظلوم کربلای معلی در سال ۱۳۴۳ هجری قمری دیده می‌شود که حدود ۷۰۰۰ نفر از علما، سادات و مردم را قلع و قمع کردند که بسیار دور از باور و انسانیت است. (۷)

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵ هـ ق در شهر عَیینه از توابع نجد به دنیا آمد، پدر او عبدالوهاب قاضی شهر به شمار می‌رفت. محمد بن عبدالوهاب فقه حنبلی را در زادگاه خود آموخت. سپس برای تکمیل معلومات رهسپار مدینه منوره شد و در آنجا به تحصیل حدیث و فقه پرداخت. در دوران تحصیل در مدینه، گاهی مطالبی بر زبانش جاری می‌شد که از عقایدی خاص حکایت داشت، چندان که اساتید وی از آینده‌اش نگران شده و می‌گفتند: اگر این فرد به تبلیغ پردازد، گروهی را گمراه خواهد کرد. چندی بعد، محمد بن عبدالوهاب مدینه را به سوی نقاط دیگر ترک کرد و چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد و یکسال در کردستان و دو سال در همدان اقامت کرد. زمانی هم در اصفهان و قم ساکن بود و بعد از طریق بصره به احساء و سپس به اقامتگاه پدرش حُریمله رفت. تا زمانی که پدرش در قید حیات بود وی کمتر سخن می‌گفت. تنها گاهی میان او و پدرش نزاعی در می‌گرفت. ولی پس از مرگ پدر به سال ۱۱۵۳ هـ ق، پرده از عقاید خود برداشت. تبلیغات محمد بن عبدالوهاب در شهر حُریمله افکار عمومی را برآشفته، به گونه‌ای که ناچار شد این شهر را به قصد اقامت در زادگاهش ترک کند. در زادگاهش (عیینه) با حاکم وقت، عثمان بن مَعمر، تماس گرفت و دعوت جدید خود را با او در میان نهاد و قرار شد که با پشتیبانی حاکم، آیین خود را تبلیغ کند ولی طولی نکشید که فرمانروای احسا (که مقامی بالاتر از حاکم عیینه داشت) عمل عثمان را ناروا شمرد و دستور داد هر چه زودتر فرزند عبدالوهاب را از شهر بیرون کند.

محمد بن عبدالوهاب ناچار شد برای اقامت و تبلیغ اعتقادات فاسدش محل دیگری را برای زندگی انتخاب کند، بنابراین به منطقه‌ای به نام درعیه رفت. حاکم درعیه محمد بن سعود (جد آل سعود) بود. او دعوت خود را با حاکم در میان گذاشت و هر دو پیمان بستند که رشته دعوت از آن محمد بن عبدالوهاب و زمام حکومت در دست محمد بن سعود باشد. برای استحکام روابط، ازدواجی نیز بین دو خانواده صورت گرفت.

محمد بن عبدالوهاب این بار تبلیغات مسمومش را در پرتوی قدرت حاکم آغاز نمود. و خیلی زود هجوم به قبایل اطراف و شهرهای نزدیک شروع شد و سیل غنایم از اطراف و اکناف به شهر درعیه، که شهر فقیر و بدبختی بود، سرازیر گشت. این غنایم، چیزی جز اموال مسلمانان منطقه نجد نبود که با متهم شدن به شرک و بت پرستی، اموال و ثروتشان بر سپاه محمد بن عبدالوهاب حلال شده بود!

عوامل گسترش وهابیت

به طور کلی می‌توان گفت دو عامل به انتشار دعوت محمد بن عبدالوهاب در میان اعراب بادیه نشین نجد کمک زیادی کرد:

- ۱- حمایت سیاسی نظامی آل سعود از محمد بن عبدالوهاب.
- ۲- دوری مردم نجد از تمدن و معارف و حقایق اسلامی. توضیح: جنگ‌هایی که وهابیون در نجد و خارج از نجد (حجاز، یمن، شام، عراق و...) می‌کردند، جاذبه‌ای دلفریب داشت به گونه‌ای که ثروت هر شهری که با قهر و غلبه بر آن دست می‌یافتند، بر مهاجمان حلال بود. اگر می‌توانستند آن را جزو تصرفات و املاک خود قرار می‌دادند و در غیر این صورت، به غنایمی که به دست آورده بودند اکتفا می‌کردند. ۱- رحله ابن بطوطه، ص ۹۵-۹۶.
- ۲- تکمله السیف الصیقل، ص ۱۰۹-۱۹۲.
- ۳- الدرہ المضمیه فی الرد علی ابن تیمیه، شبکی، ص ۵.
- ۴- فوات الوفیات، کتبی، ج ۱، ص ۷۷.
- ۵- الفتاوی الحدیث، ص ۸۶.

۶- کشف الشبهات، ص ۵۸، ۸۷ چاپ دارالقلم.

۷- کشف الارتیاب، ص ۷۷؛ شهداء الفضیله، علامه امینی، ص ۳۸۸.

محمد بن عبدالوهاب از دیدگاه علماء اهل سنت

محمد بن عبدالوهاب بنیان گذار مکتب وهابیت که در سال ۱۱۱۵ در شهر عینه به دنیا آمده، دارای اعتقادات خاصی بوده و تحت تاثیر همان اعتقادات، شیعیان را کافر و مشرک معرفی می نماید، وی تنها خود و پیروانش را مسلمان میدانند و دیگران را کافر و مشرک معرفی مینماید و پیروانش کلمات او را مورد اجماع علماء اهل تسنن می دانند و او را تأیید شده ی علمای اهل تسنن معرفی می کنند در حالی که این چنین نیست و بسیاری از علماء اهل سنت بر علیه او کلماتی بیان کرده اند که ذیلاً به آن اشاره می کنیم

۱- شیخ عبدالله هروی:

شیخ عبدالله هروی معروف به حبشی درباره ی محمد بن عبدالوهاب می نویسد: «او با دعوتی ظهور کرد که با افکاری مخلوط بود که گمان می کرد از قرآن و سنت است. او کسی بود که بدعت های تقی الدین احمد بن تیمیه را گرفته و آنها را احیاء نمود؛ از قبیل تحریم توسل به پیامبر و تحریم سفر به جهت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر او از انبیاء و صالحان به قصد دعا در آن مکان به امید اجابت از جانب خدا و تکفیر کسی که این گونه ندا می دهد: ای رسول خدا! ای محمد ای علی!...» (المقالات السنیه ص ۴۶ به نقل از کتاب وهابیت از دیدگاه اهل سنت)

۲- شیخ احمد زینی دحلل

شیخ احمد دحلل، مفتی مکه در اواخر سلطنت عثمانی درباره ی محمد بن عبدالوهاب می نویسد:

«بسیاری از اساتید محمد بن عبدالوهاب در مدینه می گفتند، زود است که این مرد گمراه شود و خداوند به واسطه ی او کسانی را که از خودش دور کرده و شقی نموده گمراه سازد. و پیش بینی آنها به وقوع پیوست. محمد بن عبدالوهاب گمان کرده بود که مقصودش از این مذهبی که اختراع کرده توحید خالص و بیزاری و دوری از شرک است و اینکه مردم از ششصد سال پیش مشرک بوده اند و او بوده که دینشان را تجدید کرده است. او کسی بود که آیات قرآن که درباره ی مشرکان نازل شده بود همگی را بر اهل توحید حمل نموده. (الفتوحات الاسلامیه جلد ۲ ص ۶۶)

۳- شیخ محمد بن عبدالله نجدی

او که مفتی حنابله مکه، در سال ۱۲۹۵، بوده است در کتاب «السحب الوابله علی ضرائع الحنابله» درباره ی پدر محمد بن عبدالوهاب می نویسد: «او پدر محمد صاحب دعوتی است که شعله های شرارت آن تمام عالم را فرا گرفت، ولی بین پدر و پسر ضدیت بود، با اینکه محمد بعد از مرگ پدرش تظاهر به دعوت خود نمود. خبر دادند به من، برخی از کسانی که او را دیده اند، از برخی از اهل علم، از کسی که معاصر شیخ عبدالوهاب پدر محمد بوده که او بر فرزندش محمد غضبناک بود؛ زیرا راضی نبود که او همانند پیشینیان و اقوامش مشغول به درس فقه شود، و به زیرکی در مورد وی فهمیده بود که بدعت و انحرافی از او سرزند، و لذا به مردم می گفت: زود است که شری از او مشاهده کنید، و خداوند آنچه را که باید بشود مقدر ساخت و نیز فرزندش سلیمان، برادر شیخ محمد با دعوتش مخالف بوده و ردیه ی خوبی را که از آیات و روایات استفاده کرده بود بر او نوشت. (السحب الوابله علی ضرائع الحنابله ص ۲۷۵)

۴- ابن عابدین حنفی

ابن عابدین حنفی می نویسد:

«مطلبی در مورد پیروان محمد عبدالوهاب، خوارج زمان ما، قول او: (اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ما را تکفیر می کنند)

دانستنی که این، در نامگذاری به خوارج شرط نیست، بلکه بیان کسی است که بر آقای ما علی (رض) خروج کرده است. و گرنه در مورد آنان کافی است اعتقادشان به کفر کسانی که بر او خروج کرده اند، همانگونه که در زمان ما درباره ی پیروان محمد بن عبدالوهاب اتفاق افتاد، کسانی که از نجد خروج کرده و به حرمین غالب شدند و مذهب حنابله را به خود منتسب نمودند، ولی معتقد بودند که تنها خودشان مسلمانند و هر کس که مخالف اعتقادشان باشد مشرک است و از این راه کشتن اهل سنت و علمای آنان را مباح دانستند، تا اینکه خداوند شوکت و ابهت آنان را خورد کرده و شهرهای آنان را خراب نمود و در سال ۱۲۳۳ لشکر مسلمین را بر آنان پیروز گردانید» (ردالمختار علی الدر المختار جلد ۴ ص ۲۶۲)

۵- شیخ احمد صاوی

شیخ احمد صاوی مالکی درباره ی محمد بن عبدالوهاب در حاشیه خود بر تفسیر جلالین می نویسد: «و گفته شده که این آیات در مورد خوارجی نازل شده که تأویل قرآن و سنت را تحریم نموده و از این طریق خونها و اموال مسلمانان را حلال شمردند، همانگونه که الان در نظیر آنان مشاهده می کنیم، و آنان فرقه ای هستند در سرزمین حجاز به نام وهابیت که گمان می کنند کسانی هستند، آگاه باشید که آنان همان دروغ گویانند که شیطان بر آنان غلبه کرده و یاد خدا را به فراموشی انداخته اند، و آنها حزب شیطان اند، آگاه باشید که حزب شیطان همان زیان کارانند. از خدای کریم می خواهیم که ریشه آنان را قطع کند» (مرآة النجدیه ص ۸۶)

۶- شیخ محمد بن سلیمان کردی، از اساتید محمد بن عبدالوهاب مفتی مکه سید احمد بن زینی دحلان از او نقل کرده که در ردّ محمد بن عبدالوهاب خطاب به او می گوید: ای فرزند عبدالوهاب! درود بر هر کسی که از هدایت پیروی کرده است. من به خاطر خدا تو را نصیحت می کنم که زبانت را از مسلمانان باز داری... و تو نمی توانی و حق نداری عموم مسلمین را تکفیر کنی؛ زیرا تو یک فرد از این امتی و نسبت کفر به کسی که از عموم مسلمانان خارج شده به واقع نزدیک تر است؛ زیرا که او از غیر راه مؤمنین پیروی کرده است. خداوند متعال می فرماید: «کسی که بعد از آشکار شدن حق از پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ما او را به همان راهی که می رود می بریم و او را به دوزخ داخل می کنیم و سرانجام بدی است) و همانا گرگ، گوسفندان و امانده را می خورد» (خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام جلد ۲ ص ۲۶۰)

۷- محمد فقیه بن عبدالجبار جاوی درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

او در ابتدای عمرش حرص فراوانی به مطالعه ی اخبار مدعیان دروغین نبوت از قبیل: مسیلمه کذاب، سجاح، اسود عنسی، طلحه ی اسدی و امثال آنها داشت، و لذا در ذهنش ادعای نبوت را می پروراند و اگر می توانست که چنین ادعائی کند آن را اظهار می داشت... و هرگاه کسی پیرو او می شد در حالی که حج واجب را انجام داده بود به او می گفت: دوباره حجّ به جای آور؛ چرا که حجّ اول را که انجام دادی در حال شرک بودی لذا قبول نمی باشد و واجب را از گردنت ساقط نکرده است و چون کسی می خواست وارد دینش شود بعد از ذکر شهادتین به او می گفت: بر خودت گواهی بده که قبلا کافر بودی و پدر و مادرت نیز با کفر از دنیا رفته اند، و اسم آنان که جماعتی از بزرگان علمای پیشین بود را به زبان جاری می کرد و اگر او چنین گواهی می داد او را می پذیرفت و گرنه دستور می داد تا او را به قتل برسانند. او تصریح می کرد که امت اسلام ششصد سال کافر بوده است. و نیز هر کسی را که از او پیروی نمی کرد تکفیر می نمود گرچه از بهترین پرهیزکاران به حساب می آمد و آنها را مشرک می نامید و خونها و اموالشان را مباح می کرد. و تنها ایمان را برای کسانی ثابت می دانست که از او پیروی کنند گرچه از بدترین افراد به حساب می آمدند. او در بسیاری از موارد با عبارات گوناگون به پیامبر نقص وارد می کرد و گمان می کرد که قصد و هدفش محافظت از توحید است». (النصوص الاسلامیه فی الرد علی مذهب الوهابیه ص ۴۰ چاپ مصر سال ۱۹۲۲م)

۸- شیخ عبدالمتعال صعیدی مصری

او درباره ی وهابیان می گوید:

«شکی نیست که دعوت وهابیت با این خشونتی که دارد از تسامح اسلام خارج است؛ زیرا دعوت اسلامی به صلح کامل و خالص می باشد و هرگز به جنگ به جز هنگام ضرورت پناه نمی برد... و اگر اسلام با مخالفانشان که کفر صریح دارند این گونه با سازش معامله می کند، پس وظیفه ی دعوت وهابیان است که با مخالفینشان این گونه رفتار کنند، در حالی که آنان به طور قطع مثل کافرانی نیستند که کفرشان علنی است؛ زیرا آنان به خدا و رسولش ایمان دارند، گرچه همراه با این اعتقاد مردگان را صدا زده و از آنها کمک می خواهند و از آنها تقاضا می کنند تا در قضای حاجات و بر طرف شدن گرفتاری ها به آنان کمک کنند؛ زیرا بر فرض که این کارها شرک باشد، به حد شرک کسانی نمی رسد که به خدا و رسولش ایمان ندارند. (المجددون فی الاسلام، عبدالمتعال صعیدی)

۹- شیخ محمد طاهر یوسف تیجانی مالکی اشعری

او درباره ی معتقدات وهابیان می گوید:

«از اعتقادات باطل و مهلک وهابیان آن است که آنان معتقدند به این که هر کسی که به زیارت قبر سید ما محمد صلی الله علیه و آله رود تا بر او درود فرستاده و به او توسل جوید، او محکوم به کفر و شرک است؛ به جهت آنکه زیارت قبر شریف حضرت و ردّ سلام بر ساکن آن و توسل به او را عبادت قبر به شمار می آورند. پس وای بر کسی که چنین اعتقادی را دارد. و هرگز کسی از مسلمانان در روی زمین چنین اعتقادی را ندارد، بلکه حتی از کفار کسی این عقیده را ندارد که مرتبه الوهیت یا ربوبیت برای مخلوق است. جز محمد بن عبدالوهاب که خدای خود را هوای نفسش قرار داده و خداوند او را با وجود علم گمراه کرده و بر گوش و قلبش مهر کرده و بر چشمش پرده ای قرار داده است؛ زیرا قرآن و حدیث را تغییر و تحریف داده و به انبیاء مرسلین و اولیاء و صالحان نقص وارد کرده است و می دانیم که نقص وارد کردن به آنها از روی عمد به اجماع امامان چهارگانه کفر است، خصوصاً وارد کردن تفصیح به آقای ما محمد. و نیز می دانیم که محمد بن عبدالوهاب اصلش از قبیله ی تمیم است بزرگترین قبیله ای که پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار داده است. آری، محمد بن عبدالوهاب مورد غضب پدر و اساتید و اهل خود بود هنگامی که موعظه ها و ارشادات و عقاید فاسدش اظهار می شد او را از شهری به شهر دیگر با ذلت و حقارت و اهانت طرد می نمودند تا آنکه به شهر اهل خود رسید که همگی بادیه نشین و حیوان چران بودند و هیچ چیز از دین نمی دانستند، و لذا عقیده ی او را در آن راه کمک کردند و لذا با کمک و مساعدت آنها توانست دین جدید خود را منتشر کند. و در آن حال بود که علمای مکه او را تکفیر کرده و از حج منعش نمودند». (صاروخ الغاره ص ۹ چاپ سودان)

۱۰- شیخ عبد بن الحاج وصیف

او که از علمای شافعی مصر است درباره ی وهابیان می گوید:

« آگاه باشید که وهابیان نجدی و پیروان جاهل آنها در این زمان به گسترش فتنه در دین اسلام در هر مکان قیام کرده و آنچه را که ائمه اعلام بر آن اجماع کرده انکار می کنند. و لذا بر ما واجب است که اصل آنها را بیان کرده و انگیزه ی بدعت گذاری آنها را برای مردم بازگو کنیم، همانگونه که به توفیق خدا شروع به تألیف کتابی در ردّ آنها کرده و نام آن را «ضلالات الوهابیین و جهالة المتوهبین» نامیدیم...

وهابیان گروهی از عرب های بی فرهنگ و احمق اند که از محمد بن عبدالوهاب، نجدی مشرقی، بدعت گذار، گمراه و گمراه کننده پیروی می کنند، و هنگامی که اصول نادرست خود را در میان آنان منتشر کرد مردم از او کور کورانه تبعیت نمودند، و آنان در آن روز قدرت تفکر صحیح و درک سیاسی قوی نداشتند... محمد بن عبدالوهاب از پدر و مادر صالح به دنیا آمد، بلکه پدرش شیخ عبدالوهاب با صالح بودنش از علمای اخیار و جلیل القدر و دوستدار علم و نشر آن بود... و لذا فرزندش محمد را به مدینه ی پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد تا از اساتید آن دیار کسب علم نماید. آن فرزند نحس در آن دیار مدتی درنگ کرد، ولی خداوند

بر او در آن شهر غضب نمود و مدینه ی خود را از لوٹ وجود خبیث او پاک کرد. ولذا به سوی مکه مکرمه رفت و دروس علم را از اساتید آن دیار فرا گرفت و با بزرگان آن شهر امثال محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی حنفی ملازم شد ولی اساتید او در هر زمان و مکان صریحاً او را مذمت و سرزنش کرده و از او به غضب می آمدند و مردم را از او بر حذر می داشتند. زیرا در وجود او آثار الحاد و خروج از دین را به طور آشکار و واضح می دیدند». (مقدمه ی کتاب «نور الیقین فی المبحث التلقین»)

۱۱- جمیل صدقی زهاوی، حنفی

او می گوید:

«از جمله کسانی که محمد بن عبدالوهاب در مدینه از او علم فرا گرفته شیخ محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی است این دو استاد و دیگر کسانی که او از آنان علم فرا گرفت همگی در او گمراهی و الحاد را به زیرکی فهمیدند و می گفتند: زود است که خداوند متعال او را گمراه کرده و افراد شقی از بندگانش را به سبب او گمراه سازد. و همین طور نیز اتفاق افتاد: و نیز پدرش عبدالوهاب که از علمای صالح بود و برادرش شیخ سلیمان به زیرکی در او الحاد را یافته بودند و لذا مردم را از او بر حذر می داشتند...» (الفجر الصادق ص ۱۶ چاپ مصر سال ۱۳۲۳ هـ)

اینها تنها بخشی از کلمات علماء اهل تسنن درباره محمد بن عبد الوهاب بود که در این فصل بیان شد و گفتار بسیاری از بزرگان اهل تسنن باقی ماند که به خاطر کمی گنجایش این کتاب از آوردن آنها معذوریم.

جنایات وهابیون

از آن جهت که منطق وهابیون منطق ظلم و تعدی به مسلمانان است از ابتدای تاسیس این مکتب ظالمانه بزرگان این گروه امر به کشت و کشتار مسلمانان کردند و طبق این دستور بسیاری از صالحین و متدینین به حکم شرک و کفر به قتل رسیدند و بسیاری از مسلمانان از شهر و دیار خود رانده، و بسیاری از اطفال یتیم، و بسیاری از زنان بیوه شدند و همه آنها بواسطه وجود فرقه ظالمانه ای بود که قصدی جز ایجاد فرقه و تفرقه ما بین مسلمانان نداشت، همان گروهی که از جز جنایت و پلیدی در کارنامه ننگین خود چیزی ندارد؛ به جاست که در این فصل به بخشی از این جنایات اشاره کنیم، تا بیشتر از پیش با این گروه آشنا شویم. ۱- قتل و غارت وهابیون در منطقه نجد: محمد بن عبدالوهاب با اعلام جهاد علیه مسلمانان به اتهام کفر، شرک و بدعت، اعراب بادیه نشین را تحریک کرد و به کمک ابن سعود، لشکری فراهم ساخت و با حمله به شهرها و روستاهای مسلمان نشین، مردم را به خاک و خون کشید و اموال آنان را به عنوان غنایم جنگی غارت نمود(۱). در این بخش به چند نمونه از کشتار بی رحمانه وهابیون که در منطقه نجد و اطراف ریاض انجام گرفته، اشاره می کنیم. الف: کشتار مسلمانان و قطع نخل ها و غارت مغازه ها: ابن بشر عثمان بن عبد الله، مورخ آل سعود در باره آغاز دعوت وهابیون

(۱) ر. ک: تاریخ نجد، فصل سوم غزوات، ص ۹۵؛ تاریخ آل سعود، ج ۱، ص ۳۱ و تاریخچه نقد و بررسی وهابی ها، ۱۳ ۷۶.

در منطقه نجد و کشت و کشتار مردم بی گناه به اتهام شرک می نویسد: عبد العزیز همراه با عدّه ای به قصد جهاد با اهل سرزمین «ثادق» حرکت کرد و آنان را به محاصره درآورد و بخشی از نخلستان های آنان را قطع کرد و تعدادی از مردان آنان را هم به قتل

رساند(۱). سپس عبد العزیز به قصد جهاد به سمت «خُرج» حرکت کرد و در منطقه «دَلَم» هشت نفر از مردان را کشت و مغازه ها را که مملو از اموال بود، غارت کرد و آن گاه به سرزمین «نَعْجان»، «تَزَمَدَا»، «دَلَم» و «خُرج» رفت و عده ای را کشت و شتران بسیاری را به غنیمت گرفت(۲). ب: به آتش کشیدن محصولات زراعی: ابن بشر در ادامه می نویسد: عبدالعزیز به قصد جهاد وارد «منفوحه» شد و محصولات زراعی آنان را به آتش کشید و بخش عظیمی از جواهرات، گوسفندان و شتران را به غنیمت گرفت و ده نفر را نیز به قتل رسانید(۳).

(۱) «سار عبد العزیز رحمه الله غازیاً بجمیع المسلمین وقصد بلد ثادق ونازلهم وحاصرهم ووقع بینهم قتال وقطع شیئا من نخیلهم فأقام علی ذلك أياما، وقتل من أهل البلد ثمانیة رجال، وقتل من المسلمین ثمانیة رجال». عنوان المجد، ص ۳۴. (۲) غزا عبد العزیز إلى الخرج فأوقع بأهل الدلم وقتل من أهلها ثمانیة رجال ونهبوا بها دكاكين فيها أموال، ثم أغاروا علی أهل بلد نَعْجان وقتلوا عوده بن علی ورجع إلى وطنه، ثم بعد أيام سار عبد العزیز بجیوشه إلى بلد (تَزَمَدَا) وقتل من أهلها أربعة رجال وأصیب من الغزو مبارک بن مزروع. ثم إن عبد العزیز کَرَّ راجعا وقصد (الدلم) و(الخُرج) فقاتل أهلها وقتل من فرعهم سبعة رجال وغنم علیهم إبلا كثيرا. عنوان المجد، ص ۴۳. (۳) غزا عبد العزیز منفوحه وأشعل فی زروعها النار؟! وأخذ كثيرا من حللهم وغنم منهم إبلا كثيرا وقتل من الأعراب عشرة رجال». عنوان المجد، ص ۴۳.

ج: سقط جنین زنان باردار: لشکر عبد العزیز شبانگاه وارد منطقه «حَرَمَه» شدند و پس از طلوع فجر به دستور عبد الله پسر عبد العزیز، تیراندازان به صورت دسته جمعی به طرف شهر تیراندازی کردند و صدای مهیب تیرها، شهر را به لرزه درآورد به گونه ای که بعضی از زنان حامله، سقط کردند و مردم به وحشت افتاده و شهر به محاصره درآمد و مردم شهر، نه توان مقاومت و نه امکان فرار از شهر را داشتند(۱). د: کشته شدن مردم ریاض در اثر گرسنگی و تشنگی: ابن بشر در باره حمله وهابیون به ریاض می نویسد: ففرَّ أهل الریاض فی ساقته الرجال والنساء والأطفال لا یلوی أحد علی أحد، هربوا علی وجوههم إلى البریة فی السهباء قاصدین الخروج وذلك فی فصل الصیف، فهلك منهم خلق کثیر جوعا وعطشا(۲)؛ اهل ریاض، همه مردان، زنان و کودکان با شنیدن حمله لشکر وهابیون از ترس و وحشت، پا به فرار گذاشتند، از آن

(۱) أتوا بلاد حَرَمَه فی اللیل وهم هاجعون... فلما انفجر الصبح أمر عبد الله علی صاحب بُندق یثورها، فتوروا البنادق دفعه واحدة فارتجت البلد بأهلها وسقط بعض الحوامل، ففرعوا وإذا البلاد قدضبطت علیهم ولیس لهم قدرة ولا مخرج. عنوان المجد، ص ۶۷. (۲) عنوان المجد، ص ۶۰.

جایی که این حمله در فصل تابستان بود، جمعیت زیادی در اثر گرسنگی و تشنگی جان سپردند. ه: کشتار فراریان: ابن بشر در ادامه می گوید: فلما دخل عبد العزیز الریاض وجدها خالیة من أهلها إلا قلیلا فساروا فی أثرهم یقتلون ویغنمون. ثم إن عبد العزیز جعل فی البیوت ضباطا یحفظون ما فیها. وحاز جمیع ما فی البلد من الأموال والسلاح والطعام والأمتاع وغیر ذلك وملك بیوتها ونخیلها إلا قلیلا(۱)؛ وقتی عبد العزیز وارد ریاض شد دید جز اندکی از مردم، کسی در شهر نمانده، فراریان را دنبال کرد و عده ای را کشت و اموالی را که با خود داشتند به غنیمت گرفت. و به شرطه ها دستور داد از خانه های خالی از صاحبانشان، محافظت کنند و آن گاه تمام اموال، اسلحه ها، مواد غذایی و وسایل خانه ها را به غنیمت گرفت و غالب خانه ها و نخلستان ها را به تصرف خود درآورد. و: کشتن مؤذن به جرم درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله: زینی دحلان مفتی مکه مکرمه می نویسد: ویمنعون من الصلاة علیه صلی

اللّٰه عليه وسلم على المنابر، بعد الأذان؛ حتى أن رجلاً صالحاً كان أعمى، وكان موءذناً وصلى على

(۱) همان.

النبي صلى الله عليه وسلم بعد الأذان، بعد أن كان المنع منهم، فأتوا به إلى ابن عبد الوهاب فأمر به أن يقتل فقتل، ولو تتبع لك ما كانوا يفعلونه من أمثال ذلك، لمألت الدفاتر والأوراق. وفي هذا القدر كفاية واللّه سبحانه وتعالى أعلم؛ وهآبى ها از درود فرستان به پیامبر گرامی [صلى الله عليه و آله] بر روی منابر و پس از اذان، ممانعت می کردند، مرد صالح نابینایی که اذان می گفت و پس از اذان به رسول اکرم [صلى الله عليه و آله] صلوات فرستاد، آن را نزد محمد بن عبد الوهاب آوردند و او دستور داد مؤذن نابینا را به جرم درود بر حضرت، کشتند. زینی دحلان در ادامه می گوید: اگر مانند این کارهای زشت و هّابییون را بخواهم بنویسم، دفترها مملوّ خواهد شد (۱). با این که درود به پیامبر گرامی صلى الله عليه و آله نص قرآن و دستور الهی است که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۲). در آیه شریفه هیچ گونه قید مکانی و زمانی برای درود به حضرت ذکر نشده یعنی هر وقت و هر کجا می شود به پیامبر گرامی درود فرستاد.

۲. کشتار بی رحمانه شیعیان کربلا: کشتار و هابییون در کربلای معلی در سال ۱۲۱۶، به راستی صفحه تاریخ را سیاه کرده و قلب هر خواننده را به درد می آورد. دکتر منیر عجلانی می نویسد:

(۱) فتنه الوهابیه، ص ۲۰. (۲) الأحزاب: ۵۶.

دخل اثنا عشر ألف جندي ولم يكن في البلدة، إلا عدد قليل من الرجال المستضعفين لأن رجال كربلاء كانوا قد خرجوا يوم ذاك إلى النجف الأشرف لزيارة قبر الإمام أمير المؤمنين يوم الغدير، فقتل الوهابيون كل من وجدوهم، فقدر عدد الضحايا في يوم واحد بثلاثة آلاف، وأما السلب فكان فوق الوصف ويقال أن مائتي بعير حملت فوق طاقتها بالمنهوبات الثمينة (۱)؛ دوازده هزار نفر سپاه و هابییون به فرماندهی سعود، فرزند عبد العزیز وارد کربلا شدند در حالی که بیشتر مردم کربلا به مناسبت عید غدیر به نجف اشرف به زیارت امیر المؤمنین علیه السلام رفته بودند و در شهر جز عدّه اندکی از پیرها و ناتوان ها نمانده بودند. سپاه و هابییون به هر کس که برخوردند، کشتند و آمار کشته ها به مرز سه هزار نفر رسید و اموال غارت شده از کربلا قابل وصف نبود و گفته می شد که آن روز ۲۰۰ شتر بار سنگین از کربلا به غارت بردند. محمد قاری غروی در تاریخ نجف از مجموعه شیخ خضر، نقل می کند: و هابییون صندوق قبر حبیب بن مظاهر را که از چوب بود شکستند و سوزاندند و با آن در ایوان طرف قبله حرم، قهوه درست کردند. آن ها می خواستند صندوق قبر شریف حسین را هم بشکنند، اما چون دارای شبکه های آهنین بود، توفیق نیافتند (۲). شیخ عثمان بن بشر مورّخ دیگر و هابی که خود اهل نجد بوده می نویسد: گنبد روی قبر (سید الشهداء) را ویران ساختند، و صندوق روی قبر

(۱) تاریخ العربیة السعودیه، ص ۱۲۶. (۲) نزهة الغری فی تاریخ النجف الغری السری، ص ۵۲.

را که زمرد، یاقوت و جواهرات دیگر در آن نشانده بودند، بر گرفتند، و آنچه در شهر از مال، سلاح، لباس، فرش، طلا، نقره و قرآن های نفیس یافتند غارت کردند و نزدیک ظهر از شهر بیرون رفتند (۱). صلاح الدین مختار که خود و هابی است می نویسد: در سال ۱۲۱۶ امیر سعود با لشکر انبوهی از مردم نجد، عشایر جنوب، حجاز و دیگر نقاط به قصد عراق حرکت کرد. در ماه ذی قعدة به

کربلا- رسید. او تمام برج و باروی شهر را خراب کرد و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار بودند، کشت و نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شد. آن گاه خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه را به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم، بین لشکریان تقسیم نمود (۲). شیخ عثمان نجدی از مورخان وهابی می نویسد: وهابیون به صورت غافل گیرانه وارد کربلا شدند و بسیاری از اهل آن جا را در کوچه و بازار و خانه ها کشتند؛ روی قبر حسین علیه السلام را خراب کردند و آن چه در داخل قبه بود به چپاول بردند و هرچه در شهر از اموال، اسلحه، لباس، فرش، طلا و قرآن های نفیس یافتند، ربودند. نزدیک ظهر در حالی که قریب به دو هزار نفر از اهالی کربلا را کشته بودند، از شهر خارج شدند (۳). برخی می نویسند: «وهابیون در یک شب، بیست هزار نفر را به قتل»

(۱) عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۲۱. (۲) تاریخ مملکة السعودیه، ج ۳، ص ۷۳. (۳) عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۲۱، حوادث سال ۱۲۱۶.

رسانند» (۱). میرزا ابوطالب اصفهانی در سفرنامه خود می نویسد: هنگام برگشت از لندن و عبور از کربلا و نجف، دیدم که قریب بیست و پنج هزار نفر وهابی وارد کربلا شدند و شعار «اقتلوا المشرکین واذبحوا الکافرین» (۲) سر می دادند. آنان بیش از پنج هزار نفر را کشتند و زخمی ها حساب نداشت، صحن مقدس امام حسین علیه السلام از لاشه کشتگان پر، و خون از بدن های سر بریده شده، روان بود. پس از یازده ماه بار دیگر به کربلا رفتم، دیدم که مردم، آن حادثه دل خراش را نقل می کنند و گریه سر می دهند به گونه ای که از شنیدن آن، موها بر اندام راست می شد (۳).

۳. حمله به نجف اشرف: حمله وهابیون به عراق از سال ۱۲۱۴ ه ق آغاز شد. چون در آن سال وهابیون به نجف اشرف حمله نمودند، ولی عرب خزاعل جلوی آن ها را گرفتند و سیصد نفر از آن ها را کشتند (۴). در سال ۱۲۱۵ نیز گروهی برای انهدام مرقده مطهر حضرت امیر علیه السلام عازم نجف اشرف شدند که در مسیر با عده ای از اعراب درگیر شدند و

(۱) تاریخچه نقد و بررسی وهابی ها، ص ۱۶۲. (۲) مشرکان را بکشید و کافران را ذبح کنید. (۳) مسیر طالبی، ص ۴۰۸. (۴) وهابیان، ص ۳۳۷.

شکست خوردند (۱). در مدت نزدیک به ده سال چندین بار حملات شدیدی به شهر کربلا و نجف انجام دادند (۲). در سال ۱۲۱۶ وهابیون پس از کشتار بی رحمانه اهل کربلا و هتک حرمت حرم حسینی علیه السلام با همان لشکر راهی نجف اشرف شدند، ولی مردم نجف به سبب آگاهی از ماجرای کشتار و غارت کربلا و آمادگی دفاعی به مقابله برخاستند؛ حتی زن ها از منزل ها بیرون آمدند و مردان خود را تشجیع و تحریک به دفاع کردند تا اسیر کشتار و چپاول وهابیون نشوند، در نتیجه سپاه وهابی ها نتوانستند به شهر نجف وارد شوند (۳). در سال ۱۲۲۰ یا ۱۲۲۱ وهابیون به سرکردگی «سعود» به نجف اشرف حمله بردند، ولی چون شهر دارای برج و بارو بود، و در بیرون نیز خندقی شهر را حفاظت می کرد، به علاوه جمعی از مردم و طلاب علوم دینی در حدود دویست نفر تحت رهبری شیخ جعفر نجفی (کاشف الغطاء) از مراجع اعلم عصر که خود مردی دلیر بود، شبانه روز مشغول دفاع از شهر بودند، کاری از پیش نبردند. خانه شیخ جعفر کاشف الغطاء انبار اسلحه بود و او بر هر دروازه نجف و

(۱) ماضی النجف وحاضرها، ج ۱، ص ۳۲۵. (۲) تاریخ المملکة السعودیه، ج ۱، ص ۹۲. (۳) ماضی النجف وحاضرها، ج ۱، ص ۳۲۵.

در هر برجی جمعی از طلاب و مردم را به دفاع واداشته بود. شیخ حسین نجف، شیخ خضر شلال، و سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه و شیخ مهدی ملاکتاب از جمله علمای مدافع شهر بودند که از مردان بلند آوازه می باشند. قوای سعود در این حمله پانزده هزار وهابی جسور جنگجو بود. وهابی ها چندان که سعی کردند نتوانستند وارد شهر شوند، و مدافعان نجف با سرسختی دفاع می کردند. در یکی از روزها برخی از وهابی ها از دیوار شهر بالا آمدند و نزدیک بود شهر را اشغال کنند، ولی با دفاع مردانه مدافعان مسلح مواجه شدند، و عقب نشستند. در مدت محاصره نجف چون مدافعان از درون شهر و برج و باروها وهابیون را زیر آتش داشتند، توانستند هفتصد نفر از آن ها را به قتل رسانند. سرانجام سعود با بقیه نفراتش ناامید از نجف اشرف بازگشت. اهالی نجف قبل از رسیدن قوای سعود، خزانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به بغداد و از آنجا به کاظمین منتقل ساختند و در مخزن آنجا به ودیعت نهادند، و بدین گونه آن اموال از دستبرد آن قوم غارتگر وحشی مصون ماند. ابن بشر مورخ نجدی راجع به حمله سعود به نجف در تاریخ نجد می نویسد: «در سال ۱۲۲۰ سعود با سپاه انبوهی از نجد و نواحی آن در بیرون شهر معروف در عراق (نجف اشرف) فرود آمد، و سپاه مسلمین (وهابی ها) را در اطراف شهر پراکنده ساخت، و دستور داد باروی شهر را خراب کنند. چون یاران او به شهر نزدیک شدند، به خندق عریض و عمیق برخورد کردند و نتوانستند از آن عبور کنند. در جنگی که میان طرفین روی داد در اثر تیراندازی از روی باروها و برجهای شهر،

جمعی از (وهابیون) کشته شدند. آن ها نیز از شهر عقب نشستند، و به غارت نواحی اطراف پرداختند» (۱). سعود در سال بعد یعنی ۱۲۲۲ نیز بار دیگر با بیست هزار جنگجوی جسور وهابی به نجف اشرف حمله برد، ولی چون دید مدافعان شهر به رهبری کاشف الغطاء با توپ و تفنگ آماده دفاع هستند نجف را رها ساخت، و به شهر «حله» روی آورد (۲).

۴. تخریب آثار بزرگان در مکه: وهابیون در سال ۱۲۱۸ پس از مسلط شدن بر مکه تمام آثار بزرگان دین را تخریب نمودند. در «مُعَلّی» قبه زادگاه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم را و همچنین قبه زادگاه علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت خدیجه و حتی ابوبکر را ویران و با خاک یکسان کردند. آثار باستانی که در اطراف خانه خدا و بر روی زمزم بود را تخریب کرده و در تمام مناطقی که مسلط می شدند آثار صالحین را نابود می کردند و هنگام تخریب طبل می زدند و به رقص و آواز خوانی می پرداختند (۳). رفاعی یکی از علمای بزرگ اهل سنت کویت خطاب به علمای وهابی می نویسد: رضیتم ولم تعارضوا هدم بیت السیّدۃ خدیجۃ الکبریٰ أمّ المؤمنین

(۱) عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۳۷. (۲) رجوع شوده به: مفتاح الکرامه، ج ۵ ص ۵۱۲، مقدمه محقق توانا علی دوانی بر کتاب فرقه وهابی سید محمد حسن قزوینی، ص ۴۱. (۳) کشف الارتیاب، ص ۲۷، به نقل از تاریخ «الجبرتی».

والحبیبۃ الأولى لرسول ربّ العالمین صلی الله علیه و آله، المكان الذی هو مهبط الوحی الأول علیه من ربّ العزّة والجلال، وسکتکم علی هذا الهدم راضین أن یکون المكان بعد هدمه دورات میاه و بیوت خلاء و میضات، فأین الخوف من الله؟ وأین الحیاء من رسوله الکریم علیه الصلاة والسلام (۱)؛ شما به تخریب خانه ام المؤمنین خدیجه کبری اولین حبیبه پیامبر صلی الله علیه و آله رضایت دادید و هیچ عکس العمل نشان ندادید با این که آن مکان محل نزول وحی قرآن بود. و در برابر این جنایت سکوت انتخاب کردید و رضایت دادید که آن مکان مقدس به توال و دستشویی مبدل شود. پس چرا از خدا نمی ترسید؟ و از پیامبر کریم حیاء نمی کنید؟ رفاعی در ادامه می نویسد: زادگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ویران و به محل خرید و فروش حیوانات تبدیل شد، که با

تلاش افراد صالح و خیر، از چنگال وهابیان در آمد و به کتابخانه مبدل گردید ... شما وهابیان در این سال های اخیر تصمیم گرفتید نیات شوم خود را از طریق تهدید و انتقام پیاده کنید، تمام تلاش خود را جهت نابودی محل ولادت رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم به کار بستید، حتی از شخصیت ها و علماء بزرگ سعودی مجوز ویران کردن آن مکان مقدس را گرفتید، ولی ملک فهد، عواقب شوم آن را ملاحظه کرد و شما را از این کار ننگین باز داشت.

(۱) نصیحة لإخواننا علماء نجد» ص ۵۹. تألیف: یوسف بن السید هاشم الرفاعی، با مقدمه دکتر محمد سعید رمضان البوطی.

این چه کار بی ادبانه ای است که از شما سر می زند؟! این چه بی وفایی است که در حق رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم! روا می دارید در حالی که خداوند به وسیله آن حضرت، ما و شما و اجداد ما را از تاریکی های شرک به سوی نور اسلام هدایت فرمود؟! بدانید که به هنگام مشاهده رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم در کنار حوض، جز بی حیایی نصیب شما نخواهد شد. و به یقین بدانید که نتیجه شقاوت خود را در نابودی آثار پاک آن نبی مکرم صلی الله علیه و آله وسلم که موجب رنجش گردیده است، مشاهده خواهید کرد(۱). رفاعی در جای دیگر می نویسد: آثار قبور صحابه و امهات المؤمنین و آل البیت را نابود کرده و قبر آمنه بنت وهب مادر گرامی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را با بنزین به آتش

(۱) حاولتم ولا زلتم تحاولون وجعلتم دأبكم هدم البقعة الباقية من آثار رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ألا وهي (البقعة الشريفة التي ولد فيها)، التي هُدمت، ثم جعلت سوقاً للبهائم، ثم حولها بالحيلة الصالحون إلى مكتبة هي (مكتبة مكة المكرمة). فصرتم يرمون المكان بعيون الشرّ والتهديد والانتقام، وتتربصون به الدوائر وطالبتهم صراحةً بهدمه واستعدتكم السلطة وحرصتموها على ذلك بعد اتخاذ قرار بذلك من هيئة كبار علمائكم قبل سنوات قليلة (وعندی شريط صريح بذلك) غير أن خادم الحرمين الشريفين الملك فهد العاقل الحكيم العارف بالعواقب تجاهل طلبكم وجمّده. فیا سوء الأدب وقلة الوفاء لهذا النبي الكريم الذي أخرجنا الله به وإياكم والأجداد من الظلمات إلى النور! ویا قلّمة الحياء منه يوم الورد على حوضه الشريف! ویا بؤس وشقاء فرقه تکره نبیها سواء بالقول أو بالعمل وتحقره وتسعى لمحو آثاره!. نصیحة لإخواننا علماء نجد، ص ۶۰.

کشیدید و اثری از آن ها باقی نگذاشتید(۱).

۵. آتش زدن کتابخانه های بزرگ: دردناک ترین چیزی که وهابیان مرتکب شد و آثار قبیح آن برای همیشه باقی است، آتش زدن کتابخانه بزرگ «المکتبة العرییة» بود که بیش از ۶۰ هزار عنوان کتاب گرانقدر و کم نظیر و بیش از ۴۰ هزار نسخه خطی منحصر به فرد داشت که در میان آن ها برخی از آثار خطی دوران جاهلیت، یهودیان، کفار قریش و همچنین آثار خطی علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، خالد بن ولید، طارق بن زیاد و برخی از صحابه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم و قرآن مجید به خط «عبد الله بن مسعود» وجود داشت. و نیز در همین کتابخانه انواع سلاح های رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و بت هایی که هنگام ظهور اسلام مورد پرستش بود، مانند «لات»، «عزی»، «مناء» و «هبل» موجود بود. «ناصر السعید» از قول یکی از مورخان نقل می کند که هنگام تسلط وهابیان، این کتابخانه را به بهانه وجود کفریات در آن به آتش کشیده و به خاکستر تبدیل کردند(۲).

(۱) هدمتم معالم قبور الصحابة وأمّات المؤمنین و آل البیت الکرام رضی الله عنهم وترکتهموها قاعاً صفصفاً وشواهداً حجارةً مبعثرة لا یعلم ولا یعرف قبر هذا من هذا؛ بل سیکب علی بعضها البنزین فلا حول ولا قوّة إلا بالله. ثم ذکر فی الهامش: قبر السیدة آمنه بنت

و هب أم الحبيب المصطفى نبی هذه الأمة [صلی الله علیه و آله وسلم]. نصیحة لإخواننا علماء نجد: ۳۸. (۲) ر.ک: کتاب تاریخ آل سعود، ج ۱، ص ۱۵۸، کشف الارتیاب، ص ۵۵، ۱۸۷، ۳۲۴، أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۷، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۱، ص ۸۱ و آل سعود من أين إلى أين، ص ۴۷.

۶. تصرف مدینه منوره: سعود در سال ۱۲۲۰ یا ۱۲۲۱ در هجوم خود به مدینه پس از یک سال و نیم محاصره، سرانجام آن شهر مقدّس را تصرف کرد. تمام اشیاء گران بهایی که در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله بود را غارت نمود. فقط از بیم عموم مسلمین از تعرّض به قبر مقدّس پیغمبر صلی الله علیه و آله خودداری کردند. آن ها چهار صندوق مملوّ از جواهرات مرصع به الماس و یاقوت گران بها را به غارت بردند. از جمله، چهار شمعدان زمردین بود که به جای شمع، در آن ها یک قطعه الماس شب نما و درخشنده بود، و حدود یک صد قبضه شمشیر با غلاف های مصلاً به طلای خالص و مرصع به الماس و یاقوت با دسته هایی از زمرد و یشم که به هیچ وجه نمی شد آن ها را قیمت گذاری کرد (۱). در یادار سرتیب «ایوب صبری» سرپرست مدرسه عالی نیروی دریایی در دولت عثمانی می نویسد: سعود بن عبد العزیز، پس از تصرف مدینه منوره، همه اهالی مدینه را در مسجد النبی گرد آورد و درهای مسجد را بست و این گونه سخن آغاز نمود: هان ای مردم مدینه! براساس آیه شریفه «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ» دین و آیین شما امروز به کمال رسید، به نعمت اسلام مشرف شدید، حضرت احدیّت از شما راضی و خشنود گردید، دیگر ادیان باطل نیاکان خود را رها کنید و هرگز از آن ها به نیکی یاد نکنید، از درود و رحمت فرستادن بر آن ها به شدت پرهیز

(۱) فرقه وهابی و پاسخ به شبهات آن ها، مقدمه علی دوانی، ص ۴۰.

نمایید، زیرا همه آن ها به آیین شرک در گذشته اند (۱).

۷. تخریب قبور طائف و مکه: در سال ۱۳۴۳ وهابیان بار دیگر قبه ابن عباس و دیگر قبور طائف و قبرهای عبدالمطلب، ابوطالب و حضرت خدیجه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و زادگاه حضرت زهرا علیهاالسلام و همه شعائر اسلامی مکه را ویران کردند (۲).

۸. تخریب قبور ائمه بقیع علیهم السلام: در سال ۱۳۴۴، وهابیان پس از اشغال مکه، به مدینه روی آوردند و پس از محاصره و جنگ با مدافعان شهر، آن را اشغال نمودند، قبور ائمه بقیع و دیگر قبور همچون قبر ابراهیم فرزند پیامبر و زنان آن حضرت، قبر ام البنین مادر حضرت عباس، قبه عبدالله پدر پیامبر صلی الله علیه و آله، إسماعیل پسر امام جعفر صادق و قبه همه صحابه و تابعین را بدون استثناء خراب کردند. ضریح فولادی ائمه بقیع که در اصفهان ساخته و به مدینه حمل شده بود، از روی قبر حضرت امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام برداشته و بردند. قبور عباس عموی پیامبر و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین را که با قبور چهار امام همام، در زیر یک قبه بودند نیز ویران کردند (۳). هم چنین زادگاه امام حسن و امام حسین در مدینه، قبور شهدای بدر

(۱) تاریخ وهابیان، ۱۰۷، تاریخ الوهابیّه، چاپ مصر، ص ۱۲۶. (۲) مقدمه علامه دوانی بر کتاب فرقه وهابی، ص ۵۵. (۳) مقدمه علامه دوانی بر کتاب فرقه وهابی، ص ۵۶.

و نیز بیت الاحزانی را که حضرت علی علیه السلام برای حضرت زهرا علیهاالسلام ساخته بود، ویران کردند (۱).

۹. قتل عام مردم طایف: برخی بر این پندارند که وهابیان فقط بلاد شیعه نشین را مورد تاخت و تاز قرار دادند، ولی با نگاهی به

عمل کرد آنان در حجاز و شام، روشن خواهد شد که حتی مناطق سنتی نشین نیز از حملات آنان در امان نمانده است. زینی دحلان مفتی مکه مکرمه می نویسد: ولما ملکوا الطائف فی ذی القعدة سنة ۱۲۱۷ ألف ومائتین وسبعة عشر قتلوا الکبیر والصغیر والمأمور والآمر ولم ینج إلا من طال عمره، وکانوا یدبحون الصغیر علی صدر أمه ونهبوا الأموال وسبوا النساء (۲)؛ هنگامی که وهابیون در سال ۱۲۱۷ هجری طایف را به تصرف خود درآوردند، کوچک و بزرگ، رئیس و کارمند، همه و همه را قتل عام کردند. جز سال خوردگان کسی از دست آنان خلاصی نیافت، آنان کودک شیرخواره را در آغوش مادر سر بریدند و اموال مردم را غارت کردند و زنان را به اسارت درآوردند. جَبَرْتی (۳) مؤرخ حنفی می نویسد: فی أواخر سنة ۱۲۱۷ هـ. ق أغار الوهابیون علی الحجاز، فلما قاربوا

(۱) پایگاه اطلاع رسانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، (۲) www.irdc.ir الدرر السیة، ص ۴۵. (۳) وی عبد الرحمان بن حسن بن ابراهیم مصری حنفی، متوفای ۱۲۳۷ می باشد.

الطائف خرج إليهم الشریف غالب فهزموه، فرجع إلى الطائف وأحرق داره وهرب إلى مکه، فحاربوا الطائف ثلاثة أيام حتى دخلوها عنوة، وقتلوا الرجال وأسروا النساء والأطفال، وهذا دأبهم فی من یحاربهم، وهدموا قبة ابن عباس فی الطائف (۱)؛ در اواخر سال ۱۲۷۱، وهابیون به حجاز یورش بردند و هنگامی که نزدیک طایف شدند شریف غالب، حاکم طایف، برای مقابله با آنان به بیرون طایف رفت، ولی او را شکست دادند و او به داخل شهر بازگشت. خانه او را آتش زدند و او به سوی مکه فرار کرد و پس از آن به مدت سه روز با مردم طایف جنگیدند و مردان آنان را کشتند و زنان و کودکان را به اسارت گرفتند. روش وهابیون همه جا این چنین بود و در طایف، قبر ابن عباس را (که محل زیارت عموم بود) ویران کردند. جمیل صدقی زهاوی، از علمای اهل سنت عراق در حمله وهابیون به طایف می نویسد: از زشت ترین کارهای وهابیون در سال ۱۲۱۷، قتل عام مردم طایف است که بر صغیر و کبیر رحم نکردند، کودک شیرخوار را در آغوش مادر سر بریدند، جمعی را که مشغول فراگرفتن قرآن بودند، کشتند و حتی گروهی را که در مسجد مشغول نماز بودند به قتل رساندند و کتاب ها را که در میان آن ها تعدادی قرآن و نسخه هایی از صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتاب های حدیثی و فقهی

(۱) عجائب الآثار، ج ۲، ص ۵۵۴ و غالب محمد اذیب در: أخبار الحجاز ونجد فی تاریخ الجبرتی، ص ۹۳.

نیز بود، در کوچه و بازار افکنده و آن ها را پایمال کردند (۱). وهابیون پس از قتل عام مردم طایف طی نامه ای، علمای مکه را به آیین خود دعوت کردند، آنان در کنار کعبه گرد آمدند تا به نامه وهابیون پاسخ بگویند که ناگهان جمعی از ستم دیدگان طایف داخل مسجد الحرام شدند و آن چه بر آنان گذشته بود بیان داشتند، مردم سخت به وحشت افتادند، گویا که قیامت برپا شده است. آن گاه علما و مفتیان مذاهب چهارگانه اهل سنت از مکه مکرمه و دیگر بلاد اسلامی که برای ادای مناسک حج آمده بودند، به کفر وهابیون حکم کردند و بر امیر مکه واجب دانستند تا با آنان به مقابله برخیزد و فتوا دادند که بر مسلمانان واجب است تا در این جهاد شرکت نمایند و در صورت

(۱) «ومن أعظم قبائح الوهابیة أتباع ابن عبد الوهاب، قتلهم الناس حین دخلوا الطائف قتلاً عامّاً حتى استأصلوا الکبیر والصغیر، وأودوا بالمأمور والأمر، والشریف والوضیع، وصاروا یدبحون علی صدر الأم طفلها الرضیع، ووجدوا جماعة یتدارسون القرآن فقتلوه عن آخرهم، ولما أبادوا من فی البیوت جمیعاً خرجوا إلى الحوانیت والمساجد وقتلوا من فیها وقتلوا الرجل فی المسجد وهو راکع أو ساجد، حتى أفنوا المسلمین فی ذلك البلد ولم یبق فیہ إلا قدر نیف وعشرین رجلاً تمنعوا فی بیت الفتنی بالرصاص أن یصلوهم

وجماعة فی بیت الفعر قدر المائتین وسبعین قاتلوهم یومهم ثم قاتلوهم فی الیوم الثانی والثالث حتّی راسلوهم بالأمان مکرا وخدیعة فلتیما دخلوا علیهم وأخذوا منهم السلاح قتلوهم جمیعا، وأخرجوا غیرهم أيضا بالأمان والعهود إلى وادی (وج) وتركوهم هنالك فی البرد والتلج حفاة عراة مكشوفی السوات، هم ونسواءهم من مخدرات المسلمین ونهبوا الأموال والنقود والأثاث، وطحوا الكتب علی البطاح وفی الأزقة والأسواق تعصف بها الریاح، وكان فیها كثیر من المصاحف ومن نسخ البخاری ومسلم وبقیة كتب الحدیث والفقه وغیر ذلك، تبلغ الوفا موءلفه فمكثت هذه الكتب آیاما وهم يطوءونها بأرجلهم ولا یستطیع أحد أن یرفع منها ورقة، ثم أخرجوا البیوت وجعلوها قاعا صفصفا وكان ذلك سنة ۱۲۱۷. الفجر الصادق، ص ۲۲.

کشته شدن شهید خواهند بود(۱).

۱۰. کشتار عمومی علمای اهل سنت: در یادار سرتیپ ایوب صبری می نویسد: «عبد العزیز بن سعود که تحت تأثیر سخنان محمد بن عبد الوهاب قرار گرفته بود، در نخستین سخنرانی خود در حضور شیوخ قبایل گفت: ما باید همه شهرها و آبادی ها را به تصرف خود در آوریم و احکام و عقاید خود را به آنان بیاموزیم...» (۲). تا آن جا که می گوید: برای تحقق بخشیدن به این آرزو ناگزیر هستیم که عالمان اهل سنت را که مدعی پیروی از سنت سنیّه نبویّه و شریعت شریفه محمدیّه هستند، از روی زمین برداریم. و به عبارت دیگر، مشرکانی که خود را به عنوان علمای اهل سنت قلمداد می کنند از دم شمشیر بگذرانیم به ویژه علمای سرشناس و مورد توجه راه، زیرا تا این ها زنده اند هم کیشان ما روی خوشی را نخواهند دید، از این ره گذر باید نخست کسانی را که به عنوان عالم

(۱) سیف الجبر المسلول علی الأعداء، ص ۲. (۲) تاریخ وهابیان، ۳۳. در چاپ مصر این چنین آمده: «ها أنا ذا آمر حامیه، فأستطیع الآن أن أفصح عما أضمره فی خلدی إنّ هدفی من حشد هذا الجیش هو أن أنطلق من دار الخلافه وهی الدرعیة ونجد بجحفل أشوس لا یقهر، فأحتلّ جمیع الدیار والقفار وأعلم الناس الأحكام والشرائع، وأضمّ بغداد وجمیع توابعها إلى فتنعم فی ظلّ العدل الذی نتصف به». تاریخ الوهابیّه، ص ۵۴.

خودنمایی می کنند ریشه کن نموده، سپس بغداد را تصرف کرد(۱). در جای دیگری می نویسد: سعود بن عبد العزیز در سال ۱۲۱۸ به هنگام تسلط بر مکه مکرمه، بسیاری از دانشمندان اهل سنت را بی دلیل به شهادت رساند و بسیاری از اعیان و اشراف را بدون هیچ اتهامی به دار آویخت و هر کس را که در اعتقادات مذهبی ثبات قدم نشان می داد به انواع شکنجه ها تهدید کرده و آن گاه منادیانی فرستاده که در کوچه و بازار بانگ زنند: ادخلوا فی دین سعود، وتظّلوا بظله الممدود؛ هان ای مردمان! به دین سعود داخل شوید و در زیر سایه گسترده اش مأوا گزینید!(۲).

(۱) تاریخ وهابیان، ۳۳. در چاپ مصر این چنین آمده: ولاجل تحقیق هذا الأمل فلا بدّ من أن نجتّ دابر علماء العامّة الذین یدعون أنّهم یتبعون السنّة النبویة السنیة والشریعة المحمّدیة العلیة وبعبارة أخرى: نستأصل شأفة المشرکین الذین یسمّون أنفسهم باسم علماء أهل السنّة ولا سیما من یشار إليه بالبنان منهم. إذ ما دام هؤلاء فی قید الحیاة فسوف لا یروق لأتباعنا بلغه من العیش، فلذا ینبغی أن نبید من یشهر بعنوان عالم أولاً، ثمّ نحتلّ بغداد ثانیاً. تاریخ الوهابیّه، ص ۵۵، ط. الهدف للإعلام والنشر قاهره سال ۲۰۰۳ م. (۲) تاریخ وهابیان، ص ۷۴. عبارت چاپ مصر این چنین است: قتل سعود الوخیم العاقبة کثیرا من علماء العامّة بدون ذنب وأعدم شنقا کثیرا من الأعیان والأشراف دون أیّ تهمة، وهدد بأنواع العذاب کلّ من یدعی تمسّکا بما علیه من عقائد دینیة وحينئذ أرسل رجلا ینادون بغیة الوقاحة فی الأزقة والأسواق بأعلى أصواتهم «ادخلوا فی دین سعود، وتظّلوا بظله الممدود» وبهذا النداء المسعور دعوا

الناس عملاً إلى اعتناق دين محمد بن عبد الوهاب. تاريخ الوهابية، ص ۹۵.

۱۱. قطع مناسبات تجاری با کشورهای غیر وهابی: فاسیلیف مستشرق روسی می نویسد: وقد بلغ تعصب الوهابيين إلى حد حملهم على قطع العلاقات التجارية مع غيرهم، وكانت التجارة إلى عام ۱۲۶۹ هـ ق مع الشام والعراق محرمة (۱)؛ تعصب وهابيون به جایی رسید که تجار عربستانی را وادار به قطع مناسبات تجاری با کشورهای غیر وهابی کردند که تا سال ۱۲۶۹ تجارت با کشور سوریه و عراق از این جهت که وهابی نبودند، حرام بود. ابن بشر تاریخ نگار وهابی می نویسد: وكانوا إذا وجدوا تاجراً في طريق يحمل متاعاً إلى المشركين صادروا ماله (۲)؛ وهابيون اگر مشاهده می کردند که بازرگانی، کالایی را به کشورهای مشرکین (یعنی غیر وهابی) حمل می کند، آن را مصادره می کردند.

۱۲. کشتار حجاج بیت الله الحرام: الف: کشتار حجاج یمن: در سال ۱۳۴۱ وهابيون با حجاج یمنی که خلع سلاح بودند و هیچ گونه وسیله

(۱) تاريخ العربية السعودية، ص ۱۰۵. (۲) عنوان المجد فی تاریخ نجد، ج ۱، ص ۱۲۲.

دفاعی به همراه نداشتند، رو به رو شدند. آنان ابتدا به حجاج امان دادند؛ ولی وقتی در بالای کوه قرار گرفتند و حجاج یمنی در پایین قرار داشتند، دهانه توپ ها را به سوی آنان گرفته و تنها، دو نفر از آنها جان سالم به در بردند که جریان کشتار وحشیانه را به آگاهی مردم رساندند (۱). ب: قتل عام حجاج مصری در منی: در سال ۱۳۴۴ وهابيون برخی از اعمال حاجیان مصری در منی را حرام دانستند و عده ای از آن ها را کشتند (۲). ج: کشتار حجاج ایرانی: عمال وهابيون رژیم آل سعود در چهارم ذی الحجه ۱۴۰۷ ق (۹ مرداد ۱۳۶۶ ش) هزاران نفر از حجاج بیت الله الحرام را به جرم سر دادن برائت از مشرکین در مکه به خاک و خون کشیدند و حتی آخوندهای درباری آنان، فریاد می زدند و می گفتند: «اقتل المجوس اقتل المشركين»؛ مجوس و مشرکین را بکشید. (۱)

(۱) salaf.blogfa.com (۲) salaf.blogfa.com

. د: حمله وهابيون افراطی به حجاج بحرینی: در مهر ماه ۱۳۸۶ گروهی از وهابيون تندرو با کمین در کوچه های اطراف مسجد الحرام پس از مشاهده مینی بوس شیعیان بحرینی با خرده شیشه های تیز و برنده به سوی حجاج شیعه یورش بردند و اقدام به فحاشی و به زبان آوردن القابی چون شیعیان سگک صفت کافر و ده ها فحش دیگر کردند (۲).

۱۳. کشتار مردم بی دفاع اردن: در سال ۱۳۴۳، جمعی از وهابيون ناگهان به اردن یورش بردند و مردم بی اطلاع «ام العمدة» و همسایه آنان را مورد هجوم قرار دادند، مردان و زنان بی گناه را کشتند و اموال آنان را غارت کردند. اما طولی نکشید که با رانده شدن برخی و اسارت عده ای دیگر، عقب نشینی کردند که البته اسیران وهابيون به فرمان انگلیس آزاد شدند. در سال ۱۳۴۶ وهابيون دوباره با سپاهی متشکل از سی هزار نفر به اردن حمله کردند و قتل و غارت و خونریزی شدیدی به راه انداختند (۳).

(۱) روزنامه جمهوری اسلامی ایران، ۱۶ آذر ۱۳۶۶، خاطرات سیدرضا موسوی کاظمی محمدی از ناین. (۲) www.shia-

news.com (۳) www.salaf.blogfa.com

۱۴. کشتار عزاداران امام موسی کاظم علیه السلام: کشتار عزاداران امام موسی کاظم علیه السلام در ۲۵ رجب ۱۴۲۶ مصادف با شهادت امام موسی کاظم علیه السلام و هابیون با پخش غذاهای مسموم در اطراف حرم آن امام علیه السلام و نیز انجام انفجارهای متعدد در کاظمین بین صفوف عزاداران امام موسی کاظم علیه السلام، باعث شهادت ۱۵۰۰ نفر از شیعیان عزادار شدند.

۱۵. جنایت های طالبان وهابی در افغانستان: در اواخر سال ۱۳۷۲ شمسی گروهی وهابی به نام طالبان در افغانستان وارد صحنه نبرد شدند که از سوی عربستان و آمریکا حمایت می شدند. در شهریور ۱۳۷۵ کابل را تصرف کردند و به کشتار مسلمانان شیعی پرداختند. در ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ زنان و مردان و کودکان را از پشت بام ها به رگبار بستند و اهالی شهر مزار شریف را قتل عام کردند؛ سپس با هجوم به بیمارستان ها، بیماران شیعه را روی تخت ها به شهادت رساندند. (۱). در عاشورای ۱۲۶۷ شیعیان قندهار در حسینیه ها سرگرم عزاداری بودند که ناگهان و هابیون جنایتکار با اسلحه هجوم آوردند و عده فراوانی از شیعیان بی دفاع را به فجیع ترین وضع به قتل رساندند (۲).

۱۶. وهابیت و انفجار در اهواز: در جریان دستگیری عوامل بمب گذاری های پیاپی سال ۱۳۸۴ در

(۱) (۲) www.salaf.blogfa.com محمد سلطان الواعظین، شب های پیشاور، ج ۱، تحقیق: عبدالرضا درایتی، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، پای. ۱۳۸۵، ص ۳۴۶.

اهواز، روشن شد که از مجموع ۴۶ دستگیر شده، ۴۴ نفر دارای عقاید وهابیت هستند. براساس اطلاعات موثق، این عده از سوی اسرائیل، آمریکا و انگلیس حمایت می شدند و از عوامل وهابیت در ایران بودند (۱).

۱۷. انفجار بزرگ در مسجد تاریخی برائا: در عملیات انتحاری هجدهم فروردین ۱۳۸۵ در مسجد تاریخی برائای بغداد، بیش از ۶۹ نفر کشته و ۱۳۰ نفر زخمی شدند (۲). ۱۸- انفجار حرم عسکریین: ۲۲ فوریه ۲۰۰۶ (۳/۱۲/۸۴)، انفجار ۲۱۵ کیلوگرم مواد منفجره منجر به آسیب کلی مرقد امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام شد. ۱۳ ژوئن ۱۲۰۷، (۲۳/۳/۱۳۸۶)، انفجار مناره های عسکریین به دست وهابیون بزرگ دیگری از جنایت وهابیون تکفیری را رقم زد. حدود ساعت ۹ صبح بر اثر وقوع چندین انفجار مهیب، دو مناره حرم عسکریین منفجر و تخریب شد. در انفجار نخست گلدسته طلایی سمت چپ و در انفجار دوم گلدسته سمت راست این حرم منفجر گردید. همچنین در این اقدام تروریستی، سقف سرداب غیبت حضرت ولی عصر (عج) نیز به کلی فرو ریخت (۳).

(۱) (۲) www.aftabnews.ir روزنامه ایران، ۱۹ فروردین ۱۳۸۵، صفحه بین الملل. (۳) ر.ک: خبرگزاری مهر ۱۳/۳/۸۶؛ روزنامه کیهان، ۲۴ خرداد ۱۳۸۶، ۲۸ جمادی الأول ۱۴۲۸، ۱۴ ژوئن ۱۲۰۷، سایت مجمع جهانی محبین اهل البیت ۲۳ خرداد ۱۳۸۶. (کلیات مطالب این فصل از کتاب وهابیت از منظر عقل و شرع، آیت الله قزوینی استخراج شده است)

فصل دوم: اعتقادات وهابیون

میزان شرک و توحید در نظر وهابیون

وهابیون با دیدگاه خاصی که در میزان شرک و توحید دارند بسیاری از اعمال مسلمین از قبیل، دعا، تواضع، تبرک، و درخواست

حاجت، استعانت از ارواح اولیای الهی و... را شرک می دانند

شیخ عبدالعزیز بن باز، مفتی و هابیون در عصر خود می گوید: «دعا از مصادیق عبادت است، و هر کس در هر بقعه ای از بقعه های زمین بگوید: یا رسول الله، یا نبی الله، یا محمد به فریاد من برس، مرا دریاب، مرا یاری کن، مرا شفا بده، امت را یاری کن، بیماران را شفا بده، گمراهان را هدایت فرما، یا امثال این ها، با گفتن این جمله ها برای خدا شریک در عبادت قرار داده و در حقیقت پیامبر را عبادت نموده است. (مجموع فتاوی، بن باز جلد ۲ ص ۵۴۹)

و همچنین او می گوید: «صدا زدن مرده و استغاثه به او و طلب مدد از وی، همگی از مصادیق شرک اکبر است، آنان همانند عبادت کنندگان بت ها در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از قبیل لات و عزری و مناتند...» (مجموع فتاوی، بن باز جلد ۲ ص ۷۴۷) به راستی میزان در توحید و شرک چیست؟؟ که بواسطه ی آن نزاع و بحث با و هابیون مرتفع شود. و آیشیعیانی که فائلسد طبق آیه قرآن «و لقد بعثنا فی کل امه رسولا ان اعبدوا الله» «هر آینه در هر امتی پیامبری فرستادیم تا آنان را به عبادت خدا دعوت نماید.» (سوره ی نحل آیه ی ۳۶)، پیامبران مامورند مردم را به توحید دعوت کنند. از این اصل غافلند؟؟ و یا اینکه این اتهام نیز به مانند اتهامات دیگری است که دشمنان شیعیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به این فرقه ناجیه می زنند؟؟ آیا شیعیان قائل به توحیدی که در مقابل شرک قرار دارد نیستند؟؟ و آیا آنها خدائی غیر از خدای یگانه را می پرستند؟؟

برای واضح شدن مطلب باید ابتدا به تقسیم بندی توحید پردازیم و اقسام توحید را با استفاده از آیات الهی مورد نظر قرار دهیم و پس از آن بنگریم که آیا اعمال شیعیان با آنها مغایرت دارد یا نه؟؟

توحید و اقسام آن:

توحید در لغت یعنی: چیزی را یکتا و منحصر به فرد دانستن... و هنگامی که بر خداوند اطلاق می گردد، به معنای اعتقاد به وحدانیت و یکی بون اوست. طبق آنچه در کتب اعتقادی آمده است توحید مراحل و مراتبی دارد:

۱- توحید در الوهیت

۲- توحید در خالقیت

۳- توحید در ربوبیت

۴- توحید در عبادت

اما توحید در الوهیت

یعنی تنها موجود مستحق عبادت که دارای همه صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده، خداوند متعال است.

خداوند متعال می فرماید «و الهکم إله واحد» «و خدای شما خدای یکتاست» (بقره آیه ۱۶۳)

و همچنین می فرماید: «لا تجعل مع الله الهاة اخر فتعبد مذموماً مخذولاً» «هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده که نکوهیده و بی یار و یآوری خواهی نشست» (اسراء آیه ۲۲)

و همچنین می فرماید: «قل هو الله احد» «بگو او خدای یگانه است» (اخلاص آیه ۱)

اما توحید در خالقیت

یعنی تنها خالق مستقل در عالم، یکی است و هر کس غیر از او، در خالقیتش محتاج به اذن و مشیت اوست و کسی بدون اراده ی او کاری انجام نمی دهد. ولی این اراده و مشیت الهی با اختیار بنده ناسازگاری ندارد؛ زیرا اراده ی الهی بر این تعلق گرفته که بندگان با اراده و اختیار خود اعمالشان را انجام دهند.

همانگونه که خداوند متعال می فرماید: «هو الذی خلق السموات و الارض بالحق» «و او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید.» (انعام ۷۳).

همچنین می فرماید: «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يَمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» «خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید، آنگاه شما را می میراند و پس از آن زنده می گرداند» (روم آیه ۴۰)
و همچنین می فرماید: «قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» «بگو خداوند خالق هر چیزی است» (رعد آیه ۱۶)
اما توحید در ربوبیت

یعنی تنها تربیت کننده و مدبر شؤون عالم و خلقت اشیاء و هدایت کننده ی آن ها به سوی اهدافشان به صورت مستقل، خداوند متعال است و هر کس دیگر که شأنی از شؤون تدبیر را دارد، به اذن و اراده و مشیت الهی است. چرا که خداوند متعال می فرماید: «رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشْرِقِ» «پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است، و پروردگار خاورها» (صافات آیه ۵)

و همچنین می فرماید: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يَمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ» «هیچ معبودی جز او نیست زنده می کند و می میراند او پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست» (الدخان ۸)
و همچنین می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» «حمد و ستایش مخصوص خداست» (سوره فاتحه ۲)
اما توحید در عبادت

یعنی عبادت و پرستش مخصوص خداوند متعال است همانگونه که خداوند متعال در آیات بسیاری به این نوع از توحید اشاره کرده است از جمله ی «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» «و حکم کرده پروردگار تو که غیر از او را عبادت نکنید» (اسراء آیه ۲۳)
و همچنین میفرماید: «وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» «و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کنند که خدای یکتا را پرستید و از بتان و فرعونیان دوری کنید» (نحل آیه ۳۶)

تقسیم بندی توحید از نظر وهابیون

جهت برطرف شدن تمام شبهات و ایرادات به جا است که در این قسمت به تقسیم بندی توحید از نظر وهابیون اشاره شود و پس از آن به زوایای مختلفش اشاره کنیم و ثابت کنیم که طبق تقسیم بندی وهابیون نیز، شیعیان خطاء نرفته اند و پا از مسیر توحید خارج نکرده اند.

ابن عثیمین می گوید: «توحید ربوبی؛ یعنی اختصاص دادن خلق، ملک، و تدبیر به خداوند. توحید الوهی همان توحید عبادت است؛ یعنی اینکه عبادت تنها مخصوص خداوند است توحید اسماء و صفات؛ یعنی اثبات هر صفتی که در ادله بر خداوند ثابت شده، لکن بدون در نظر گرفتن نظیر و شبیهی برای خداوند» (القول المفید علی الكتاب التوحید جلد ۱ ص ۱۶-۱۷)
شیعیان از کدامیک از توحیدها تخطی کرده اند؟؟؟

پس از بررسی کتب شیعیان و اعتقاداتشان می بینیم که هیچ یک از آنها قائل به خالقیت و مالکیت و مدیریت احدی به طور مستقل نمی باشد و آنها پیرو توحید ربوبی هستند و با استناد به آیه ۴۹ از سوره ی آل عمران که می فرماید «مسیح به آنان گفت من از گل مجسمه ی مرغی می سازم و بر آن می دمم تا به فرمان خدا مرغ گردد و کور مادر زاد، و بیماران را به امر خدا شفا می دهم و مردگان را به امر خدا زنده می کنم» قائل هستند آنچه سبب شرک است استقلال افراد در خلق و شفا است. چه بسا کسی مثل حضرت عیسی علیه السلام بتواند به اذن خداوند متعال مرده زنده کند همانگونه که قرآن بیان می کند. پس شیعیان نیز قائل هستند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و واصیای کرامش نیز به اذن خداوند متعال قادر بر اموری هستند نه مستقلا، بلکه به اذن خداوند متعال.

اما شیعیان قائل به توحید الوهی که در تعریف وهابیون به توحید عبادت تعبیر شده نیز می باشند چرا که آنها قائلند عبادت و سجده

ی تعبدی برای احدی غیر خداوند متعال جایز نیست و شیعیان ۱۲ امامی از افرادی که قائل به خدائی ائمه طاهرین (علیهم السلام) می باشند بیزارند و آنها را شیعه نمی دانند .

و در توحید اسماء و صفات نیز قائل هستند که خداوند متعال دارای صفات کمال و جمال بالاستقلال بوده و صفات خداوند عین ذات الهی بوده است. «سبب اتهام شیعیان به شرک با وجود موحد بود آنها»

پس از آنکه به دسته بندی توحید و هابیون اشاره کردیم و اعتقادات شیعیان را با هیچ یک از آنها در تعارض ندیدیم و بیان کردیم که شیعیان به کسی غیر از خداوند متعال سجده نمی کنند و عبادت غیر را جایز نمی دانند می بینیم که و هابیون به کلمه عبادت اشاره کرده و معنی جدیدی را برای آن مطرح می کنند که طبق آن تعریف، شیعیان را مشرک می دانند و آن معنی چیزی جز «خضوع و تذلل» نیست که برخی از اهل لغت عبادت را به معنی «خضوع» و «اظهار تذلل» آورده اند و برخی گفته اند: عبادت آن خضوع بی نهایت در احساس کمال و عظمت است. که هر دو معنی با آیات قرآن منافات دارد و اگر چنین معنائی درست باشد هیچ موحدی در عالم وجود ندارد چرا که خداوند متعال می فرماید: «و اخفض لهما جناح الذل من الرحمه و قل رب ارحمهما کما ربیبانی صغیراً» «بالهای ذلت را به نشانه محبت در برابر آنها فرود آور و بگو: خدایا بر آنان رحم فرما آنچنان که مرا در دوران کوچکی تربیت کرده اند» (اسراء آیه ۲۴) و همچنین خداوند متعال می فرماید: «در آینده خدا برمی انگیزاند قومی را که او آنان را دوست دارد و آن ها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران، سرفراز و مقتدرند» «فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المؤمنین اعزه علی الکافرین» (مائده آیه ۵۴)

و همچنین معنای دوم نیز صحیح نمی باشد. زیرا خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس» «آنگاه که به فرشتگان فرمود به آدم سجده کنید، همگان سجده کردند جز ابلیس» (بقره آیه ۳۴)

سجده در مقابل موجودی، یکی از مصادیق تذلل و اظهار خضوع بی نهایت است. اگر یک چنین کاری نشانه عبادت باشد، باید فرشتگان مطیع را مشرک، و شیطان عصیانگر را موحد، قلمداد نمود.

و همچنین خداوند متعال می فرماید: «و خزوا له سجداً» «همه برای یوسف به سجده افتادند» (یوسف آیه ۱۰۰) حال اگر این نوع تعظیم ها عبادت محسوب می شود چگونه خداوند متعال به آن امر می کند؟؟

و از طرفی وقتی به کتب لغت رجوع می کنیم معنای عبادت را به گونه ی دیگری می بینیم؛ همانگونه که ابن منظور می نویسد:

«العبادة: الطاعة» (لسان العرب جلد ۹ ص ۱۲) و همچنین می نویسد: «و معنی العباده فی الغه الطاعة مع الخضوع» و همچنین شیخ فخرالدین الطریحی می نویسد: «ایاک نعبد» ای نخضک بالعباده، و هی ضرب من الشکر و غایه فیهِ و کیفیه، و هی افضی غایه الخضوع و التذلل و «العباده» بحسب الاصطلاح هی المواظبه علی فعل المأموره» (مجمع البحرین جلد ۳ ص ۹۴)

و به غیر از مخالفت قرآن و کتب لغت با معنای تذلل و خضوعی که برای طاعت بیان شد. برخی از بزرگان اهل سنت نیز این معناراً در شرع، مناسب نمی دانند و قائل به تفکیک این لغت در شرع و لغت شده اند همانگونه که حسن بن علی سقاف شافعی می نویسد.

«عبادت در شرع، عبارت است از نهایت خضوع و تذلل نسبت به کسی که خضوع شده در حالی که معتقد به اوصاف ربوبیت در او باشد. و عبادت در لغت به معنای اطاعت، و عبودیت به معنای خضوع و ذلت است.

پس عبادت در شرع با عبادت در لغت تفاوت دارد. کسی که بر انسان خضوع کند. شرعاً نمی گویند که او را عبادت کرده است و این چیزی است که هیچ کس در آن اختلاف ندارد. پس هر کس در کنار قبر پیامبر یا اولیای خدا تذلل و توسل کند نمی گویند که او را عبادت کرده است؛ زیرا از نظر شرع، مجرد خضوع و صدا زدن و استغاثه نمودن، عبادت محسوب نمی شود. اگر چه در لغت

آن را عبارت بنامند. مثلاً- لفظ ((صلاة)) در لغت به معنای مطلق دعا و تضرع است، ولی در اصطلاح به معنای اقوال و افعال مخصوصی است که افتتاح آن تکبیر و اختتام آن تسلیم است. پس هر دعائی نماز نیست، همچنین است، عبادت. «التنذید لمن عدد التوحید ص ۳۰»

و همچنین در جائی دیگر می گوید: «عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهر؛ از قیام، رکوع، سجود و ...، همراه با اعتقاد قلبی. لذا هر گاه کس این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی انجام دهد شرعاً عبادت محسوب نمی شود ولو آن عمل قالبی سجود باشد. اگر کسی قائل به کفر سجده کننده به بت است، به این علت می باشد که این عمل نشانه ی آن اعتقاد است.» (التنذید لمن التوحید ص ۳۴ و ۳۵)

آنگاه در نتیجه گیری از کلامش می گوید: «با این بیان روشن شد که مجرد صدا زدن یا استغاثه یا استعانت از ارواح اولیای الهی یا خوف و رجا یا توسل و تذلل، عبادت محسوب نمی شود. (التنذید لمن عدد التوحید ص ۳۴ و ۳۵).

از همین رو در «صحیحین» وارد است که خورشید در روز قیامت به مردم چنان نزدیک می شود که عرق به نصف گوش مردم خواهد رسید، در این میان همه به حضرت آدم، آنگاه به موسی و سپس به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم استغاثه می کنند، و خداوند شفاعت آنان را می پذیرد و بین خلائق حکم می کند. (فتح الباری جلد ۳ ص ۳۳۸)

و همچنین بیهقی از عمر بن خطاب نقل کرده است که رسول خدا فرمود: چون آدم مرتکب خطاء شد، گفت: «یا رب أسئلك بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم الا ما غفرت لی...» «خداوندا، از تو می خواهم به حرمت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گناه مرا ببخشی» (سمهودی، خلاصه الکلام ص ۱۷ چاپ مصر ۱۳۰۵ق) که از این روایات معلوم می شود که تواضع و درخواست و استغاثه به اولیای الهی عبادت نمی باشد.

اما تعریف منطقی عبادت

عبادت آن خضوع عملی و یا لفظی و زبانی است که از اعتقاد به «الوهیت» طرف مقابل سرچشمه گیرد. و باید دانست که «الوهیت» به معنای خدائی و «اله» به معنی خدا است.

همانگونه که خداوند متعال می فرماید: «یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره» «ای قوم من خدا را پرستید برای شما خدائی جز او نیست» (اعراف، آیه ۵۹)

و همچنین می فرماید: «الذین يجعلون مع الله الهاً اخر فسوف يعلمون» «آنان که همراه خدا، خدای دیگر قرار می دهند بزودی از نتایج اعمال خود آگاه می شوند» (حجر آیه ۹۶)

و همچنین عبادت تعریف دیگری دارد و آن خضوعی است در برابر کسی که او را «رب» می دانیم. همانگونه که خداوند متعال می فرماید: «و قال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم» «مسیح گفت ای بنی اسرائیل، خدا را پرستید که او «رب» من و شماست».

و باید دانست که در لغت عرب «رب» به کسی گفته می شود که تدبیر و کارگردانی شیئی به او واگذار شده و سرنوشت آن در اختیار او باشد.

اما نتیجه و ماحصل بحث

بعد از آنکه با معنای واقعی عبادت آشنا شدیم به این نتیجه رسیدیم که اگر کسی در برابر انسانها خضوع و خشوع کند و قائل به «اله» و یا «رب» بودن آنها نباشد و آنها را به خاطر «عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون» «بندگان عزیز خدا هستند در سخن به او سبقت نمی گیرند و به دستور او عمل می نمایند» (انبیاء آیه ۲۶)

مورد احترام قرار بدهند، مبتلا به شرک نشده اند و قطعاً یک چنین عملی جز تعظیم و تکریم و تواضع و فروتنی چیز دیگری نخواهد بود و همانگونه که از آیات و روایات برداشت می شود که خداوند مشرکان را به جهت اعتقاد به استقلال معبودان مذمت کرده است چرا که خداوند متعال می فرماید: «اتخذوا أبحارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسيح ابن مریم و ما امروا الا لیعبدوا إلهاً واحداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون» «علما و راهبان خود را به مقام ربوبیت رساندند و خدا را نشناختند و نیز پسر مسیح را به ربوبیت گرفتند، در صورتی که مأمور نبودند. جز آن که خدای یکتا را پرستش کنند. او منزّه و برتر از آن است که برایش شریک قرار می دهند.» (توبه آیه ۳۱)

و در آخر باید گفت ما به هنگام توسل به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و درخواست حاجت و تعظیم و تکریم و استعانت از ایشان قائل به خدائی ایشان نیستیم و ایشان را در اجابت خواسته و شفاعت و استعانت مستقل نمی دانیم بلکه قائل هستیم همانگونه که حضرت عیسی (علیه السلام) طبق سوره ی آل عمران آیه ی ۴۹ به اذن خداوند متعال قادر بر شفاء مریض و زنده کردن مردگان بودند، پیغمبر ما و واصیاء به حقیقت نیز قادر بر چنین کاری هستند و این اعتقاد، تضادی با توحید ندارد. همانگونه که زمخشری نیز در تفسیرش در ذیل آیه «فلا تجعلوا لله انداداً» (بقره آیه ۲۲) به آن اشاره کرده است.

«تفسیر کشاف جلد ۱ ص ۴۷ چاپ بیروت»

طلب دادرسی و یاری نمودن از غیر خداوند

یکی دیگر از مطالبی که وهابیون آن را شرک و کفر می دانند؛ طلب یاری و دادرسی و خواستن حاجت از غیر خداوند متعال است. آنها بواسطه غفلت از بسیاری از اصول ها و فروعهای که در دین مقدس اسلام وجود دارد بر این باورند، که هرکس غیر خداوند را بخواند مشرک و کافر است، که در ابتدای این فصل به کلمات و گفتار آنها اشاره می کنیم و پس از آن به رد این عقیده و اعتقاد می پردازیم.

پیشوای وهابیون یعنی ابن تیمیّه در رساله دوم از رساله های هدیه السّیّئیه می نویسد: هرگاه کسی که از دنیا رفته و در برزخ قرار گرفته، از او خواسته شود، به طریق این الفاظ: «ادرنکی» مرا دریاب «اغثنی» به داد من برس «اشفنی» مرا شفا ده «انصرنی علی عدوی» مرا بر دشمنم یاری فرما و مانند آن، شرک و کفر است.

و همچنین او در کتاب «الاستنجاج بالمقبور» می نویسد: هر کس به جانب قبر پیامبری یا مرد صالحی بیاید و از صاحب قبر حاجت خود را مسئلت نماید و از او یاری بخواهد در شفاء یافتن از مرض یا در اداء دینش یا مانند اینها، از کارهایی که جز خداوند متعال کسی قدرت بر انجام دادن آن ندارد، به طور واضح و آشکار مشرک شده و واجب است او را توبه دهند. اگر توبه نمود از شرک برگشته و چنان چه توبه نکرد، باید کشته شود و همچنین محمد بن عبدالوهاب در رساله کشف الشبهات می نویسد: استغاثه ای که ما انکار داریم عبارت است از: استغاثه مردم در کنار قبور اولیاء نسبت به چیزهایی که قدرت بر آنها ندارد جز خداوند متعال، و استغاثه مردم به پیامبر در قیامت و خواستن از آنها که از خداوند بخواهند مردم را محاسبه نماید تا اهل بهشت از شدت و سختی موقف نجات پیدا کنند، جایز و صحیح است هم در قیامت و هم در دنیا، مثل اینکه بیاید نزد مرد صالحی و از او بخواهد برایش دعا کند، ولی بعد از وفات آن حضرت «حاشا و کلا»، طلب دعا نموده باشند. پس از مطالعه و بررسی اعتقادات وهابیون به این نتیجه می رسیم که آنها طلب یاری خواستن از اموات را شرک می دانند و همچنین طلب انجام کار خارق العاده را نیز شرک می دانند چه از مرده باشد و چه از زنده و قائلند کسی جز خداوند قدرت بر انجام کار خارق العاده ندارد.

اما جواب از این اتهام

درخواست نمودن و طلب یاری اگر از احیاء در امور عادی و معمولی باشد هیچ مانعی ندارد همانگونه که خداوند متعال در

توصیف «ذو القرنین» می فرماید: او خطاب به ساکنان منطقه گفت:

«فاعینونی بقوة اجعل بینکم و بینهم ردماً» (کهف آیه ۹۵)

با اشاره به این آیه معلوم است که طلب یاری نمودن از زندگان در امور عادی سبب شرک نمی شود.

و اگر درخواست دعا و یا طلب آمرزش از زندگان باشد آن نیز مانعی ندارد چرا که خداوند متعال خطاب به پیامبر خود دستور می دهند که حضرت درباره ی آنان طلب آمرزش کند.

«فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر» «از آنان در گذر و در حق آنان طلب آمرزش بنما و با آنها در امور مشورت کن» (آل عمران آیه ۱۵۹)

و همچنین می فرماید: «فبا یعهنّ و استغفر لهنّ الله ان الله غفور رحیم» «با زنان بیعت بنما و برای آنها از خدا طلب آمرزش کن، حقاً خداوند بخشنده و رحیم است» (ممتحه آیه ۱۲)

و همچنین خداوند متعال جهت جلب مغفرت خود، به آنان که ایمان دارند ولی اهل گناه و معصیت شده اند دستور می دهد به نزد پیامبر بروند و از او بخواهند که برایشان طلب استغفار نماید. «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً» «اگر آنان موقعی که بر خویش ستم کردند. از کردار خود به خدا توبه نموده پیش تو می آمدند، که بر آنها استغفار کنی، خداوند را توبه پذیر و مهربان می یافتند. (نساء آیه ۶۴)

و همچنین خداوند متعال می فرماید: «و اذا قیل لهم تعالوا یتستغفر لکم رسول الله لئوا رؤسهم و رایتهم یصدون و هم مستکبرون» (منافقون آیه ۵)

وقتی به آنان گفته می شود بیائید تا پیامبر خدا درباره شماها طلب آمرزش کند، سرهای خود را (به عنوان مسخره) می گردانند، آنان را می بینی که با تکبر مانع (حق) می شوند.

و همچنین خداوند متعال می فرماید: «قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم» (یوسف آیه ۹۷-۹۸)

«فرزندان یعقوب گفتند: ای پدر ما، برای ما به خاطر گناہانی که داریم (از خدا) طلب مغفرت بنما، ما خطاکار بودیم. (پدر) گفت: به همین زودی از خدایم برای شما طلب آمرزش می کنم، او بخشایشگر و رحیم است.

*و اگر درخواست و دعا از شخص زنده در مجرای غیر طبیعی (یعنی امور خارق العاده) باشد، به مانند شفاء مریض و جاری کردن چشمه ساری روان و گوارا. این هم شرک نیست چرا که خداوند متعال در برخی از آیات امور خارق العاده ای مثل شفاء و جریان چشمه آب و حیات مردگان را به افرادی نسبت می دهد و همین مطلب ثابت می کند طلب شفاء و... از غیر خداوند متعال جائز است. همانگونه که خداوند متعال می فرماید: «یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس» «از شکم های زنبوران عسل، مایعی با رنگ های گوناگون بیرون می آید، که در آن شفاء است برای مردم» (نحل آیه ۶۹)

و همچنین می فرماید: و اوحینا الی موسی اذا استسقه قومه ان اضرب بعصاک الحجر فانجست منه اثنتا عشره عینا» (اعراف آیه ۱۶۰) «به موسی موقعی که قوم او از وی آب طلبیدند وحی کردیم که با عصای خود به صخره ها بزن (چون زد) دوازده چشمه آب از آن سنگ جاری شد»

و همچنین خداوند متعال به داستان حضرت سلیمان و درخواست حضرت سلیمان از حاضران در مجلس، جهت آوردن تخت بلقیس که صدها فرسخ از آنها فاصله داشت، اشاره می کند و می فرماید: «ایکم یاتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین» «کدامیک از شماها تخت او را پیش از آنکه به حضور من با حالت تسلیم وارد شوند حاضر می کند؟» (نمل آیه ۳۸)

با بیان این آیات و استناد به آنها معلوم شد، که کارهای غیر عادی و خارق العاده به قدرت و اذن الهی از افراد بشر نیز صادر می

شود منتهی آنها در انجام آن اعمال استقلال ندارند، و این در صورتی است که کارهای خداوند متعال بدون دخالت غیر انجام می گیرد و نیاز به یاری کسی ندارد.

پس ما اگر قائل به این مطلب شویم که انبیاء الهی و اوصیاء طاهرینشان به اذن الهی قادر بر انجام امور خارق العاده و غیر طبیعی هستند و از آنها در انجام امور غیر طبیعی مثل شفاء مریض و نجات در راه مانده و... طلب یاری نمائیم، این درخواست سبب خروجمان از اسلام و توحید نمی شود همانگونه که در قضیه حضرت عیسی به وضوح به آن اشاره شده است، که خداوند متعال می فرماید: «تبری الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی» «تو به اذن من نابینا و مبتلا به بیماری برص را شفا می دهی و مردگان را به اجازه من زنده می کنی» (مائده آیه ۱۱۰)

و این آیه خود گواه صحیح بودن اعتقادات شیعیان است. اما تا این قسمت معلوم شد که طلب یاری از احیاء (زندگان) در امور عادی و معمولی طبق آیات قرآن بلا اشکال است و همچنین طلب دعا و انجام امر غیر طبیعی از زندگان اشکالی ندارد. در آخر باید به درخواست یاری و درخواست دعا از مردگان و صحت و سقم آن پردازیم و با آیات قرآن این عمل قرآنی را اثبات نمائیم. آیا استمداد و طلب یاری از ارواح انبیاء جایز است؟؟

برای جواب به این مسئله باید ابتدا به اثبات بقاء ارواح از دیدگاه قرآن پردازیم و پس از آن با استناد به احادیثی که در کتب و هابییون ذکر شده است ثابت کنیم که اولاً انبیاء و اولیاء بعد از مرگشان زنده هستند و ثانیاً توسل به ایشان و طلب دعا و درخواست از ایشان شرک نمی باشد «بقاء ارواح از نظر قرآن»

خداوند متعال در قرآن می فرماید: «و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات، بل احیاء و لکن لا تشعرون» «به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، نگوئید مرده اند بلکه آنان زندگانند، ولی شما احساس نمی کنید» (بقره ی آیه ۱۵۴)

و همچنین می فرماید: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون» «گروهی را که در راه خدا کشته می شوند، مرده مپندار بلکه آنان زندگانند که نزد خدایشان روزی می خورند» (آل عمران آیه ۱۶۹)

و همچنین می فرماید: «انی ءامنت بریکم فاسمعون، قیل ادخل الجنة، قال یریت قومی یعلمون، بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین» «وی گفت من به خدای شما ها (فرستادگان) ایمان آوردم به او گفته شد وارد بهشت شو، گفت ای کاش قوم من می دانستند که خدای من مرا بخشید و گرامی داشت» (یس آیه های ۲۷-۲۵)

در توضیح این آیه باید گفت که اولاً منظور از این بهشت که به او گفته شد وارد آن شود، بهشت برزخی است نه اخروی، به گواه اینکه در بهشت اخروی پرده ها از برابر دیدگان انسان برداشته می شود، و وضع انسانها بر یکدیگر پوشیده نمی ماند و ثانیاً این حیات برزخی برای غیر انبیاء نیز می باشد.

حیات پیامبر اسلام و انبیاء بعد از مرگشان در کتب و هابییون. پیامبر اسلام بعد از مرگش نیز زنده است و سخنان را می شنود و جواب می دهد، همانند حال حیاتش، ولی خداوند در گوش مردم مانعی قرار داده است که سخن های پیامبر را نمی شنوند، مگر اشخاص متقی و صالح.

این مطلب استبعاد ندارد، زیرا ما به عموم قدرت خداوند اعتراف داریم، و اگر کسی بگوید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته و حیات از بدن او گرفته شده و بازگشت حیات به بدن و زنده شدن در روز رستاخیز است، می گوئیم: مقصود از حیات آن حضرت بعد از مرگش آن است که روح رسول الله با جسد مطهرش یک نحوی ارتباطی دارد که بوسیله این ارتباط کلمات را شنیده جواب آن را می فرماید و مقصود از زنده شدن در قیامت آن است که: روح همانطور که در دنیا ارتباط با بدن داشت، به همان نحو به بدن عود می کند و در روایات وارد شده که بدن انبیاء در قبر نمی پوسد. خلاصه آنکه: این مطلب امر محال و ممتنع نیست همانگونه که بزرگان و مؤسسن و هابیت به این مطلب اشاره نموده اند. ابن تیمیّه در رساله دوّم از رساله های «هدیه السّیّّه»

می گوید: اعتقاد ما بر این است که پیغمبر اکرم در قبر زنده است و حیات برزخی دارد و زنده بودن آن حضرت از زنده بودن شهداء که خداوند در قرآن فرموده مهم تر است، زیرا پیغمبر از شهداء بدون تردید مقامش بالاتر است. بنابراین، هر که بر آن حضرت سلام کند، می شنود.

و همچنین سمهودی از ابوداود با سند صحیح بنا به گفته ی سبکی نقل نموده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمودند: هر که بر من سلام کند، خداوند روح مرا به بدنم بر می گرداند تا جواب سلام او را بگویم. (وفاء الوفاء جلد ۲ ص ۴۰۳)

سمهودی در ادامه می گوید: با این حدیث، بیهقی باب زیارت قبر پیغمبر را ابتدا نموده، و بیشتر بزرگان در زیارت به این حدیث اعتماد نموده اند که از جمله آنان امام احمد حنبل است و سبکی گفته: این اعتماد صحیح و بجاست چون فضیلت بزرگی را گویا می کند و آن جواب دادن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

و همچنین قسطلانی می نویسد: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: برای خدا فرشتگانی است که در زمین می گردند، کارهای امت مرا بر من می رسانند و نیز فرمودند: زنده بودن من برای شما خیر است. شما با من سخن می گوئید و من با شما سخن می گویم، و در گذشت من نیز برای شما خیر است، چون اعمال شما را بر من عرضه می دارند عمل خیر شما را که بینم خدا را بر آن شکر می کنم و برای اعمال بد شما استغفار می نمایم. (ارشاد الساری شرح صحیح بخاری)

همچنین سمهودی می نویسد: شک و تردیدی در حیات رسول خدا بعد از وفاتش نیست، و هم چنین پیامبران دیگر نیز در قبرها زنده می باشند و حیات آنان از حیات شهیدان که خداوند در قرآن مجید خبر داده کامل تر است و پیامبر گرامی ما سید و بزرگ شهیدان است، زیرا همه اعمال شهیدان در میزان اعمال رسول خدا وجود دارد. (وفاء الوفاء جلد ۲ ص ۴۰۶)

همچنین سمهودی می گوید: عبدالحق در کتاب «احکام صغری» از ابن عباس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با سند صحیح روایت نموده که پیامبر گرامی فرمودند: هر شخصی از قبر بردار مؤمنش که او را می شناخته بگذرد و سلام بر او کند، میت نیز او را شناخته و جواب سلام او را می دهد.

ابن عبدالبر نیز این حدیث را نقل نموده و سند آن را صحیح دانسته چنان چه ابن تیمیه هم نقل نموده، ولی با این الفاظ: هر کس از قبر شخصی که او را در دنیا می شناخته بگذرد و سلام بر او کند، خداوند روح آن میت را بر می گرداند، تا جواب سلام او را بدهد. از عایشه نیز وارد شده هر مردی که به زیارت قبر برادر مؤمنش برود و کنار قبر او بنشیند، تا وقتی که در کنار قبر نشسته، میت با او انس می گیرد. ابن ابی دنیا از ابوهریره نقل نموده: هر گاه مردی به قبر کسی که او را می شناخته، گذر کند و سلام بر او کند، میت او را شناخته و جواب سلامش را می گوید و هر گاه به قبری که صاحب آن را نمی شناسد گذر کرده و سلام کند میت جواب سلامش را می دهد و از اینگونه احادیث بسیار است. (وفاء الوفاء جلد ۲ ص ۴۰۴)

و همچنین ابوبکر ابن المقرئ می گوید: «بر من و طبرانی و ابوالشیخ گرسنگی غلبه کرده و ما کنار قبر پیامبر بودیم پس چون شب فرا رسید به کنار قبر حضرت رفتیم و گفتم «یا رسول الله الجوع» چیزی نگذشت درب مسجد کوبیده شد، مردی علوی با دو جوان وارد شد، در حالی که در دست هر کدام زنبیلی مملو از غذا بود... موقعی که از خوردن غذا فارغ شدیم آن مرد علوی گفت: رسول خدا را در خواب دیدم، به من امر کرد که به سوی شما غذا بیاورم. (وفاء الوفاء جلد ۲ ص ۱۳۸۰)

خلاصه بحث:

آنچه در این فصل ثابت شد، زنده بودن انبیاء به خصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و اینکه آنها می شنوند و قادر بر انجام کار و دعا هستند و طبق آنچه در روایات اهل سنت و وهابیون ذکر شد، طلب حاجت و درخواست از انبیاء از دنیا رفته از قدیم الایام بوده است و پیامبران نیز سالک این مسیر بوده اند و این عمل، عملی نیست که سبب شرک و کفر افراد شود. واز طرفی

وقتی اصل استغاثه به انبیاء ثابت شد، مرده و زنده بودنشان بر حکم اباحه استغاثه تاثیری ندارد.

توسل در نظر وهابیون

وهابیون توسل را به تمام اقسامش منع نموده و آن را شرک قرار داده اند، چون توسل را یک نوع از شفاعت خواهی که موجب شرک است دانسته اند، محمد بن عبدالوهاب در کتاب «توحید» تصریح به این مطلب نموده و در ذیل آیه شریفه «اولئک الذین یدعون ببتغون الی ربهم الوسیله ایهم اقرب» (اسراء آیه ۵۷) گفته است این آیه در رد مشرکینی است که صالحین را می خواندند. و همچنین صنعانی در رساله «تطهیر الاعتقاد» می گوید هر کس متوسل به مخلوق شود، با خدا غیر خدا را شریک قرار داده است. اما جواب از این اتهام

توسل به سوی خداوند متعال بوسیله انبیاء و اشخاص صالح بر چند قسم است:

اول آنکه بگوید: اتوسل به الی الله. توسل می جویم بوسیله پیغمبر به سوی خدا. یا بگویند اتوجه به الی الله. رو می آورم بوسیله پیغمبر به سوی خدا. یا بگویند اتشفع به الی الله. شفیع قرار می دهم پیامبر را به سوی خدا. دوم آنکه بگوید: خدایا از تو مستلت می نمایم به وسیله پیامبرت، به حق پیامبرت بر تو، یا به جاه و مقام پیامبرت در نزد تو، یا به برکت پیامبرت، یا بر حرمت پیامبرت در نزد تو.

سوم آنکه بگوید: سوگند می دهم تو را به حق پیامبر، که هر سه قسم باز گشتش به یک چیز است و آن قرار دادن پیغمبر، به عنوان وسیله و واسطه بین بنده و خداوند متعال به جهت مقام و منزلت او در نزد خداوند است.

اما اثبات صحت توسل

ابتدأ باید به این آیه از قرآن اشاره شود که خداوند متعال می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله» (مائده آیه ۳۵) «ای کسانی که ایمان آوردید! بترسید از خدا و بجوئید به سوی او دستاویزی». آیه شریفه با عمومیتی که دارد، شامل همه اقسام توسلات می شود و روایات زیادی دلالت دارد بر اینکه «وسیله» برای انبیاء و اوصیاء و صالحین ثابت است و کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمودند: برای من از خداوند «وسیله» طلب کنید! همانا وسیله درجه ای است در بهشت مخصوص بنده ای از بندگان خدا و امیدوارم آن بنده من باشم.

و همچنین حضرت درباره ی خوارج فرمودند: بهترین خلق خدا و نزدیکترین مخلوق خداوند از جهت «وسیله» آنان را می کشد. مقصود از «وسیله» همان درجه و مقام و منزلت است در نزد خداوند متعال و از همین جهت است که به سوی خداوند توسل و شفاعت خواهی می شود به کسانی که دارای چنین مقامی باشند، و در پیشگاه الهی متوسل شدن به صاحبان مقام و منزلت چه زنده باشند چه مرده، از روش پیامبران و عمل صالحین بلکه در شرایع قبل از اسلام نیز ثابت بوده است. زمخشری نیز ذیل این آیه در تفسیرش می نویسد: «الوسیله کل ما یتوسل به ای یتقرب من قرابه او صنیعۀ او غیر ذلک فاستعیرت لما یتوسل به الی الله تعالی من فعل الطاعات و ترک المعاصی و أنشد للیبید: أری الناس لا یدرون ما قدر أمرهم. الا کل ذی لب الی الله واصل» (تفسیر کشاف جلد ۱ ص ۳۳۶)

و همچنین قسطلانی در شرح صحیح بخاری از کعب الاحبار نقل نموده که: بنی اسرائیل هر گاه که به قحطی مبتلا می شدند بوسیله ی اهل بیت پیامبرشان باران می طلبیدند و واسطه قرار دادن اشخاص قابل به سوی خداوند متعال، عبادت و پرستش آن اشخاص نمی باشد تا موجب شرک یا نهی از آن گردد، و هر گاه توسل به اشخاص زنده، عبادت و پرستش غیر خداوند نبوده و موجب شرک نگردد، توسل به میت نیز همینطور است، زیرا فرقی بین این دو نیست برای اینکه اگر توسل به شخص برای مقام و منزلت او باشد در نزد خداوند، این مقام و منزلت بعد از مرگ هم باقی است و با مرگ از بین نمی رود، و اگر توسل به شخص برای این

است که خدا را بخواند و در حق توسل جوینده دعا کند، این جهت نیز در حق میت ممکن است و در فصل های گذشته شرح داده شد و به فرض محال میت نتواند دعا کند، خواستن از میت و توسل به او موجب شرک نخواهد شد، بلکه نهایتاً مانند طلب راه رفتن از شخص زمین گیر است به گمان اینکه سالم است، و آن لغو و بیهوده می گردد. پس فرق گذاردن بین توسل به زنده و توسل به مرده از کوتاهی فکر و نادانی افراد است. صحابه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که دانایان از ابن تیمیه و تابعینش بوده اند، فرقی بین توسل به زنده و توسل به مرده نگذارده اند، چنان چه در حدیث «ابن حنیف» بیان می شود که او، متوسل به آن حضرت شد در زمان وفاتش و روایات دیگری که ثابت می کند، بین توسل به زنده و مرده، و شخص حاضر و غایب تفاوتی وجود ندارد. چرا که دستور مالک؛ به ابو جعفر منصور دوانقی این بود که: توسل به آن حضرت بجوید و شفاعت بخواهد و به منصور گفت حضرت پیغمبر وسیله تو و وسیله پدرت حضرت آدم می باشد. (ولازم به تذکر است که این دستور بعد از موت آن حضرت بوده است) (خلاصه الکلام ص ۱۷)

با این همه احادیث، وهابی ها با حيله و مکر، مسلمانان را به سبب چیزهایی که خداوند آنها را کفر قرار نداده کافر دانسته. پس هرگاه به آنان گفته شود توسل در دین ثابت است، می گوید: درباره ی اشخاص زنده حاضر ثابت است، نه اشخاص مرده و اشخاص غائب، گوئیا خداوند پرستش اشخاص زنده حاضر و شریک قرار دادن آنها را با خدا، جایز دانسته و نسبت به اشخاص مرده منع فرموده است. ابن تیمیه توسل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بعد از وفات آن حضرت بدعت دانسته و می گوید: فرق آشکاری است بین مسئلت نمودن از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یا مرد صالحی در زمان حیات و زنده بودنش و مسئلت نمودن از آن بعد از وفاتش، چه در حال حیات در حضور آن حضرت به وقت مسئلت، کسی او را نمی پرستد (کشف الارتیاب به نقل از الواسطه) باید به آنها گفته شود: آیا حرمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از موتش از بین رفته و مقام و منزلت آن حضرت در نزد خداوند باطل شده و دیگر آن حضرت مقرب درگاه الهی نیست؟ اگر این چنین باشد، پس چطور نام آن حضرت در شبانه روز پنج مرتبه در مأذنه ها با صدای بلند برده می شود؟ و چطور بالای منبرها و در نمازهای واجب و مستحب نام آن حضرت و نام خداوند را با هم ذکر می کنند؟ و چطور هر وقت نام ایشان، برده می شود صلوات بر ایشان می فرستند و چطور و چطور...؟ و هرگاه توسل به آن حضرت بعد از موتش و در حال حیات در زمان غیابش شرک باشد، چگونه در حال حیات و حضورش عبادت و توحید می باشد، در صورتی که چیزی که شرک باشد توحید نمی گردد و چیزی که توحید است شرک نمی گردد. و این در صورتی است که در روایات تصریح شده که تفاوتی بین زنده و مرده و موجود و معدوم بلکه عاقل و غیر عاقل «عمل نیک» نیست چرا که توسل حضرت آدم به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قبل از وجود ظاهری آن حضرت در دنیا بوده است و همچنین توسل به عمل نیک که از جمله عقلاء نیست و توسل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبران گذشته با اینکه در ردیف اموات بوده اند و توسل صحابه به قبر مطهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که اینها همه گواه بر صحت توسل می کند، همانگونه که سمهودی شافعی عالم مدینه در کتابش می نویسد: فصل سوم در توسل زیارت کننده، و شفاعت خواهی بوسیله پیغمبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم به سوی پروردگار و مقابل قبر مطهر قرار گرفتن او در سلام و توسل و دعایش، بدان استغاثه و شفاعت خواهی بوسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مقام و منزلت و برکت او به سوی پروردگار، از عمل پیامبران و مرسلین و پیشینیان صالح بوده و در همه احوال، قبل از خلق آن حضرت و بعد از خلق او در زمان حیات دنیائی، و در زمان برزخ بعد از موت، و در صحرای قیامت. اما حالت اول، استغاثه و توسل به آن حضرت قبل از خلقت او: روایتی در این باره از پیامبران وارد شده ولی اکتفاء می کنیم به حدیث صحیحی که حاکم و بیشتر بزرگان روایت نموده اند از عمر بن خطاب از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که آن حضرت فرمود: هنگامی که حضرت آدم ترک اولی را مرتکب شد، عرض کرد: ای پروردگار! از تو سؤالی می نمایم به حق محمد (صلی الله علیه و آله) که پیامبری مرا، از طرف خداوند خطاب آمد: ای آدم! چگونه محمد را

شناختی در صورتی که هنوز او را خلق ننمودم؟ آدم عرض کرد: ای پروردگارم! وقتی که مرا با قدرتت خلق نمودی و روح در من دمیدی سرم را بلند کردم دیدم بر ستون های عرش نوشته شده «لا اله الا الله، محمد رسول الله» پس دانستم که محمد بهترین خلق تو است چون نام او را با نام خود همراه قرار دادی. از طرف خداوند خطاب رسید: خوب فهمیدی ای آدم همانا بهترین و محبوبترین مخلوق در نزد من محمّد است، هرگاه به حق محمّد از من سؤال کنی تو را خواهم بخشید و چنانچه محمّد نبود تو را خلق نمی کردم. سمهودی پس از نقل این حدیث می گوید: طبرانی نیز این حدیث را نقل نموده، به اضافه این جملات «و محمّد آخرین پیامبران از ذریه تو است» (وفاء الوفاء جلد ۲ ص ۴۱۹)

و همچنین صاحب کتاب «خلاصه الکلام» گوید: بیهقی این حدیث را در کتاب «دلائل النبوه» که حافظ ذهبی درباره کتاب دلائل النبوه گفته است: همه کتاب نور و هدایت است، از عمر روایت نموده، و نیز صاحب کتاب «خلاصه الکلام» گوید: در کتاب «المواهب» گفته است: خداوند رحمت کند ابن جابر را که این اشعار را گفته:

وقد اجاب الله آدم اذ دعا و نجی فی بطن السفینه نوح

و ما ضرب النار الخلیل لنوره و من اجله نال الفداء ذبیح

به خاطر نور مقدّس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که خداوند دعاء حضرت آدم را پذیرفت و حضرت نوح در کشتی نجات پیدا کرد و آتش به حضرت ابراهیم خلیل ضرری نرساند و برای حضرت اسماعیل ذبیح فداء آمد.

و همچنین او در کتاب «خلاصه الکلام» می گوید: بعضی از مفسرین در ذیل آیه شریفه: فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه. (بقره ۳۷) گفته اند: مقصود از کلمات همان توسل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.

سمهودی شافعی از قول «سبکی» نقل نموده که او گفته: هرگاه جایز باشد مسئلت نمودن از خدا به وسیله عمل های نیک، چنان چه در حدیث صحیح غار وارد شده و اعمال هم مخلوقاتی هستند پس مسئلت نمودن از خداوند بوسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سزاوارتر است که جایز باشد و به حسب عادت نیز این چنین است کسی که در نزد شخصی مقام و منزلتی دارد، هرگاه به سوی آن شخص بوسیله آن کس متوسل شدند در غیاب آن کس، استجاب خواهد نمود. برای بزرگی و منزلت آن کسی که به او متوسل شده اند و گاهی بردن نام شخصی که محبوب درگاه الهی است موجب اجابت می گردد و فرقی نیست که این گونه واسطه قرار دادن ها، تعبیر شود به توسل یا استعانه و یا شفاعت و یا توجه و روی آوردن، و گاهی توسل جسته می شود به شخصی که مقام و منزلت دارد به سوی کسی که مقامش از او بالاتر است.

اما حالت دوّم: توسل به آن حضرت است بعد از خلقت و در زمان حیاتش در دنیا، نسائی و ترمذی در «دعوات» و دیگران از عثمان بن حنیف نقل نموده اند که: مردی چشمش نابینا گشته بوده خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمد عرض کرد: یا رسول الله! دعا فرمائید خداوند چشم مرا عافیت بخشد. حضرت فرمود: اگر بخوای دعا می کنم و اگر خواهی صبر کن، که برای تو بهتر است. عرض کرد یا رسول الله، دعا فرمائید! حضرت دستور فرمودند: برود وضوئی نیکو بگیرد، سپس این طور دعا کن: بار خدایا! از تو سؤال می کنم و به سوی تو روی آورده ام بوسیله ی پیامبرت محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر رحمت، ای محمد من بوسیله ی تو روی آوردم به سوی پروردگارم برای برآورده شدن حاجتم، بار خدایا شفاعت پیامبر را درباره ی من بپذیر. (وفاء الوفاء جلد ۲)

از جمله توسل به آن حضرت در زمان حیاتش، قضیه ی سواد بن قارب است که طبرانی در کتاب «کبیر» و دیگران نقل نموده اند که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و اشعاری که گفته بود برای آن حضرت خواند:

فأشهد انّ الله لاربّ غیره و وانک مأمون علی کل غائب

و انک ادنی المرسلین وسیله الی الله یا ابن الاکرمین الاطائب

فرما بما یأتیک یا خیر مرسل و ان کان فیما فیه شیب الذوائب

و کن لی شفیعاً یوم لاذو شفاعه بمغن فتیلاً عن سواد بن قارب

گواهی می دهد که پروردگاری غیر از خداوند نیست و تو مورد اعتمادی بر مطالبی که از نظرها پنهان است و تو نزدیک ترین پیامبر مرسلی از جهت وسیله به سوی خداوند. ای فرزند گرامیان پاک! پس امر فرما به آن چه بر تو نازل می شود، ای بهترین پیامبر مرسل! گر چه در گفته های مطالبی است که گیسوان سیاه را سفید می کند و باش برای من شفیع در روزی که نیست شفیع که به اندازه پوست وسط هسته خرما بی نیاز کند از سواد بن قارب.

اماحالت سوم، توسل به آن حضرت است بعد از وفاتش. طبرانی در کتاب کبیرش از عثمان بن حنیف نقل نموده که: مردی بسیار رفت و آمد داشت برای حاجتی در نزد عثمان بن عفان. عثمان به او التفاطی نداشت و به حاجت او اعتنائی نمی کرد آن مرد با ابن حنیف ملاقات نموده از اوضاع خود به او شکوه می کند، عثمان بن حنیف دستور می دهد: برو در وضوخانه وضوء بگیر، سپس به مسجد آمده، دو رکعت نماز بخوان و بعد از نماز این دعا را بخوان: بار خدایا! تو را سؤال می کنم و به سوی تو روی آورده ام به وسیله پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم! پیامبر رحمت، ای محمد من بوسیله تو روی به سوی خدا آورده ام حاجتم را برآور، حاجت هر چه باشد ذکر کن! آن مرد مطابق دستور، رفتار نموده به نزد عثمان بن عفان رفت. دربان عثمان، دست او را گرفته به نزد عثمان برد عثمان او را نزد خود روی فرس مخصوصش نشاند، از او سؤال کرد: چه کاری داری؟ حاجتش را گفت. حاجتش را انجام داده به او گفت: حاجت دیگر داری بگو و هر وقت حاجتی برایت پیش آمد به نزد من بیا و بگو انجام خواهم داد. آن مرد از نزد عثمان بیرون آمده و ابن حنیف را دید گفت: خدا جزای خیر به تو دهد زیرا هر وقت می رفتم عثمان نظر و توجهی به من نداشت تا امروز که تو سفارش مرا کرده بودی، ابن حنیف گفت: من کلامی درباره تو به عثمان نگفتم، ولی دیدم مرد کوری آمد خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از کوری شکایت نمود. حضرت فرمود: اگر بخواهی برای تو دعاء می کنم و اگر بخواهی صبر کن! عرض کرد: یا رسول الله کسی را ندارم دستم را بگیرد و مرا به این طرف و آن طرف ببرد و این حالت برایم بسیار مشکل است. حضرت همین دستور را به آن مرد کور داد. مرد کور وضوء گرفت و دو رکعت نماز خواند بعد از نماز همان دعای توسل را خواند، چشمش بینا شد که گویا آسیبی ندیده بود. (وفاء الوفاء جلد ۲)

و همچنین سهمودی می نویسد: در کتاب «اوسط» به سندی که روح بن صلاح در آن است و «ابن حبان» او را «ثقه» دانسته و باقی رجال سندش صحیح است از انس بن مالک نقل نموده اند: هنگامی که فاطمه بنت اسد از دنیا رفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد بالای سر جنازه اش نشست، فرمود: خدا تو را رحمت کند، ای کسی که بعد از مادر من برای من مادر بودی و مقداری مدح او را به زبان جاری نمود، بُرد خود را برای کفن او قرار داد، سپس اسامه بن زید و ابویوب انصاری و عمر بن خطاب و غلام سیاهی را دستور فرمود قبری حفر کنند. به جای لحد که رسیدند خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خاک های قبر را بیرون می آورد. قبر که آماده شد حضرت داخل قبر شده به پهلو در قبر خوابید و این کلمات را فرمود: ای خدائی که می میرانی و زنده می کنی و خود زنده هستی و هرگز نمی میری! مادرم فاطمه بنت اسد را ببخش، خانه قبر را برای او وسعت ده به حق پیامبرت و پیامبرانی که قبل از من بوده اند.

و از جمله خبرهایی که توسل به فرشته ها و پیامبران را ثابت می کند، خبری است که در «خلاصه الکلام» از کتاب «الاذکار» تألیف «النوی» نقل شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرموده بعد از نماز صبح سه مرتبه این دعا را بخوانند: بار خدایا! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و محمد صلی الله علیه و آله پناه ده مرا از آتش. (کشف الارتباب به نقل از خلاصه الکلام)

و همچنین در اثبات صحت توسل باید به قول ابن حجر اشاره کنیم.

ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة» گوید: امام شافعی به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله توسل جسته در این اشعارش:

آل‌النبی ذریعتی و هم‌الیه و سلیتی

ارجو بهم اعطی غداً بیدی الیمین صحیفتی

آل پیامبر صلی الله علیه و آله شفیع من هستند و ایشان به سوی پروردگار وسیله من اند، امید دارم بوسیله ایشان خداوند روز قیامت نامه عملم را به دست راست من دهد.

و همچنین امام قسطلانی در کتاب «المواهب» نقل نموده: عربی آمد کنار قبر مطهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت: بار خدایا! تو مرا فرموده‌ای به آزاد کردن بندگان. من بنده توام و این قبر حبیب تو پیغمبر اکرم صل الله علیه و آله است، مرا از آتش آزاد کن! ناگاه صدایی بلند شد، گوینده‌ای گفت: ای مرد عرب! آزادی را برای خودت تنها خواستی چرا برای همه مؤمنین آزادی نخواستی؟ برو که تو را آزاد کردم. (تاریخ و نقد وهابیت ص ۴۶۲)

و همچنین سمهودی از «سبکی» نقل نموده که: آیه شریفه «و لو أنهم اذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً» (نساء آیه ۶۴) مؤمنین را وادار می کند به آمدن به سوی آن حضرت و استغفار نمودن آن حضرت برای ایشان و این مقام و رتبه‌ای است که با موت آن حضرت از بین نخواهد رفت، زیرا در قرآن استغفار آن حضرت را برای همه مؤمنین ثابت نموده و در آیه شریفه: «استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات» ثابت است، هر گاه مؤمن بیاید کنار قبر مطهر آن حضرت و استغفار کند هر سه جهت: ۱- آمدن ۲- استغفار ۳- استغفار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که موجب رحمت خدا و پذیرش توبه است کامل می شود و لازم نیست استغفار آن حضرت بعد از استغفار مؤمنین باشد، چه در آیه شریفه: «و استغفر لهم» عطف داده شده است با «واو» بر «جائوک» و این گونه عطف اقتضاء ندارد بین آنها ترتیب باشد یعنی: استغفار آن حضرت بعد از آمدن مؤمنین و استغفارشان باشد، علاوه بر این قبول نمی کنیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مرگش نتواند استغفار کند، زیرا ثابت نموده ایم: حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بعد از موتش و از جمله استغفار آن حضرت بعد از موتش وقتی است که اعمال امتش را به او عرضه می دارند و از کمال لطف و مهربانی آن حضرت دانسته می شود که: هر گاه شخصی بیاید کنار قبر مطهرش و استغفار کند، آن حضرت نیز درباره اش استغفار می کند. (وفاء الوفاء جلد ۲ ص ۴۱۱) و همچنین سماهیجی در کتاب «الصحیفه العلویه» که مقداری از دعاهای حضرت علی علیه السّلام را در آن جمع آوری نموده، به دعائی اشاره می کند که علی علیه السلام به او پس قرن آموخت: خدایا! به حق سؤال کنندگان در گاهت و به حق میل کنندگان به سویت و به حق پناه برندگان به خودت و به حق گریه کنندگان به سویت و به حق بندگان عبادت کننده ات در بیابانها یا دریاها یا زمین های هموار و یا کوه ها. و همچنین دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه که با روایت مستفیض وارد شده فرمودند: خدایا! ما به تو روی آوردیم در این شبی که شریفش کردی و بزرگش نمودی به وسیله محمد پیامبرت و رسولت و برگزیده خلقت.

و همچنین امام زین العابدین علیه السلام در صحیفه کامله سجاده در دعای وقت داخل شدن ماه مبارک رمضان فرمود: بار خدایا! از تو مسئلت می نمایم به حق این ماه و حق کسی که در آن از آغازش تا پایانش در عبادت و بندگی تو کوشیده از فرشته‌ای که او را مقرب ساخته‌ای، یا پیامبری که فرستاده‌ای یا بنده شایسته اش که برگزیده‌ای.

و همچنین «دارمی» در صحیح خود از «ابوالجواز» نقل می کند که:

«مردم مدینه دچار قحطی شدیدی شدند، لذا از گرفتاری خود نزد «عایشه» شکایت بردند. او گفت: به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کنید و [با نگاه خود] از آن روزنه‌ای تا به آسمان بسازید به گونه‌ای که حائل و مانعی در میان نباشد (او را نزد خداوند به شفاعت ببرید). آنان این کار را کردند و رفتند. در نتیجه‌ی این توسل آسمان باریدن گرفت، گیاهان روئیدند، شترها [از فراوانی علوفه] چربی فراوان دادند و از شدت چاقی دریده شدند و آن سال را «سال چاک» نامیدند. (سنن دارمی جلد ۱ ص ۴۳)

و در آخر باید گفت چطور وهابیون مرگ را فناء و نابودی می دانند و می گویند انسان بعد از مرگش قدرت بر کاری ندارد و

محمّد بن عبدالوهاب بگوید: «این عصای من از محمد بهتر و سودمندتر است، چرا که از این عصا برای کشتن مار، عقرب و امثال آن می توان استفاده کرد، در حالی که محمّد مرده است و سودی از او بر نمی آید» (خلاصه الکلام ص ۲۳۰)

چگونه رهبر وهابیون که خود را پیرو قرآن و سنت می داند چنین می گوید در حالی که خداوند متعال در قرآن می فرماید: «و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون» (بقره آیه ۱۵۴)

«کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده نخوانید، بلکه زنده اند، ولی شما نمی دانید. و نیز آیه «و لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون» «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندارید، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند» (آل عمران آیه ۱۶۹).

آیا می شود باور کرد که شهدائی که از نظر رتبه و درجه پائین تر از پیامبران و اولیاء الهی هستند زنده باشند ولی پیامبر خدا را از مردگانی حساب کنیم که قدرت بر انجام کاری ندارند و چگونه وهابیون چنین می گویند در حالی که در صحیح بخاری آمده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم به کنار «قلب بدر» [جائی که کشتگان سپاه شرک در آن افکنده شدند] آمدند و خطاب به کشتگان مشرکان فرمودند: آنچه را که خدای مان به ما وعده داده به حق یافتیم، آیا شما نیز وعده خدایتان را حق یافتید؟ به حضرت گفته شد: مردگان را [به پاسخ دادن فرا] می خوانید! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: شما از آنان شنواتر نیستید؟ (صحیح بخاری جلد ۱ ص ۴۶۲)

نتیجه بحث: از مطالب گذشته واضح شد، روایات زیادی در توسل وارد شده و اتفاق مسلمانان از حیث عمل و فتوی بر آن قرار گرفته و ایات زیادی در اصل توسل وجود دارد و بدعت دانستن آن و مشرک دانستن متوسلین عین جهالت و کوتاهی فکر است.

اعتقاد به منجی

یکی دیگر از شبهاتی که توسط مخالفین امام زمان (علیه السلام) بالاخص وهابیون مطرح می شود، شبه ی منحصر بودن اعتقاد به مهدی (علیه السلام) به شیعیان و قائل نبودن احدی به مهدویت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است، لذا در این فصل به بیان احادیث مهدویت از کتب اهل تسنن می پردازیم، تا ثابت شود این احادیث تنها در کتب شیعیان مطرح نشده است و این اعتقاد تنها به شیعیان اختصاص ندارد.

حموینی در فوائد السمطین از ابن عباس روایت کرده که گفت: مردی از یهود که او را نعثل می گفتند بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و گفت: چیزهایی از تو پرسم که مدّت هاست به خاطر من رسیده؛ اگر جواب نیکو دهی اسلام آورم. فرمود: هر آنچه خواهی پرس! گفت ای محمّد پروردگارت را برای من توصیف کن! فرمود: خدای تعالی توصیف نشود مگر به آن چه خود، ذات خویش را توصیف نموده، چگونه توصیف شود خالق که عقول و افهام از ادراک کنه ذاتش عاجز و کم اند اووهم، از رسیدن به کنگره جلالش کوتاه و دست خطرات، از نیل به ذیل صفات کمالش قاصر و ابصار از مشاهده انوار جمال بی مثالش حیران و ناتوان است؟ خدای تعالی برتر و بالاتر است از آن چه توصیف کنندگان، حضرتش را توصیف کنند، در عین نزدیکی از مخلوقات بر حسب علو ذات، دور است و در عین دوری به تمام ممکنات بر حسب احاطه نزدیک است. اوست آفریننده کیف و کیفیات و مکان و مکانیات؛ پس به «کیف هو؟» و «این هو؟» که پرسش از کیفیت و مکان است، جایز نیست سوال کرده شود چه ساحت ربوبیت از آلائش کیفیت و اینویت منزّه و مبرّا است. پس او است یگانه بی نیاز و یکتای بی انباز، نزاییده و زاییده نشده و هیچ کس با او برابر نتواند بود. نعثل پس از شنیدن این جواب صحیح از حضرت رسالت ماب عرض کرد: راست گفתי ای محمّد! این که گفתי خدا واحد است و شبیه ندارد، آیا نه این است که گفته شود خدا واحد است و نیز گفته می شود: انسان واحد است. پس خدا در صفت

واحدیت، شبیه و شریکی ندارد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند خدای عز و اعلا واحد حقیقی است؛ یعنی به هیچ اعتبار در ذات او ترکیب راه ندارد، صرف بساطت و بسیط محض است اما وحدت انسان اعتباری است، چه انسان مرگب از روح و بدن است پس معلوم شد در وحدت حقه حقیقه، برای خدای تعالی شریک و شبیه نباشد. عرض کرد: راست گفتی، پس به من خبرده وصی تو کیست! زیر هیچ پیغمبری نبود مگر آن که برای او وصی بوده است، به درستی که پیغمبر ما موسی به یوشع بن نون وصیت نمود. حضرت فرمود: وصی من، علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او، دو سبط من حسن و حسین و بعد از حسین، نه نفر امامان از صلب حسین می باشند.

گفت ایشان را برای من نام ببر! فرمود: چون حسین درگذرد، فرزند او علی بن الحسین، چون مدّت زندگانی علی سپری شود، پسرش محمد، چون محمد را رشته حیات قطع شود، پسرش جعفر پس از او فرزندش موسی، چون موسی دنیا را وداع کند، پسرش علی، چون علی بدرود جهان نماید، فرزندش محمد، پس از او، پسرش علی، چون او درگذرد، فرزندش حسن چون حسن درگذرد، فرزندش محمد مهدی خواهد بود. پس این دوازده نفرند که اوصیای من خواهند بود.

نعثل گفت: از چگونگی مردن علی و حسن و حسین مرا آگاهی ده!

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: علی به ضربت شمشیر کشته شود که بر فرقی فرود آید، حسن به زهر کشته گردد و حسین مذبح خواهد شد. پرسید: مکان ایشان کجاست؟ فرمود: در بهشت و در درجه من خواهند بود. نعثل چون این کلمات از اشرف بریات شنید شهادتین گفت و بر وصایت اوصیاء گواهی داد و گفت: در کتابهای پیغمبران گذشته و در آن چه موسی بن عمران به ما عهد نموده، یافته ام در آخر الزمان پیغمبری ظاهر شود که نام او احمد و محمد است. او خاتم همه انبیاست و بعد از او پیغمبری مبعوث نشود. اوصیای او، دوازده نفر می باشند: اول ایشان پسر عم و داماد او است، دوم و سوم دو برادر از فرزندان وصی اول امت آن پیغمبر، وصی اولش را بوسیله شمشیر می کشند، دوم را به سم می کشند و وصی سوم و گروهی از اهل بیتش را با شمشیر در حال تشنگی در زمین غربت می کشند. پس او را مانند گوسفند ذبح نمایند، بر کشته شدن او شکیبائی فرماید و صبر نماید؛ برای این که در درجات او و درجات اهل بیت و ذریه اش بواسطه دریافتن سعادت شهادت، رفعت گیرد و برای اینکه دوستان و متابعانش را به سبب جان باختن در راه جانان از آتش جهنم نجات بخشد.

و همچنین در کتابهای آسمانی یافته ام که نه نفر از اوصیای حضرت خاتم انبیاء از فرزندان وصی سوم خواهند بود. پس این دوازده نفر وصی، به عدد اسباط می باشند حضرت فرمود: آیا اسباط را می شناسی؟ عرض کرد: بلی! دوازده نفر بودند.

اول ایشان لاوی بن برخیا می باشد. او از میان بنی اسرائیل غایب شد و پس از غیبت ظاهر شد، خدای تعالی شریعت خویش را بعد از آن که مندرس شده بود به ظهور او ظاهر کرد او با قرسطیا، پادشاه بنی اسرائیل جنگ نمود تا این که او را کشت و عباد را از ظلم او آسوده فرمود. حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله فرمود آن چه در بنی اسرائیل وقوع یافته، در امت من واقع خواهد شد، مانند قدمی که جای قدمی و تیری که جای تیری نهاده شود. به درستی که دوازدهم از اوصیای من از انظار غایب شود تا آن که دیده نشود و زمانی بر امت من بیاید که از اسلام مگر اسمی و از قرآن جز نشانی باقی نماند.

پس در این هنگام خدای تعالی به او اذن خروج دهد و اسلام را به سبب او ظاهر و از ایشان پیروی کنند، وای بر آن کسی که آنان را دشمن دارد و مخالفت نماید.

نعثل پس از استماع این کلمات معجز آیات، درستایش حضرت پیغمبر و ائمه اثنا عشر علیهم السلام اشعاری بگفت.

و همچنین ابن عباس و ابوسعید خدری و جابر بن عبدالله انصاری از طرق و روایات عامه چنین نقل کرده اند که جابر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: عدد امامان پس از تو چند نفر است؟ فرمود: ای جابر! خدا تورا رحمت کند که از تمام اسلام سوال نمودی! عدد ایشان، عدد شهور و عدد نقبای بنی اسرائیل است که خدای تعالی می فرماید «لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا

منهم اثنی عشر نقیباً» پس ای جابر! امامان دوازده نفراند؛ اول ایشان، علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان قائم صلوات الله علیهم اجمعین است.

وهمچنین مسلم در صحیح خود، به سند خود از جابر بن سمره روایت کرده که رسول خدا فرمودند: «دین اسلام همیشه تا روز قیامت برپاست و برای مردم، دوازده خلیفه می باشد که همه آن ها از قریش اند» و همچنین حموینی به اسناد عدیده از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت: خدمت فاطمه زهرا علیها السلام مشرف شدم، پیش روی او لوحی دیدم که برق و نور آن چشم را خیره می کرد و در آن لوح، دوازده نام دیدم. عرض کردم: این نام ها چه کسانی هستند؟ فرمود: این ها نام های اوصیای پیغمبر است که اول ایشان پسر عم علی بن ابیطالب علیه السلام و یازده نفر از اولاد من است که آخر ایشان، قائم است.

وهمچنین ابراهیم بن محمد حموینی روایت را باسند دیگر از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دوازده خلیفه از اولاد من، صاحب و مالک امر می شوند و همچنین احمد بن حنبل در مسند خود از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آورده است.

که حضرت فرمودند: «دینا از بین نمی رود تا اینکه مردی از اهل بیت من که اسم او همانند اسم من است مالک عرب شود» و همچنین احمد بن حنبل می گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم درباره حسین علیه السلام فرمودند: ایشان پسر امام و برادر امام و پدر نه امام است که نهمین ایشان قائم از ایشان است.

وهمچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «بدرستی که خلفاء و اوصیای من و حجت های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند که اول آنها برادر من و آخرین آنها، فرزند من است. گفته شد یا رسول برادر و فرزند شما کیست؟ فرمودند برادر من علی بن ابیطالب و فرزند من مهدی است که زمین را از عدل و قسط پر می کند همانگونه که از ظلم و جور پر شده باشد. سوگند به آن خدائیکه مرا به حق مبعوث کرده است اگر از عمر دنیا باقی نباشد الا یکروز خداوند متعال آنقدر آن را طولانی می کند تا اینکه خارج شود در آن فرزند من مهدی و نازل شود حضرت عیسی و پشت سر آن نماز بخواند. و زمین به نور پروردگارش روشن شود و حکومتش غرب و شرق را بگیرد.

تبرک جستن

یکی دیگر از اعمالی که وهابیون آن را شرک می دانند، تبرک جستن به قبور و دست کشیدن و بوسیدن آستانه و ضریح اولیاء الهی می باشد چنانچه صنعانی که از پیشوایان وهابیون است به این مطلب تصریح نمود، و گفته: این اعمال مانند اعمال زمان جاهلیت است نسبت به بت ها. و همچنین وهابیون در نامه ای که به شیخ رجب مغربی نوشته اند، عظمت دادن به قبور انبیاء و اولیاء را بوسیله ساختن گنبد و بارگاه و روشن نمودن چراغ و نماز خواندن کنار قبور آنها را شرک قرار داده و مانند عبادت بت ها دانسته اند..

اما جواب از این اتهام

اولاً: عظمت دادن قبور انبیاء و صالحین و مؤمنین بوسیله کارهایی که در شرع مقدس دلیلی بر حرمت آن وارد نشده، از نظر عقل راجح و از نظر شرع هیچ منع و محذوری ندارد، زیرا عظمت دادن این قبور، از تعظیم شعائر دین است که در قرآن مجید خداوند متعال به آن اشاره فرموده است. «و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب» (حج آیه ۳۲) و هر که بزرگ شمارد شعارهای خدا را، همانا آن است از پرهیزگاری دل ها.

و چون دلیل به خصوصی بر حرمت اینگونه از شعائر نداریم، در عموم تعظیم شعائر داخل و راجح است. و عقل حکم می کند به حسن عظمت کسانی که مقام و منزلتی در نزد خداوند متعال دارند (خواه مرده باشند یا زنده) و این عظمت دادن، عبادت و پرستش

آنان نمی باشد چنانچه وهابیون این چنین گمان کرده اند. و طبق آنچه در فصل های مختلف بیان شد حرمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حال ممات مانند حرمت اوست در حال حیات و هرگاه حرمت پیامبران و صالحان در حال حیات و ممات ثابت باشد، پس دفن آنان در هر مکانی سبب می گردد آن مکان دارای شرف و فضیلت و برکت شده و سزاوار تعظیم گردد، همانگونه که پوست گوسفند با قرار گرفتنش به عنوان جلد قرآن، سزاوار تعظیم می گردد و به خاطر اینکه در کنار قرآن واقع شد برکت و فضیلت پیدا کرد، تعظیمش واجب و بی احترامی و نجس نمودنش حرام می شود.

پس همان طور که از مصادیق احترام قرآن، احترام جلد اوست، از مصادیق احترام پیامبران و صالحین، احترام قبور آنهاست که توسط اجساد شریفشان با شرافت گشته است. و برای حرمت و شرافت و فضیلت و برکت قبور کفایت می کند وصیت نمودن ابابکر و عمر به اینکه آنها در کنار قبر مطهر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دفن نمایند و دفن این دو را در کنار قبر پیامبر از بزرگترین منقبت ها برای آن دو شمرده اند و چنانچه حرمت و شرافت نداشت و برکت قبور و برکت کنار قبور مورد توجه نبود، پس چه چیز سبب وصیت این دو نفر بوده؟ و برای چه وقتی که بنی هاشم خواستند جنازه امام حسن علیه السلام را کنار قبر جدش بیاورند بنی امیه و یاران شان به خیال اینکه می خواهند جنازه را کنار قبر مطهر جدش دفن نماید، لباس های جنگی پوشیده و شدیداً مانع شدند و این جمله را گفتند: عثمان در آخر بقیع دفن شود و حسن بن علی در نزد جدش.

و ثانیاً: در قرآن در قضیه حضرت یوسف و یعقوب به تبرک جستن اشاره شده است و از آن هیچ مذمتی نشده است. و آن را شرک معرفی نکرده اند. خداوند متعال در سوره ی یوسف می فرماید: «ذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه اُبی یأت بصیراً» (اکنون پیراهن مرا نزد پدرم برده و به روی او افکنید که تا دید گانش باز بینا شود) (یوسف آیه ۹۲)

بر همگان واضح است که هیچ پیراهنی چنین خصوصیت و امتیازی را دارا نمی باشد مگر پیراهنی که متبرک به دست مبارک پیغمبر الهی شده باشد و اگر در این پیراهن شفاء بود به برکت پیغمبر الهی بود. همانگونه که وقتی بشیر پیراهن را آورد و بر رخسار یعقوب انداخت بینائی به او بازگردانده شد. (فلما أن جاء البشیر القه علی وجهه فارتد بصیراً) (یوسف ۹۶)

و ثالثاً: این عمل (یعنی تبرک جستن) عملی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز انجام می دادند و صحابه پیغمبر نیز به اقتدای از ایشان این عمل را انجام می دادند همانگونه که علمای اهل تسنن نیز به آن تصریح کرده اند و ذیلاً به ان اشاره می کنیم.

۱- علامه شیخ حسنین مخلوف، مفتی سابق کشور مصر در کتاب (فتاوی شرعیه و بحوث اسلامیة) در صفحه ۳۵۷ بعد از ذکر خبر غسل دادن زینب سلام الله علیها دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می گوید: پیامبر به زنانی که زینب را غسل می دادند فرمود: هر وقت از غسل دادن فارغ شدید بمن خبر دهید و چون خبر دادند جامه ای از بدنش بیرون آورد و دستور داد به بدن زینب بیوشانند تا از برکت آن بهره مند گردد. (تبرک الصحابه، علامه محمد طاهر کردی مکی)

۲- احمد بن حنبل سه تار از موهای پیامبر را با خود داشت و دستور داد هنگام کفن کردن او، یکی از آنها را روی چشم راست و دیگری را روی چشم چپ و سومی را روی دهانش بگذارند تا بوسیله آنها تبرک جوید با این حال. (تبرک الصحابه ص ۲۶)

۳- عبدالله بن اسلام صحابی، به ابو برده گفت می خواهی با جامی که رسول خدا از آن آب نوشیده است به تو آب بدهم. (صحیح بخاری کتاب اشربه باب شرب از جام پیامبر صلی الله علیه و آله)

۴- سهل بن سعد ساعدی روایت می کند که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با اصحابش وارد سقیفه بنی ساعده شدند و نشستند سپس رسول خدا به من فرمود: به ما آب بده و من این جام را آوردم و با آن به آنان آب دادم (ابوحازم می گوید سهل ساعدی همان جام را آورد و ما به عنوان تبرک جستن به رسول خدا از آن آب نوشیدیم) سپس می گوید بعد ها عمر بن عبدالعزیز از سهل خواش کرد آن جام را به او ببخشد و سهل به او بخشید. (صحیح بخاری - صحیح مسلم باب اشربه)

۵- مسلم در صحیح خود از انس نقل می کند که: پیامبر سر خود را می تراشید و یاران او در اطراف او بودند و هر تاری از موی او

در دست یکی از آنها بود. (صحیح مسلم جلد ۴ کتاب فضائل الصحابه)

۶- بخاری در سرگذشت «صلح حدیبیه» می نویسد: هرگاه پیامبر وضو می گرفت یاران او برای ربودن قطرات آب وضوء آن حضرت بر یکدیگر سبقت می گرفتند. (صحیح بخاری جلد ۳ ص ۲۵۵)

۷- صاحب کتاب عقدالفرید در داستان مرگ معاویه نوشته است که در آخرین لحظات مرگش یزید به اتفاق عثمان بن محمد بن ابوسفیان وارد شدند و یزید با پدرش سخن گفت ولی پدرش پاسخی نداد و بعد از مدتی گفت ای پسرک من، بزرگترین گناهان من کارهائی است که برای تو کرده ام. ای پسر من روزی با رسول خدا بیرون رفتم و هنگامیکه آن حضرت وضو می گرفت من آب در دستش می ریختم و در آن هنگام نگاه به پیراهن پاره من کرد و فرمود آیا می خواهی پیراهنی به تو بدهم گفتم آری و پیراهنی به من داد که یک بار آن را بیشتر نپوشیدم و الان هم موجود است و باز روزی پیامبر موهایش را کوتاه کرد و من آنرا برداشتم و همچنین از ناخن مبارکش و اینها را در شیشه ای نهاده ام وقتی من مردم مرا غسل بده و این مو و ناخن را در چشم و بینی من بگذار و پیراهن را زیر کفتم قرار بده زیرا اگر چیزی سود داشته باشد همین است. (شرح کتاب زاد المسلم جلد ۴ ص ۲۱۲)

۸- بلال، مودن پیامبر (صل الله علیه واله)، رسول خدا را در خواب دید که به او می فرماید: ای بلال، این چه جفایی است؟

آیا وقت آن نشده که به زیارت من آیی؟

بلال بیدار شد و اندوهگین و ترسان گشت.

بر مرکب خود سوار شده به زیارت قبر پیامبر در مدینه آمد و شروع کرد به گریستن و صورت بر قبر پیامبر مالیدن.

چون حسن و حسین علیهم السلام آمدند، آن دو را در آغوش کشید و بوسید. (تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۶۱ و ۱۶۹ - معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۰۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۷۴ و ۱۹۷)

مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۱۵ - وفاء الوفاء، ج ۲ ص ۴۱۰ - مروان روزی مردی را دید که صورت و پیشانی بر قبر پیامبر نهاده است.

گردن او را گرفت و گفت: می دانی چه می کنی؟

وقتی سربلند کرد،

دید ابوایوب انصاری است.

ابوایوب گفت: آری! من سراغ سنگ نیامده ام، سراغ رسول الله آمده ام.

از آن حضرت شنیدم که می فرمود: بر دین گریه نکنید وقتی که شایستگان عهده دار آن شوند، بلکه زمانی بر دین گریه کنید که نااهلان عهده دار و والی آن گردند! (مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۱۵ - وفاء الوفاء، ج ۲ ص ۴۱۰ الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱ ص ۴۲۱ المنهاج، محیی الدین نوری شافعی، ج ۱ ص ۳۵۷ چاپ شده در حاشیه شرح مغنی. تاریخ طبری، ج ۱ ص ۸۰ - العرائس ثعلبی، ص ۲۹ / حاشیه ابی الاخلاص حنفی، ج ۱ ص ۱۶۸ در حاشیه درالحکام. تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۶۱ و ۱۶۹ - معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۰۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۷۴ و ۱۹۷) / ۱۰ - ابن منکدر (از تابعین، متوفای ۱۳۰) همراه اصحابش می نشست و گاهی که تشنگی سراغش می آمد، در همان لحظه برخاسته، صورت بر قبر پیامبر می نهاد و در مقابل اعتراض همراهانش، می گفت: از قبر پیامبر شفا می گیرم. وی گاهی به صحن مسجد می آمد و در جای خاصی بر زمین می خوابید، علت را که می پرسیدند، می گفت: خودم دیدم که پیامبر در همین جا خوابیده بود. (وفاء الوفاء، ج ۲ ص ۴۴۴)

المغنی، ج ۱ ص ۴۹۵، درباره چاه‌های مدینه - الوفاء الوفاء، ج ۲ ص ۱۱۹ تا ۱۴۹

الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱ ص ۴۲۱

تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۶۱ و ۱۶۹ - معجم البلدان، ج ۳ ص ۲۰۸ - تاریخ ابن کثیر، ج ۱ ص ۱۷۴ و ۱۹۷ / ۱۱ - عبدالله بن احمد

حنبل می گوید از پدرم درباره حکم کسی که به منبر رسول خدا دست می کشد و تبرک می جوید و آن را می بوسد و با قبر نیز همین کار را می کند تا ثواب ببرد، پرسیدم . گفت : اشکالی ندارد.

مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۱۵، - وفاء الوفاء، ج ۲ ص ۴۱۰

۱۲- عبدالله بن عمر، هنگام زیارت قبر پیامبر، دست راست را روی قبر می نهاد و بلال حبشی چهره بر آن می نهاد.

روشن است که علاقه زیاد و محبت، به این کار فرمان می دهد و این نوعی احترام و بزرگداشت است و مردم به تناسب شوقشان حالات متفاوتی دارند.

بعضی ها وقتی قبر را می بینند، بی اختیار به سمت آن می شتابند، برخی هم با تاخیر و درنگ، و همه محل خیرند.

(تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱ ص ۱۴۶ - تاریخ الشام، ابن عساکر، ج ۶ ص ۱۰۸

المنتظم، ابن جوزی، ج ۵، ص ۹۹

سنن ابن داود، ج ۲ ص ۷۲ - صحیح بخاری، ج ۲ ص ۲۴۷)

۱۳- محمد بن احمد رملی، از بزرگان شافعی در «شرح منهاج» گفته است : سایه بان گذاشتن روی قبر و بوسیدن صندوق قبر و لمس کردن آن هنگام زیارت، مکروه است، مگر آن که به قصد تبرک باشد، هم چنان که فتوا داده اند اگر کسی در اثر ازدحام نمی تواند حجرالاسود را لمس کند، با عصا به آن اشاره کند، آن گاه عصا را ببوسد.

(-مناقب خوارزمی، ص ۲۵۲، - فرائد السمطين، باب اول - مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۵۱/ (به نقل از الغدير، ج ۱ ص ۳۰۰).

۱۴- ابن جماعه شافعی می گوید : عبد الله بن احمد حنبل این روایت را از پدرش نقل کرده است : « از پدرم در باره مردی که منبر و قبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را برای ثواب مس می کرد و تبرک می جست و می بوسید پرسیدم، در جواب گفت : اشکالی ندارد.

(وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۴۱۴)

۱۵- محب الدین طبری شافعی گوید: بوسیدن قبر و دست گذاشتن روی آن جایز است و سیره و عمل علما و صالحان بر آن است.

(اسنی المطالب، ج ۱، ص ۳۳۱)

۱۶- زرکشی: تربت قبر حمزه، از حکم منع برداشتن خاک حرمین، استثناء شده است، زیرا اتفاق همگان بر جواز نقل آن برای معالجه صداع است. (وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۶۹) ۱۷- سُبُکی می گوید: مردم سمرقند به قدری از خاک قبر بخاری برداشتند که قبر ظاهر شد به طوری که نمی شد جلوی مردم را گرفت تا این که ضریح مانندی را بر روی قبر گذاشتند! (طبقات الشافعیه، ج ۲، ص ۲۳۳ - سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۷)

۱۸- ابن کثیر می گوید: تشیع کنندگان، دستمال و عمامه های خود را به عنوان تبرک روی جنازه ابن تیمیه انداختند... و آب غسل او را به عنوان تبرک نوشید! (البدایة و النهایه، ج ۱۴، ص ۱۳۶)

۱۹- محمد بن مؤمل شاگرد ابن خُزیمه که شیخ بخاری و مسلم و به اصطلاح شیخ الاسلام است می گوید: به همراه استادم ابن خزیمه و جمعی از اساتید به زیارت بارگاه قبر علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در طوس رفتیم، استادم ابن خزیمه چنان در برابر آن بقعه متبرکه تعظیم و تواضع کرد که همگی در شگفت ماندیم. (تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹)

اعتقاد به سلطه ی غیبی انبیاء و اولیاء الهی

وهابیون معتقدند اگر کسی از اولیاء الهی، اعم از زنده یا مرده درخواست کند که بیماری او را شفا بخشد، و یا گمشده او را بازگرداند و یا قرض او را اداء کند این درخواست ملازم با آن است که وی درباره ی مسؤول به سلطه و نیرویی معتقد است، که بر

نظام طبیعی و قوانین جاری در جهان خلقت حاکم است و اعتقاد به یک چنین سلطه و قدرتی در غیر خدا، عین اعتقاد به «الوهیت» مسؤول است و درخواست حاجت با این قید، شرک خواهد بود. همچنین آنها معتقدند اگر کسی از شخص زنده یا مرده ای بخواهد که آنها را شفاء دهد یا در بیابان از آنها آب بطلبد در حالی که آنها حاضر نیستند، معتقد به سلطه ی غیبی آنها شده و چنین اعتقادی عین اعتقاد به «الوهیت» است که برای اولیاء قائل شده و او شرک است.

اما جواب از این اتهام

خطاب به اولیای الهی و درخواست حوائج از آنها با اعتقاد به اینکه آنان از خود استقلالی ندارند، در دو مقام قابل بررسی است: امکان عقلی و تحقق خارجی.

امکان عقلی:

اینکه خداوند متعال اراده نماید که اولیای او بتوانند با تکیه به قدرت بی انتهای الهی، کارهایی را که دارای اهمیت بسیار بالاینده، انجام دهند، محال ذاتی نبوده و به ضرورت عقل بلامانع است، فلذا امکان این مسئله قطعی است. تحقق خارجی:

بر اساس آیات و روایات، اولیای الهی می توانند به اذن او دارای چنین قدرتی باشند، همانگونه که خداوند متعال به مواردی اشاره می فرماید:

۱- سلطه غیبی حضرت موسی علیه السلام

«اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عیناً» (بقره آیه ۶۰)

به موسی گفتیم با عصای خود بر سنگ بزن تا دوازده چشمه از آن خارج گردد.

و همچنین می فرماید: «فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر فانلق فکان کلّ فرق کالطود العظیم» (شعراء آیه ۶۳)

به موسی وحی کردیم که با عصای خود بر دریا بزند او عصای خود را بر بخشی از آب زد هر بخشی از آب به صورت کوهی درآمد.

با نگاه به این دو آیه به قدرت و سلطه ی غیبی حضرت موسی (علیه السلام) پی می بریم؛ همان قدرت و سلطه ای که خداوند به او عطاء نموده است.

۲- سلطه غیبی حضرت یوسف علیه السلام

«اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یات بصیراً» «فلما ان جاء البشیر القه علی وجهه فارتد بصیراً» (یوسف آیه ۹۶-۹۳)

این پیراهن مرا ببرید و بر رخسار پدرم بیفکنید، دیدگان او باز و بینا می شود. وقتی بشیر آمد و پیراهن را بر رخسار او افکند دیدگان او باز و بینا شد.

این دو آیه نیز گویای سلطه غیبی یوسف علیه السلام است که خداوند متعال اذن انجام چنین عملی را به او عطا کرده است که الان به طریق پیراهن حضرت یوسف علیه السلام، حضرت یعقوب علیه السلام، شفاء می یابد در حالتی که این امر از امور طبیعی نبوده و دلالت بر سلطه ی غیبی ایشان می کند.

۳- سلطه ی غیبی حضرت سلیمان علیه السلام

«و لسلیمان الرّیح عاصفۀ تجری بامرہ الی الارض الّتی بارکنا فیها و کنا بکل شیء عالمین» (انبیاء آیه ۸۱)

باد وزنده و تند را برای سلیمان رام کردیم که به فرمان وی به سوی زمین که برکت داده ایم جریان پیدا می کرد و ما به همه چیز عالم هستیم.

در این آیه خداوند به سلطه غیبی سلیمان و فرمان دادن او به بادهای اشاره می کند.

و همچنین: «و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین» (نمل آیه ۱۶) سلیمان وارث داود شد و گفت ای مردم به ما زبان مرغان آموختند و از هر گونه نعمت عطا کردند این فضل و بخشش بزرگ است» و همچنین خداوند متعال در آیه ۴۴-۲۰ سوره ی نمل داستان «هدهد» را که از طرف سلیمان برای رساندن پیام او به ملکه سبأ مأموریت یافت را بیان می فرماید که همه ی اینها گویای سلطه غیبی حضرت سلیمان علیه السلام است.

۴- سلطه غیبی حضرت عیسی علیه السلام

«انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیراً باذن الله و ابری ال-کمه و الابرص و احی الموتی باذن الله و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلک لایة لکم ان کتمتم مؤمنین» (آل عمران آیه ۴۹)

مسیح به آنان گفت من از گل، مجسمه ی مرغی می سازم و بر آن می دمم تا به فرمان خدا مرغ گردد و کور مادر زاد و مبتلا به بیماری پیسی را به امر خدا شفا می دهم و مردگان را به امر خدا زنده می کنم شما را از آنچه خوردید و در خانه های خود ذخیره می کنید خبر می دهم در این کارها برای شما حجت و نشانه ی حقانیت من هست اگر اهل ایمان باشید.

این آیه یکی از بزرگترین و بهترین دلالتی است که می توان اثبات کرد که اعتقاد به سلطه ی غیبی اولیاء الهی شرک نیست چرا که حضرت عیسی علیه السلام حتی مرده هم زنده کردند ولی به اذن خداوند متعال.

آیا در خواست کارهای خارق العاده شرک است؟

در جواب باید گفت این عمل نیز شرک نیست همانگونه که حضرت سلیمان در جمع حاضران مجلس خود، درخواست کار خارق العاده ای نمود و گفت:

«ایکم یاتینی بعرشها قبل ان یأتونی...» (نمل آیه ۳۸) سلیمان گفت کدامیک از شماها تخت او را پیش از آنکه به حالت تسلیم بر من وارد گردند نزد من می آورد؟ فردی از گروه جن گفت: من آن را برای تو می آورم پیش از آنکه از جای خود برخیزی و من برای آن توانا و امین هستم، آنکه نزد او آگاهی از کتاب بود گفت من تخت را پیش از آنکه چشم به هم بزنی حاضر می کنم وقتی سلیمان آن را حاضر دید گفت این کرم پروردگار من است.

تمام این آیات گویای این مطلب است که نه اعتقاد به سلطه ی غیبی افراد و نه درخواست آن شرک می باشد.

سلطه ی غیبی در اخبار و روایات:

۱- ابن ابی حاتم از فتاده نقل می کند که گفت: به حضرت داود علیه السلام سه چیز عطا شده بود: کوه ها برایش مسخر گشته بود و با او تسبیح می گفت، آهن برایش نرم شده بود و زبان مرغان به او تعلیم داده و عطا شده بود به سلیمان: زبان مرغان و تسخیر جن و این از چیزهایی بود که از داود به ارث برده بود. (الدر المنثور ذیل آیه سوره نمل ۵/۱۹۳)

۲- از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «کسی که نزدش اندکی از علم کتاب بود گفت: من آن را قبل از اینکه چشم بر هم زنی، حاضر کنم» راوی گوید: پس امام صادق علیه السلام بین انگشتانش را باز کرد و آن را بر سینه اش نهاد، سپس فرمود: و به خدا قسم نزد ما، همه علم کتاب هست. (مکتب وحی ۴ به نقل از الاصول من الکافی کتاب الحجّه)

۳- از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: به عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف داده شده بود که بوسیله ی آن عمل می کرد. (بر انجام امور مختلف توانا بود) به حضرت موسی علیه السلام چهار حرف، به حضرت ابراهیم علیه السلام هشت حرف، و به حضرت نوح علیه السلام پانزده حرف و به حضرت آدم علیه السلام بیست و پنج حرف داده شده بود و خداوند تمامی اینها را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمع کرد و اسم اعظم هفتاد و سه حرف دارد که هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داده شده بود و یک حرف از او مخفی ماند. (الاصول من الکافی کتاب الحجّه)

۴- جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف دارد و همانا از آن نزد

آصف (بن برخیا) یک حرف بود، پس آن را به زبان آورد و زمینی را که بین او و تخت بلقیس بود شکافت تا اینکه به آن دست یافت، سپس زمین را سریعتر از یک چشم بر هم زدن به حالت اولش باز گرداند و نزد ما هفتاد و دو حرف اسم اعظم وجود دارد و یک حرف آن نزد خداوند متعال است که آن را در علم غیبش به خود اختصاص داده و نیرو و قدرتی نیست مگر به سبب خدای بلند مرتبه و بزرگ. (الاصول من الکافی، کتاب الحجّه)

تعمیر قبور

یکی دیگر از کارهایی که وهابیون آن را شرک می دانند تعمیر قبور اولیاء الهی است. تعمیر قبور و تعظیم آن، که «ابن تیمیه» و شاگرد معروف او «ابن القیم» آن را حرام دانسته و می گویند:

«يجب هدم المشاهد التي بنيت على القبور، ولا يجوز ابقاءها بعد القدرة على هدمها و ابطالها يوم واحدا» ویرا کردن بنائی که روی قبر ساخته شده است واجب است و پس از قدرت بر هدم و ویران کردن آن، ابقاء آنها به همان صورت حتی یک روز هم جائز نیست. «زاد المعاد ص ۶۶۱» و همچنین می نویسد: مشاهد مشرفه مانند بت است آنچه زمان جاهلیت با چیزهایی که «بت» نامیده بودند انجام می دادند کسانی که به قبرها احترام می گذارند، همان کارها را با چیزهایی انجام می دهند که نام آنها را «ولی» «قبر» «مشهد» نامیده اند و اینها از اسم بت بیرون نیست. (تطهیر الاعتقاد)

این ها نمونه ای از کلمات وهابیون، درباره ی تخریب قبور است و آنها برای شرعی جلوه دادن اعمالشان به چهار دلیل متمسک می شوند و با همان چهار دلیل شیعیان و محبینی که اقدام به بازسازی بناء حرم های اهل بیت (علیهم السلام) کرده اند را مشرک معرفی می کنند.

اما دلایل چهارگانه ی وهابیون:

امر اول، اجماع و اتفاقی که به آن اشاره نمودند که بناء و ساختمان بر قبور، به طور اجماع و اتفاق علما مورد منع است و احدی بقای آن را جایز نمی داند.

اما جواب از دلیل اول: ادعاء اجماع در این مورد ادعای باطلی است چرا که عمل مسلمانان بر ساختمان قبور در همه مذاهب و در همه عصر و زمانها، از عالم و جاهل و با سواد و بی سواد، امیر و رعیت، مرد و زن، سنی و شیعه، استمرار داشته و تا قبل از ظهور وهابی ها تمام شهرها و مملکت ها و اقطار عالم بر آن توافق داشته اند، بدون آنکه کسی منع یا انکار نماید و این عمل مسلمانان که «سیره» نامیده می شود اجماع عملی است و دلیل های حجیت شامل آن می شود، زیرا چنین عملی از همه مسلمانان در تمام عصرها، کاشف قطعی است بر اینکه: این عمل از صاحب شریعت رسیده است و بعضی ایراداتی که در «اجماع» وارد است، در این نوع اجماع وارد نیست و می توان گفت: سیره ای که در این مورد حاصل است در هیچ امری به مانند آن حاصل نیست، چرا که همه ی مسلمانان از هر فرقه ای بر آن متفقند. کلمات وهابی ها و استدلال آنها به روایاتی که کسی به آنها عمل ننموده یا دلالتی ندارد و یا صحت ان روایات ثابت نشده مستند شده، و اینها غافل شده اند، از اینکه در مقابل سیره قطعی مستمره، کلماتشان ارزشی ندارد و هر چه بگویند، گفتار آنها بعد از سیره ی قطعی است و این سیره، گفتار آنها را باطل می کند چنان چه در موردی که اجماع قطعی باشد، بعد از آن اجماع کلامی که بر خلاف آن اجماع گفته شود ارزشی ندارد، و همان اجماع آن کلام را باطل می کند.

همان سیره عملی قطعی که صنعانی در رساله ی «تطهیر الاعتقاد» به آن اعتراف نموده است، او سؤالی از خود می نماید و می گوید: این امر (ساختمان بر قبور) در تمام شهرهای عالم شرق و غرب زمین عمومیت دارد. هیچ شهری از شهرهای اسلام نیست، مگر آنکه در آن مشاهدی است بلکه مساجد مسلمانان، بیشتر در آن قبر و مشهد است و به قدری شایع است که در عقل هیچ عاقلی نمی گنجد که این عمل، منکر و زشت باشد، تا چه رسد به این اندازه زشتی که شما می گوئید (کفر و شرک) و مع ذلک چطور علماء

اسلامی که در تمام روی زمین قدم گذارده اند، درباره ی این موضوع ساکت بوده و حرفی نزده اند. صنعانی سپس به بیان این سؤال می پردازد. ولی آنچه مسلم است اعتراف اوست که بر سیره عملی قطعی مسلمانان؛ که غرب و شرق عالم را پر کرده است. و این خود باطل کننده دلیل اول وهابیون است به جواز تخریب قبور.

اما دلیل دوم وهابیون

دلیل دوم آنها بر جواز تخریب قبور و بناء، حدیث «ابی الهیاج» است که در کلمات وهابیون بسیار به آن اشاره شده است. حدیثی که از جهت «سند» و از جهت «دلالت» مورد ایراد است.

اما حدیث ابی الهیاج: حدیثا یحیی بن یحیی و ابوبکر بن ابی شیبه و زهیر بن حرب قال: یحیی اخبرنا و قال الأخران، حدیثا: وکیع عن سفیان عن حبيب بن ابی ثابت عن ابی وائل عن ابی الهیاج الاسدی قال لی علی بن ابی طالب الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله (صل الله علیه واله) ان لا- تدع تمثالاً الا طمسته و لا قبراً مشرفاً الا سویته» (صحیح مسلم جلد ۳، کتاب الجنائز ص ۶۱. سنن ترمذی جلد ۲)

«صحیح مسلم» از سه نفر به نام های یحیی و ابوبکر و زهیر نقل می کند که وکیع، از سفیان از حبيب، از ابی وائل، از ابی الهیاج نقل می کنند. که علی ابن ابیطالب به ابی الهیاج گفت ترا به سوی کاری برانگیزم که پیامبر خدا (صل الله علیه واله وسلم) مرا بر آن برانگیخت، تصویری را ترک مکن، مگر اینکه آن را محو کنی، و نه قبر بلندی را مگر اینکه آن را مساوی و برابر سازی»

اما ضعف حدیث از جهت سند

راویان حدیث، چنان چه مسلم در صحیح خود نقل نموده به این شرح است: یحیی بن یحیی و ابوبکر ابی شیبه و زهیر بن حرب این سه نفر حدیث را از «وکیع» و او از «سفیان» و او از «حبيب بن ابی ثابت» و او از «ابووائل» و او از «ابی الهیاج» و او از علی (علیه السلام) نقل نموده است.

اما «وکیع» که یکی از راویان حدیث است، گر چه او را زیاد مدح نموده اند ولی احمد بن حنبل درباره ی او گفته: نسبت به پانصد حدیث اشتباه کرده. حافظ ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب» جزء یازدهم از عبد الله بن احمد از پدرش این معنا را نقل نموده که: وکیع در آخر عمرش حدیث ها را از حفظ نقل می کرد و الفاظ آن را تغییر می داد گویا معنای احادیث را با الفاظ خودش بیان می کرد با اینکه اهل لسان هم نبود.

اما «سفیان ثوری» ابن حجر در کتاب «تهذیب التهذیب» جزء چهاردهم از ابن مبارک نقل نموده که سفیان حدیثی نقل کرد و در آن تدلیس و حيله نمود. آمدم به نزد او وقتی مرا دید خجالت کشید و گفت: حدیث را از شما روایت می کنیم. و در جزء یازدهم از ابوبکر و او از یحیی نقل نموده، که سفیان خواست مرد ضعیفی را در حدیث بر من تدلیس و حيله کند، ولی نتوانست، چون گفت: ابوسهل از شعبی مرا حدیث کرد، به او گفتم: مقصود تو از ابوسهل محمد بن سالم است؟ در جواب من گفت: یحیی! ندیدم مثل تو مردی را با این دقت؛ نمی شود به تو حيله کرد!

اما حبيب بی ابی ثابت» ابن حجر در کتاب «تهذیب التهذیب» جلد دوم ص ۱۷۹ از ابن حبان نقل نموده که: او مردی حيله گر بوده و از «عقیلی» نقل نموده که: ابن عون از او عیب گرفته و از «ابن خزیمه» نقل نموده که او مردی حيله گر بوده اما «ابووائل» که ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» گفته: از جمله اشخاصی که از (علی علیه السلام) انحراف پیدا کرد، ابووائل شقیق بن سلمه است که به طرف عثمان گرایش نموده و درباره علی (علیه السلام) بدگوئی می کرد و گفته شده عقیده اش مانند عقیده خوارج بود، و شکی نیست که با خوارج همراهی می نمود، ولی به سوی (علی علیه السلام) برگشت در حالی که گریه می کرد.

اما ضعف حدیث از جهت دلالت.

اولاً، مضمون این حدیث را فقط ابوالهیاج خبر داده است، چرا که سیوطی در شرح سنن النسائی می نویسد: برای ابوالهیاج غیر از این

خبر، خبر دیگری در کتب احادیث نیست. ثانیاً حدیث دلالتی بر معنائی که آنها گمان کرده اند «از اینکه جایز نیست ساختمان بر قبور» ندارد بلکه حدیث امر می کند قبرها را مسطح قرار دهند و نهی می کند از اینکه: مانند کوهان شتر بالا بیاورند، زیرا «مشرفاً» در حدیث «و لا قبراً مشرفاً الا- سویته» گرچه معنای او عالی و بلند است، ولی «تسنیم» یعنی: قبر را مانند کوهان شتر قرار دادن نیز نوعی از علو و بلندی است یا یکی از معانی «شرف» است. در کتاب «قاموس» اشاره به این مطلب شده و گفته شده: «الشرف» معنای آن علو و بلندی است و کوهان شتر را نیز می گویند. پس «مشرف» در حدیث هر چند با اطلاقش با وضع لغویش شامل هر بلندی که مانند کوهان شتر و غیر آن باشد، می شود ولی این جمله حدیث ((الا سویته)) مسطح کن آن را؛ قرینه و نشانه ای است بر اینکه از ((مشرف)) همان بلندی مانند کوهان شتر اراده شده زیرا «تسویه» معنایش برابر و مساوی قرار دادن است چرا که در کتاب «مصباح المنیر» آمده است «استوی المکان» معنایش اینست که مکان را برابر و مساوی نمود. و در کتاب «قاموس» گفته: «سواه» معنایش این است که آن را مساوی و برابر قرار داد. پس اینکه فرمود: قبر را مسطح و برابر و مساوی کن! مشخص می کند که «مشرف» معنایش بلندی است که بر خلاف برابر و مساوی و مسطح است و آن همان بلندی مانند کوهان شتر است. چرا که مطلق بلندی، در مقابل برابر و مساوی و مسطح قرار نمی گیرد، چون ممکن است بلند و عالی بوده ولی روی آن مسطح و برابر و مساوی باشد آن وقت صحیح نیست که بگویند: چنین قبر عالی و بلندی را مسطح و برابر و مساوی قرار ده، برای اینکه قبر مقداری از زمین بلند باشد. پس حدیث دلالتی ندارد بر منع ساختمان بر قبور و ارتباطی هم با این معنا ندارد که نهی و منع از اینکه قبر را به اندازه یک و جب بالا بیاورند و روی آن حجره ای بنا کنند.

در اثبات این مطلب باید به کلام «نوی» در شرح حدیث «ابوالهیاج» اشاره کنیم که می گوید: سنت آن است که قبر نباید از زمین زیاد بلند باشد و نباید روی قبر را مانند کوهان شتر قرار داد، بلکه باید به مقدار یک و جب از زمین بلندتر و روی آن را مسطح و مساوی قرار دهند و این معنا، مطابق مذهب شافعی و کسانی است که او را موافقت نموده اند.

و همچنین قسطلانی در کتاب «ارشاد الساری شرح صحیح بخاری» از ابوداود با سند صحیح روایت نموده که قاسم بن محمد ابی بکر گفت: داخل شدم بر عایشه و به او گفتم: پرده را از قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و آن دو نفر که پهلوی ایشان دفن شده اند بردار تا قبرها را ببینم. پرده برداشته شده، سه قبر را دیدم که مقداری از زمین بالا و به زمین چسبیده نبود. سپس قسطلانی می گوید: در اینکه مسطح نمودن قبر افضلیت دارد، تأثیری ندارد که این عمل از اعمال را فضه است، زیرا سنت را نمی توان ترک نمود برای اینکه اهل بدعت با او موافق اند و نیز با افضلیت مسطح نمودن قبور منافات ندارد کلام علی (علیه السلام) که فرمود: رسول خدا مرا دستور داد که قبرهای «مشرف» را مساوی کنم: زیرا اراده نشده مساوی نمودن قبر با زمین بلکه مقصود مسطح و مساوی نمودن روی قبر است و با این معنا، بین اخبار جمع می شود و تضادی بوجود نمی آید.

و همچنین در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» این چنین آمده است. «و یندب ارتفاع التراب فوق القبر بقدر شبر» مستحب است که خاک قبر، به اندازه یک و جب از زمین بلندتر باشد. (الفقه علی المذاهب الاربعه جلد ۱ ص ۴۲)

امّا دلیل سوّم وهابیون

دلیل سوّم آنها کلامی است که «ابن بلهید» در پرسش هایش از علماء مدینه به آن اشاره نموده و می گوید: چنان چه این ساختمان در زمینی باشد که در راه خداست و همه باید از آن ارتفاع ببرند مانند قبرستان بقیع، ...؛ و با این بیان ساخت این ساختمان را بر زمین وقفی، که تصرف آن جائز نمی باشد، می داند و به این نتیجه گیری میرسد که این بناها باید تخریب شود تا زمین وقفی در مورد وقفش استفاده شود.

امّا جواب از این ایراد

می گوئیم وقف بودن زمین بقیع در راه خدا برای دفن نمودن مسلمانان، ادعای بدون دلیل است، زیرا در هیچ جائی نقل نشده که

شخصی زمین بقیع را برای این جهت وقف نموده باشد، پس تصرف در آن مباح است و بر فرض آنکه شخصی آن را وقف نموده باشد، برای قبرستان، معلوم نیست مقید کرده باشد که بیش از دفن از آن زمین انتفاع نبرند و جایز نباشد، ساختمان بر روی قبر حتی نسبت به شخصی که در نزد خداوند متعال منزلت و مقام دارد که در اثر ساختمان، قبرش محفوظ می ماند از چیزهایی که سزاوار آن شخص بزرگ نیست و نسبت به او بی احترامی و توهین است. و به فرض آنکه مشکوک باشیم و ندانیم وقف آن چگونه بوده، باید بنائی که مسلمانان در قبرستان بقیع روی قبور ائمه (علیهم السلام) ساخته اند را به وجه صحیح حمل نموده، چرا که واجب است اعمال و گفتار مسلمانان را تا مادامی که ممکن است بر وجه صحیح حمل کرد. و این ادعای وهابیون مبنی بر وقف بودن بقیع در حالتی است که ما دلائلی به ملک بودن آن در دست داریم.

سمهودی در کتابش از زباله از قدامه بن موسی روایت نموده که، اول کسی که رسول خدا او را در بقیع دفن کرد عثمان بن مظعون بود و از «ابوغسان» از ابی سلمه بن عبدالرحمن از پدرش روایت نموده: وقتی ابراهیم فرزند رسول خدا از دنیا رفت، حضرت امیر فرمود: ابراهیم را پهلوی قبر عثمان بن مظعون دفن نمایند. پس از آن مردم به بقیع میل و رغبت پیدا نموده درخت های آن را بریدند و هر قبیله ای قسمتی از آن را تصرف کردند و از همین جهت بود که هر قبیله ای قبرهای خودشان را می شناختند و از ابن ابی شیبه از قدامه بن موسی روایت نموده که: بقیع دارای درخت های مخصوص بود به نام «غرقد» عثمان بن مظعون که از دنیا رفت و در بقیع دفن شد، درخت ها را بریدند. (وفاء الوفاء/ ۸۹۲)

این کلمات صراحت دارد بر اینکه: بقیع زمین رها شده و پر درختی بود که فاقد ارزش و فائده ای بود و مسلمانان بعد از آنکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) ابراهیمش را در آنجا دفن نمود، رغبت پیدا کرده، بقیع را برای دفن مرده ها قرار دادند یا به طور ملک که هر قبیله ای قسمتی از آن را تصرف نموده مالک شدند، یا به طور اباحه بر اصل اولی خودش که زمین افتاده و رهائی بود. پس وقف فی سبیل الله بودن آن وجهی ندارد.

و همچنین سمهودی از «ابن شبه» از «ابی غسان» نقل نموده که عبدالعزیز گفت: عباس بن عبدالمطلب دفن شد در نزد قبر فاطمه بنت اسد بن هاشم، در اول قسمتی که مخصوص قبرهای بنی هاشم است که در خانه عقیل واقع شده است. این کلام دلالت دارد بر اینکه: قبر عباس و قبور اهل بیت (علیهم السلام) در مکانی که خانه عقیل بوده واقع شده که نه وقف بوده و نه فی سبیل الله و هیچ مجوزی برای خراب کردن و ویران نمودن آن وجود ندارد. اما دلیل چهارم وهابیون

دلیل چهارم آنها بر تخریب قبور، روایاتی است که نهی نموده از بناء و ساختمان بر قبور که به نمونه ای از آن اشاره می کنیم. مسلم روایت نموده از ابی بکر بن شیبه از حفص بن غیاث از ابن جریح از ابی زبیر از جابر که رسول خدا نهی فرمود از اینکه قبر را گچ کاری کنند و ساختمان بر آن بسازند. اما جواب این ایراد:

اولاً، سند این احادیث ضعیف است. و «حفص بن غیاث» و «ابن جریح» و «ابو زبیر» هر سه نفر از نظر علم رجال ضعیف اند. چرا که ابن حجر در کتاب «تهذیب التهذیب» از یعقوب نقل نموده که حفص ثقه و راستگو است، هر گاه از روی نوشته اش حدیث گوید حدیثش نوشته می شد و چنانچه از حفص بگوید از نوشتن خودداری می شد. و «الاشرم» از احمد حنبل نقل نموده که: حفص تدلیس و حيله می کرد.

و امّا «ابن جریح» که ابن حجر در کتاب «تهذیب التهذیب» درباره ی او می گوید «الدارقطنی» گفته: از تدلیس و حيله های ابن جریح اجتناب کنید چرا که او حيله های زشتی می نمود. و امّا «ابوزبیر» که ابن حجر درباره اش گوید:

احمد بن سعید الرباطی از ابوداود طرابلسی نقل نموده که شعبه گفت: در دنیا هیچ چیز در نزد من محبوب تر نبود از اینکه شخصی بیاید و من از او احوال ابو زبیر را بپرسم تا آمدم مکه خدمت او رسیدم، در بینی که نشسته بودیم، مردی آمد مسئله ای از او سؤال کرد، جواب او را داد. وقتی آن مرد رفت، ابوزبیر در غیاب آن مرد کلامی گفت که افترائی بود نسبت به آن مرد. به او گفتم: ابوزبیر به مرد مسلمان افتراء و نسبت دروغ می دهی، گفت مرا به غضب آورد. گفتم هر که تو را به غضب در آورد به او افتراء می زنی، من دیگر از تو روایتی نقل نمی کنم.

ثانیاً: نهی در روایات عمومیت دارد و شامل کراهت و حرمت می شود. نمی توان گفت مخصوص حرمت است بر فرض قبول کنیم که نهی هر کجا باشد ظهور در حرمت دارد، ولی به قدری نهی استعمال در کراهت شده که آن ظهور را ضعیف نموده علاوه بر اینکه علماء نیز کراهت را از آن فهمیده اند. همان گونه که «النووی» در شرح صحیح مسلم می نویسد: از این حدیث استفاده می شود که گچ کاری و ساختمان روی قبر کراهت دارد و نشستن روی قبر حرام است و مذهب شافعی و بیشتر علماء نیز بر همین است و اصحاب ما گفته اند: گچ کاری قبور کراهت دارد و نشستن بر آن و تکیه دادن به آن حرام است. ولی ساختمان قبور، اگر چنانچه قبر در ملک سازنده باشد کراهت دارد و اگر قبرستان وقف در راه خدا باشد حرام است.

و همچنین شافعی، زیاد نکردن خاک قبر را و زیاد بلند نمودن قبر را بر استحباب حمل نموده. «سیوطی» در شرح «سنن نسائی» از شافعی و اصحاب نقل نموده که مستحب است بر خاک هائی که از قبر بیرون می آورند، خاک دیگری اضافه نشود برای اینکه قبر زیاد از روی زمین بلند نگردد.

ثالثاً: اگر از ایرادهائی که در روایان حدیثها و ایرادهائی که راجع به دلالت آنها گفته شد چشم پوشی کنیم و بگوئیم: حدیث ها صحیح و دلالت آنها تام است، مورد آن جائی است که ساختمان و بناء قبور برای عظمت دادن شعائر دینی نباشد چه اگر به خاطر این جهت ساخته شود، برای آنکه صاحب قبر پیامبر یا ولی خدا یا مرد صالحی است را جح و مصالح دینی بر آن مترتب است. از جمله آن مصالح آن است که: ساختمان روی قبر علامت و نشانه ای است برای قبری که شارع مقدس، مردم را به زیارت آن توجه داده، چنانچه الدار قطنی و دیگران از هارون بن قزعه از مردی از آل حاطب از حاطب نقل نموده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: هر که مرا زیارت کند بعد از مردنم، مانند آن است که مرا در حیاتم زیارت نموده. (کشف الارتیاب) و همچنین ساختمان، قبر را از ویران شدن حفظ می کند و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روی قبر عثمان بن مظعون علامتی گذاشت. ابن ماجه از انس بن مالک روایت نموده که: رسول الله سنگی برای علامت و نشانه روی قبر عثمان بن مظعون گذارد. و همچنین «السندی» گفته: رسول خدا، سنگ بر روی قبر عثمان بن مظعون گذارد، تا قبر به توسط آن آشکار باشد و همچنین در کتاب «وفاء الوفاء/ ۸۹۴» می نویسد: ابو داود با سند نیکو روایت نموده از مطلب بن عبدالله بن حنطب از بعضی صحابه هنگامی که عثمان بن مظعون از دنیا رفت و دفن شد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مردی را امر فرمود که: سنگی بیاورد، آن مرد به تنهائی توانائی حمل آن سنگ را نداشت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و سلم خودش بر خواست آستین های مبارک را بالا زد که راوی حدیث می گوید: سفیدی دو دست های پیامبر را نظر می کردم، آن سنگ را برداشته روی قبر سمت سر گذارد و فرمود: بوسیله ی این سنگ قبر برادرم را علامت می گذارم و کسانی که از اهل من از دنیا روند نزد او دفن می کنم و گفته است: این حدیث را «ابن شبه» و «ابن ماجه» و «ابن عدی» از انس و «الحاکم» از ابی رافع روایت نموده اند و از محمّد بن قدامه از پدرش از جدش روایت نموده: هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عثمان بن مظعون را دفن نمود، دستور داد سنگی آوردند روی قبر، سمت سر گذاردند و از عبد العزیز بن عمران نقل نمود. که گفت: سمت سر قبر عثمان و سمت پای عثمان دو سنگ بود، این کلام دلالت دارد، بر اینکه: جایز است هر کاری که علامت و نشانه قبر است، روی قبر انجام داد.

رابعاً: اگر از همه این مطالب چشم پوشی کنیم، این روایات به اصطلاح علماء «متروکه» است یعنی: مورد عمل هیچ فردی از

مسلمانان واقع نشده از زمان صحابه تا زمان وهابی ها بله، وهابی ها فقط به این احادیث عمل نموده اند و حدیث هایی که این چنین است نمی توان بر آن تکیه نمود به فرض که سند آنها صحیح باشد، در رساله ی اول از رسائل «هدیه السنیة» که به عبد العزیز بن محمّد بن سعود نسبت داده شده آمده است: «حدیث»، زمانی که از قواعد و ادله شرعیه بر کنار و مخالف است، مورد عمل واقع نمی شود و علماء فرموده اند: حدیث صحیح آن است که راویان آن عادل بوده و با قواعد و ادله شرعیه مخالفت نداشته و نقضی در آن نباشد.

باید گفت کدام مخالفت و بر کناری از قواعد و ادله شرعیه بالاتر از اینکه عمل همه مسلمانان از زمان صحابه تا کنون، بر خلاف آن است و کدام نقص از این مهمتر؟؟؟ و چنان چه بعضی از اشخاص به این حدیث ها عمل کرده باشند از آنها کراهت فهمیده و اختصاص داده اند به آن مواردی که ساختمان قبور از شعائر دین نباشد، نه مواردی که از شعائر دین است، مانند قبور انبیاء و اولیاء و صالحین.

امّا اینکه گفتیم به این روایات عمل نشده از چند جهت است: جهت اول: آنکه قبرهای پیامبرانی که اطراف بیت المقدس قرار گرفته، مانند قبر حضرت داوود (علیه السلام) در قدس و قبر حضرت ابراهیم و فرزندش اسحاق و حضرت یعقوب و حضرت یوسف که جنازه اش را حضرت موسی از مصر به بیت المقدس آورد، و در شهر خلیل واقع و همه آنها با بناهای محکم و سنگ های بزرگ قبل از اسلام ساخته شده و بعد از فتح اسلامی تا کنون باقی مانده.

ابن تیمیه در کتاب «الصرات المستقیم» گفته: ساختمان روی قبر حضرت ابراهیم، قبل از فتح اسلام بنا شده بود الا اینکه درب آن را تا سال ۴۰۰ هـ ق بسته بودند. می گوئیم تردیدی نیست زمانی که بیت المقدس فتح شد، عمر این ساختمان را دید و دستور نداد خراب کنند و به همان حال باقی گذاردند. حال تفاوت نمی کند کلام ابن تیمیه صحیح باشد که درب آن بسته بوده یا صحیح نباشد. به این جهت به بحث ضروری وارد نمی کند، چرا که باقی گذاردن آن دلالت دارد بر اینکه: بناء بر قبور حرام نیست و از قرن های گذشته تا به الان شنیده نشده است که فردی از علماء یا صالحین یا اهل دین ایرادی گرفته یا چنین کلمه ای از دهان کسی بیرون آمده باشد با زیادی زائرنی که از همه روی زمین به آنجا می آیند غیر از وهابی ها که ایراد گرفته و حرام دانسته و دستور خراب کردن آنها را صادر کرده اند.

از این بیان واضح شد: پندار وهابیون که قائلند ساختمان قبور بعد از تابعین صحابه احداث شده، پنداری است باطل و کلام «ابن بلهید» مفتی وهابیون که قائل شده بناء بر قبور بعد از قرن پنجم احداث گردیده، کلامی است باطل و دروغ. جهت دوم آنکه: بناهایی بر قبور در زمان صحابه و بعد از صحابه؛ قبل از قرن پنجم ساخته شده، اول آنها قبر مطهر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دو نفر نیز در همان حجره دفن شدند. و از کتاب «السیره النبویه» تألیف احمد بن زینی دحلان ظاهر می شود که: دفن رسول الله در آن حجره تقریباً سفارشی از خود آن حضرت بود، زیرا می گوید: مردم در دفن آن حضرت اختلاف نمودند. ابابکر گفت: از رسول خدا شنیدم هیچ پیامبری از دنیا نمی رود، مگر در همان مکان دفن می شود و علی (علیه السلام) فرمود: این کلام را من هم شنیدم از رسول خدا صل الله علیه و آله وسلم. ترمذی و ابن ماجه این حدیث را روایت نموده اند ولی مالک در «الموطأ» روایت را این چنین نقل نموده: هرگز پیامبری دفن نمی شود، مگر در مکانی که از دنیا رفته است.

و هر گاه بناء بر قبور حرام بود و خراب نمودن آن واجب، لازم می آمد، صحابه اول حجره را خراب کنند سپس پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در آنجا دفن نمایند، یا آنکه پیامبر را در مکانی که ساختمان ندارد، دفن کنند زیرا بناء بر قبور تفاوتی ندارد بعد از دفن ساخته شود یا میت را در مکان ساخته ای دفن نمایند، با اینکه بعد از دفن رسول الله نیز حجره را ساختمان نمودند، عمر اولین کسی بود که دیوار مقابل قبر مطهر را بنا نمود و عایشه نیز بین قبرها و خانه اش دیواری بنا کرد و در کنار قبرها زندگی می کرد و در آنجا نماز می خواند و با این عمل عایشه، کلام وهابیون که می گویند: کنار قبور نماز خواندن جایز نیست، باطل می شود.

عبدالله بن زبیر نیز روی قبر مطهر بنائی ساخت، سپس دیوارها خراب شد، عمر بن عبدالعزیز ساختمان روی قبر مطهر را تجدید نمود و پس از آنکه در زمان ولید مسجد را توسعه دادند، اطراف قبر مطهر را دیوار کشیده و جداگانه آن را بنا کردند. و بعضی گفته اند: این عمل را عمر بن عبدالعزیز انجام داد و حجره مطهر را با سنگ های سفید پوشاند.

سپس در زمان متوکل عباسی تجدید بناء شد و بعد از آن در زمان «المقتفی» نیز تجدید بناء شده و از چوب صندل و آبنوس به طور مشبک ساخته و در اطراف دیوار حجر نصب نمودند و در زمان «المستضی» دیوار حجره خراب شد و دوباره آن را ساختند.

و در سال ۶۵۴ هـ ق در زمان حکومت «المستعصم» آخرین خلیفه بنی عباس حرم مطهر آتش گرفت، و از نو حجر شریفه را بنا نمودند و در زمان ملک منصور «ابیک الصالحی» وسایلی را از مصر و چوب هائی از طرف حاکم یمن، ملک مظفر فرستاده شد و بناء حجره را کامل نمودند.

و در سال ۶۷۸ هـ ق در زمان ملک منصور «قلاوون الصالحی» حاکم مصر، اولین گنبد بر حجره شریفه ساخته شد و آن گنبد کبود رنگ سازنده اش احمد بن عبدالقوی ناظر قوص بود و در ایام ملک ناصر حسن بن محمد بن قلاوون و در زمان ملک اشرف در سال ۷۶۵ هـ ق و در زمان حکومت «الظاهر جمقمی» سال ۸۵۳ تعمیرات و تغییراتی در بناء حجره شریفه داده شد. و در سال ۸۸۱ در زمان حکومت ملک اشرف «قاتبای» حاکم مصر، در زیر گنبد بالای حجره شریفه گنبد دیگری از سفال ساخته شد و در سال ۸۸۶ که برای بار دوم حرم مطهر آتش گرفت، ساختمان حجره شریفه را از نو بناء نمودند و گنبد بزرگی به جای آن گنبد اول و آن گنبد سفالی قرار دادند.

و در سال ۸۹۱ در زمان حکومت ملک اشرف بناء حجره شریفه را تجدید نمودند و در زمان حکومت بنی عباس و حکومت عثمانی ها هر وقت دیوار یا ساختمان حجره خراب می شد، فوراً بنا می کردند و در زمان سلطان عبدالمجید عثمانی، حجره شریفه از نو بنا شد. (کشف الارتیاب؛ علامه سید محسن امین)

و از جمله بناهایی که بر قبور صحابه و بعد از زمان صحابه قبل از قرن پنجم هـ ق ساخته شد، بنائی است که سمهودی در کتاب «وفاء الوفاء» نقل نموده که: عقیل در خانه خود چاه می کند سنگی یافت که در او نوشته شده بود: این قبر ام حبیبه است، چاه را پر کرد و روی آن ساختمان بنا نمود. و «ابن السائب» گوید: من داخل آن ساختمان شده و قبر را مشاهده کردم.

و از جمله بناها، بنائی است که هارون الرشید بر قبر مطهر علی (علیه السلام) نمود و گنبدی بر آن قرار داده است، چنان چه «عمده المطالب» و دیگران نقل نموده اند؛ و هارون الرشید در قرن سوم می زیسته و بعد از هارون الرشید تا امروز مرتب ساختمان قبر مطهر علی (علیه السلام) مورد تعمیر و تجدید بنا قرار گرفته است، و حسین بن حجاج شاعر شیرین زبان که در سال ۳۹۱ هـ ق وفات نموده گفته است:

یا صاحب القبة البيضاء علی النجف

من زار قبرک و استشفی لدیک شفی

ای آقائی که روی قبر مطهرت در نجف گنبد نورانی ساخته شده! هر کس تو را زیارت کند و شفاعت خواهی کند، در نزد تو مورد شفاعت واقع می شود.

خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ بغداد» نقل می کند: که حضرت کاظم (علیه السلام) در مقبره «الشونیز» بیرون گنبد دفن گردید و قبر شریفش مشهور و زیارتگاه است و بر روی قبر مطهرش ساختمان بزرگی است و در آن حرم و مشهد، انواع چراغ ها و فرش ها و چیزهای قیمتی بسیار است. این کلام خطیب بغدای دلالت دارد بر اینکه، زمان درگذشت حضرت کاظم (علیه السلام) که در زمان آن خطیب که در سال ۳۹۲ ولادت یافته، ساختمانی بزرگی روی قبر مطهر حضرت کاظم (علیه السلام) وجود داشته. پس باید قبل از دوران آن خطیب ساخته شده باشد.

تاریخ نویس ها و بزرگانی که شرح حال پیشینیان را نوشته اند بیان نموده اند که: امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق (علیهم السلام) دفن شدند در مقبره ی امام حسن مجتبی (علیه السلام) و عباس در بقیع، از این کلام معلوم می شود در زمان وفات امام محمد باقر (علیه السلام) در سال ۱۱۴ و وفات امام صادق (علیه السلام) در سال ۱۴۸ هـ ق روی قبر امام حسن (علیه السلام) ساختمان بوده و از جمله بناهایی که بر قبور قبل از قرن پنجم ساخته شده، مقبره ای بوده که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن دفن شده اند و آن مقبره را مأمون برای پدرش هارون الرشید بنا نمود و آن مقبره در طوس در خانه حمید بن قحطبه بوده است .

و از چهار امام اهل تسنن، شافعی و احمد بن حنبل که در آن زمان حیات داشتند و علماء دیگر مانند سفیان بن عینی و دیگران که در آن عصر وجود داشتند انکاری درباره ی ساختمان آن مقبره نرسید با اینکه علماء نسبت به مأمون درباره ی آنکه گفت «قرآن حادث است» ایراد گرفتند و می گفتند کلام خدا قدیم است، مأمون آنها را زندانی کرد و آنها در زندان به سر بردند ولی با مأمون موافقت نمودند. اگر این فعل هم حرام بود آنها در مقابلش می ایستادند حتی اگر زندانی می شدند و همچنین سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» می نویسد: متوکل عباسی در سال ۲۳۶ دستور داد قبر مطهر امام حسین (علیه السلام) و خانه های اطراف آن را خراب کنند و آنجا را زراعت کاری نمایند و مردم را از زیارت امام حسین (علیه السلام) باز دارند، همه ی خانه ها و ساختمانهای روی قبر مطهر را خراب کردند، مانند صحرائی شد. متوکل به دشمنی و ناسزا گفتن اهل بیت معروف بود. مسلمانان از این عمل متوکل بسیار ناراحت شدند اهل بغداد بر دیوارهای مساجد کلماتی زشت و دشنام درباره ی متوکل نوشتند و شعراء در شعرهایشان نسبت به او بدگویی نمودند.

اما جهت سوم:

احترام قبور انبیاء و صالحین بلکه هر مسلمانی، و فضیلت و شرافت دادن و تبرک جنس به آن از واضحات و بدیهیات بوده است و در نزد صحابه و تابعین و تابع تابعین و همه ی مسلمانان بلا مانع بوده است. و هرگاه این قبور دارای حرمت و منزلت و شرافت و برکت است در نزد خداوند متعال، واجب یا راجح است هر عملی که موجب احترام و تعظیم و حفظ آن می گردد؛ از زیارت آن قبور و ساختمان بر آن و حفظ آن از لگد کوبی انسانها و افکندن مدفوع چهارپایان و سگ ها و مانند آن، چه حفظ این قبور از مطالب مذکور، از تعظیم شعائر و حرمت خداوند متعال است.

و حرام است هر کاری که باعث اهانت و پستی و خواری آن قبور گردد، مانند ویران نمودن و خراب کردن حرم و گنبد و بارگاه و قرار دادن قبور در معرض لگد کوبی انسانها و ... این کارها بدون هیچ تردیدی، اهانت و توهینی است نسبت به قبور و صاحبان آن. بنابراین هرگاه حدیثی وارد شده باشد بر نهی از ساختمان قبور یا امر به ویران نمودن قبور، لازم است آن حدیث طرح و دور افکنده شود، یا آنکه موردش را به غیر قبور انبیاء و اولیاء و علماء و صالحین اختصاص داد چرا که عقل و نقل حاکم اند بر حرمت اهانت و توهین اینان و وجوب تعظیم بزرگ داشت ایشان در حال حیات و ممات شان و اگر گفته شود عظمت دادن این قبور وقتی راجح است که به کفر و شرک منتهی نشود، و قبور مورد پرستش واقع می شود مانند بت ها، در جواب می گوئیم بعد از آنکه ثابت گردید برای این قبور شرافت و احترامی است نزد خداوند متعال عظمت دادن و بزرگ داشتن آن عبادت و پرستش قبور نمی باشد و موجب کفر و شرک نخواهد بود بلکه عظمت دادن آن، عظمت دادن خداوند متعال و پرستش اوست، مانند عظمت دادن کعبه و حرم و حجرالاسود و مساجد و مقام ابراهیم و هر چه خداوند متعال امر به عظمت دادن او نموده از مخلوقاتش، و مقایسه و برابر دانستن این تعظیم ها با عبادت و پرستش بت هائی که خداوند متعال از هیچ جهتی برای آنها احترامی قرار نداده، مقایسه فاسد و باطلی است.

اما جهت چهارم

لزوم دوستی اهل بیت (علیهم السلام) و احترام آنان و حرمت اهانت آنان در حال حیات و مماتشان از چیزهایی است که قرآن مجید به آن ناطق است. «قل لا اسئلكم علیه اجراً الا الموده فی القربی» (شوری/۲۳)

و بر همگان واضح و معلوم است که ذوی القربی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کسانی جز علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) نیستند همانگونه که علماء اهل تسنن هم به این مطلب معترفند چرا که زمخشری در تفسیرش ذیل این آیه می نویسد: «لما نزلت قیل یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مؤدتهم قال علی و فاطمه و ابناهما»

وقتی این آیه نازل شد گفته شد یا رسول الله صلی الله علیه و آله کیانند خویشان شما، آنانکه مودت و محبت آنها بر ما واجب شده است. حضرت فرمودند: علی و فاطمه و فرزندان آنها. (تفسیر کشاف جلد ۳ ص ۴۰۳)

از جمله دوستی و احترام اهل بیت (علیهم السلام) احترام قبور آنهاست و حفظ آن بوسیله ساختمان از اینکه زیر پا قرار نگیرد یا اینکه چهارپایان و سگ ها بر آن قبور داخل نشوند و ...

و نیز از جمله دوستی اهل بیت (علیهم السلام) اهانت نمودن آنان است به خراب کردن قبور و گنبد و بارگاه آنان، زیرا ویران نمودن قبر پیامبر یا ولی خدا در نظر عرف بزرگترین اهانت است و این در حالتی است که احترام پیامبر و اهل بیت طاهرینش (علیهم السلام) و مؤمنین لازم است در حیات و ممات آنها و از جمله احترام مؤمن آن است که: روی قبر او ننشینند و تکیه بر قبر او نزنند و زیر پاها قرار ندهند.

صاحب کتاب «وفاء الوفاء» گوید: ابن زباله و یحیی از طریق متعدد که از جمله آن عبدالعزیز بن ابی حازم و نوفل بن عماره است. روایت نموده که عایشه شنید صدای میخی که به دیوار بعضی از خانه هائی که به مسجد پیغمبر صل الله علیه و آله وسلم می کوبیدند. عایشه پیغام فرستاد به نزد آنها که: رسول خدا را اذیت مکنید!

و نیز در کتاب «وفاء الوفاء» از عمر نقل شده که گفت: در این مسجد نباید صداها را بلند کرد و از ابابکر نقل نموده که گفت: در این مسجد نباید صداها را بلند کرد و از ابابکر نقل نموده که گفت: سزاوار نیست صدا بلند شود در جائی که پیامبر است، خواه زنده باشند خواه مرده.

پس بر همگان واضح است که بی احترامی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومینش حرام است و از مصادیق بی احترامی به آن بزرگواران تخریب گنبد و بارگاه و قبور آنهاست.

زینت کردن مساجد و مشاهد مشرفه با طلا و نقره

یکی دیگر از اعمالی که وهابیون آن را حرام می دانند و عاملین آن را متهم به شرک می کنند، زینت کردن مشاهد مشرفه با طلا و نقره است همانگونه که وهابیون به استناد به رساله ی سوم از «هدیه السّیّه» می گویند.

رسول الله (صلی الله علیه و آله) نهی فرمودند از اینکه غیر از خاک های قبر چیز دیگری بر قبر اضافه شود، شما صندوق روی قبر گذارده پارچه قیمتی بر آن می افکنید. لذا وهابیون با استناد به گفتار بزرگانشان این عمل را مشابه عمل مشرکین نسبت به بت ها دانسته و عاملین آن را مشرک می دانند.

اما جواب از این اتهام

در جواب از این اشکال و اتهام باید گفت این امور نیز نوعی از تعظیم و احترام نسبت به صاحب قبری است که درجواز و رحجان تعظیم و احترام به آن در فصل های گذشته مطالبی بیان کردیم و شکی نیست که گمان وهابیونی که می گویند: این امور عبادت غیر خدا و شرک است، گمانی است فاسد زیرا مکرر گفته شد: هر احترام و بزرگ داشتنی عبادت و پرستش نیست. و ادعای اینکه: این امور زمان صحابه نبوده نیز، ادعای فاسدی است به جهت اینکه نمی توان گفت: هر چه زمان صحابه نبوده حرام است، همانگونه که

در اصول فقه ثابت شده، چیزهایی که دلیل بر حرمت آن نداشته باشیم حکمش اباحه است و بر همگان معلوم است عادات و رسوم به حسب اختلاف زمان تفاوت می کند.

در اول اسلام، که مسلمانان تحت فشار بودند اقتضاء می کرد که آنها از حیث لباس و غذا با پست ترین و مختصرترین چیزها زندگی نمایند و ساختمان های آنها زینت نداشته و بلند و محکم نباشد و با خشت و گل و لیف های خرما بنا شود، چنان چه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مسجد را همینطور بنا نمودند. ولی وقتی اسلام قوت گرفت و حقایق آن در روی زمین پخش گردید و مسلمانان از جهت مادی تمکن پیدا کردند، بهترین خوراک ها و بهترین لباس ها را مصرف نموده و خانه های خود را محکم تر بنا کرده و زینت دادند.

با این حال، سزاوار بود بناء مساجد را نیز محکم تر کنند به جای خشت و گل، سنگ و آجر به کار برده شود، همانطور که مسلمانان انجام داده و تا امروز ادامه دارد. و از جمله مساجد، مسجد النبی و مسجد الحرام و مسجد الاقصی است که بنای آن را مشاهده می کنید و معلوم است بنای اینگونه مساجد، بالا بردن شأن اسلام و تعظیم شعائر دین و بلندی قدر و مقام خانه های خداست، و نمی توان گفت بنای فعلی این مساجد حرام است به این دلیل که در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این چنین نبوده است. همچنین حجره شریفه، اولش با خشت و گل و شاخه های خرما ساخته شده بود. سپس آن را با سنگ و گچ و بعد بر حسب اختلاف زمانها بنای آن را نیکو تر و زیباتر قرار دادند و واضح است:

بنای نیکو و زیبایی آن نوعی از احترام و تعظیم حجره شریفه است و این نوع از احترام، در زمان صدر اسلام پسندیده نبود چرا که مسلمانان در مضیقه بودند و این ادعا که این بناها اسراف است و نه فایده ای برای میت دارد و نه برای غیر میت ادعای فاسد و باطلی است، چرا که اسراف جائی است که هیچ نتیجه ای از آن عاید نشود ولی در این مورد (یعنی زینت مساجد و مشاهده)، منفعت و نتیجه بزرگی است و آن احترام و بزرگداشت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و عزت و سرفرازی اسلام و تعظیم شعائر و خواری دشمنان دین و مانند اینها، از فوایدی که هیچ چیز با آنها برابری نکرده. و هرچقدر پول در این راه مصرف شود ناچیز است. و این اموال و زینت های بکار برده شده در مشاهده شریفه وقف این مشاهده است و تصرف در آن حرام است و چون این جواهرات شعائر دین و عظمت اسلام است وقف آن راجح و شرعی می باشد.

علاوه بر این، جواهرات زیادی از زمان سابق از اسلام و بعد از اسلام تا کنون برای خانه کعبه معظمه می آورند و در کعبه قرار می دادند و نسبت به آن هیچ فردی اشکال و ایرادی ننموده، هر چه درباره ی این جواهرات گفته شود مانند آن درباره ی جواهرات حجره و مشاهده مشرفه نیز گفته می شود، زیرا اگر اسراف و بی فایده بودن آن ملاک باشد، تفاوتی بین خانه کعبه و حجره شریفه (مقبره رسول اکرم صل الله علیه و آله) وجود ندارد.

مسعودی در کتاب «مروج الذهب» می نویسد: جواهرات و اموال زیادی از فارس در زمان پیشین برای خانه کعبه هدیه می آمد و ابن ساسان بن بابک، دو آهوی طلا و شمشیرهایی از طلا، و جواهرات زیادی برای خانه کعبه هدیه فرستاد. و همچنین قطب الدین حنفی در «تاریخ مکه» از شریف التقی الفاسی در کتاب «شفاء الغرام» نقل نموده که کلاب بن مره بن لوی بن غالب بن فهره بن مالک بن نصر بن کنانه قرشی، اول کسی بود که شمشیرهای زینت شده به طلا و نقره را برای ذخیره، در خانه کعبه آویزان کرد.

سپس از «الازرقی» درباره چیزهایی که برای کعبه هدیه فرستاده شده نقل نموده: عمر بن خطاب هنگامی که مدائن را فتح کرد هلال قیمتی به سوی کعبه فرستاد و آنها را در کعبه آویزان نمودند و متوکل دستور داد چیزی به مانند چتر که از طلا درست نموده بودند و با دُر و یاقوت و زبرجد زینت داده شده، به سوی کعبه فرستند و آن را با زنجیری از طلا جلوی کعبه در موسم حج آویزان نمایند و معتصم در سال ۲۱۹ قمری برای درب کعبه فرستاد که با هزار مثقال طلا ساخته شده بود.

و همچنین او در ادامه می گوید: فاکهی ذکر نموده، سلطان هند هنگامی که اسلام آورد در سال ۲۵۹ هـ ق طوقی از طلا که با زمرد و

یاقوت زینت داده شده بود و یاقوت بزرگی در آن بود، برای کعبه فرستاد. قضیه را به معتمد خبر دادند، معتمد دستور داد در خانه کعبه آویزان کنند. و باید گفت این اعتقاد وهابیون حتی مابین صحابه و بزرگان نیز جایگاهی نداشته است. زیرا از حضرت علی (علیه السلام) روایت شده است که بعضی از صحابه عمر را راهنمایی کردند تا زینت کعبه را بردارد و با آن لشکر مسلمین را تقویت کند، پس حضرت علی (علیه السلام) به او فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اموال را بین فقرا تقسیم کرد و در آن روز، زیور آلات موجود بودند و حضرت آنها را تقسیم نکرد، پس با قرار و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفت نکن. عمر گفت: ای علی! اگر نبودی رسوا می شدیم... و زیور آلات را به حال خود رها کرد. (احقاق الحق ۸/۲۰۳ به نقل از ربیع الابرار زمخشری) و همچنین در ریشه بنای گنبد ها و تعمیر آنها وزینت مشاهده مشرفه باید به روایتی که تبانی از جعفر بن محمد از پدرش از جدش حسین (علیه السلام) از پدرش علی (علیه السلام) روایت کرده است اشاره کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: به خدا سوگند، در سرزمین عراق کشته می شوی و در آن جا دفن خواهی شد. گفتم ای رسول خدا! برای کسی که قبرهای ما را زیارت و تعمیر و واریسی کند، چه خواهد بود؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: ای ابوالحسن! خداوند قبر تو و قبر دو فرزندت را بقعه هائی از بقعه های بهشت قرار داد و دل های بزرگوارانی از خلق و برگزیدگانی از بندگان خود را مشتاق شما گردانید و برای تقرّب به خدای تعالی و برای مودّتشان به رسول او قبرهای شما را تعمیر می کنند و زیارت آن را بسیار می نمایند ای علی! کسی که قبرهای شما را تعمیر کند و آنها را واریسی نماید، مانند آن است که سلیمان بن داود را در بنای بیت المقدس یاری کرده است و کسی که قبرهای شما را زیارت کند این کار او معادل هفتاد حج بعد از حجّ الاسلام است و همچنین مانند روزی که از مادر متولد شده است از گناهان بیرون می رود. (منهج الرشاد به نقل از فرحة الغری ص ۷۶)

امّا خطاب به وهابیون باید گفت به فرض آن که مکلفی در این باب اشتباه و خطا کرد، نمی توان وی را کافر شمرد و حتی نمی توان گفت معصیت کرده است چه رسد که ان را کافر و مرتد از دین معرفی کرد و ریختن خون او را جایز شمرد. به راستی گناه این همه خون به ناحق ریخته شیعیان به گردن کیست؟؟

سوگند خوردن به غیر خداوند متعال

وهابیون سوگند خوردن به غیر خداوند متعال را حرام دانسته و بعضی از ایشان آن را شرک مطلق و بعضی دیگر شرک کوچک معرفی کرده اند، صنعانی از کسانی است که سوگند خوردن به غیر خدا را شرک مطلق می داند و در رساله «تطهیر الاعتقاد» پس از آنکه ذکر نموده زائرین قبور، به مانند مشرکین رفتار می نمایند و پس از شمارش عمل هائی که باعث شرک می شود، گفته است: و اینان به اسم های اولیاء قسم می خورند، بله هر گاه صاحب حقی سوگند به خداوند بخورد، از او نمی پذیرند ولی اگر سوگند به اولیاء بخورد مورد قبول واقع می شود و او را تصدیق می کنند و همین گونه بود است پرستش بت ها، خداوند متعال فرموده: «و گاهی که نام خدا برده شود به تنهایی، برنجد دل های آنان که ایمان ندارند به آخرت و هر گاه یاد شوند آنان که جز اویند ناگاه ایشانند شادمانان» (زمر آیه ۴۵)

و همچنین در رساله اول «هدیه السنیه» گفته اند:

شرک بر دو قسم است، یک قسم شرک بزرگ است که دارای اقسامی است که از جمله ی آن طلب شفاعت از مخلوق و توسل به مخلوق است و قسم دیگر آن شرک کوچک است، مانند «ریاء» خود نمائی در عبارت «سمعه» نیک گوئی مردمان درباره او و از همین شرک کوچک است سوگند خوردن به غیر خدا.

امّا جواب از این اتّهام

سوگند یاد نمودن به غیر خدا، که توسط خداوند متعال و رسول خدا و صحابه و تابعین و مسلمانان دیگر انجام گرفته است خود

اثبات کننده ی صحت این عمل است. و در قرآن به کرار این قسم ها از خداوند متعال صادر شده، ولی مدعیان دروغین عاملین به قرآن بناء به مسائلی آن را ندیده گرفته و دیگران را مشرک معرفی کرده اند، که در این فصل به نمونه ای از این قسم ها اشاره می کنیم.

قسم خوردن به غیر خداوند متعال در قرآن:

«والعصر ان الانسان لفی خسر.» (عصر آیه ۲-۱)

سوگند به عصر که همانا انسان ها در زیانکاری هستند.

«و النجم اذا هوی» (نجم آیه ۱)

سوگند به ستاره، گاهی که فرود آید.

«و القلم و ما یسطرون» (قلم آیه ۱)

سوگند به قلم و آنچه می نویسند»

و در قرآن از این موارد بسیار است و خداوند متعال به جان مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز قسم یاد کرده است.

«لعمرك إنهم لفی سكرتهم یعمهون» (حجر ۷۲)

(به جان تو! اینان در مستی خویش فرو رفتگانند)

قسم خوردن به غیر خداوند توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله

مسلم در «صحیح» روایت نموده که مردی آمد خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! کدام صدقه اجرش بیشتر است؟ حضرت فرمود: آگاه باش! سوگند به جان پدرت، میخواهی بدانی صدقه ای که اجرش زیاد است، صدقه ای است که تو در حالت سلامتی بدن بدهی و مالت را دوست داشته باشی و از فقر هم بترسی و امید زنده بودن سال هائی در تو باشد. (کشف الارتیاب به نقل از صحیح مسلم)

و همچنین مسلم روایت نموده که مردی آمد خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از اسلام سؤال نمود. حضرت فرمود: پنج نماز در شبانه روز عرض کرد: غیر از پنج نماز در شبانه روز دیگری واجب هست. حضرت فرمود: خیر، مگر بخواهی نماز مستحب انجام دهی و روزه ماه رمضان. عرض کرد: غیر از روزه ماه رمضان روزی دیگری بر من واجب نیست. حضرت فرمود: خیر، مگر بخواهی روزه مستحب انجام دهی. و زکات، عرض کرد: غیر از زکات واجب، مال دیگری بر من نیست. حضرت فرمود: خیر مگر بخواهی صدقات مستحبی بدهی آن مرد از محضر حضرت خارج می شد و می گفت: به خدا سوگند! نه کمتر از آن و نه بیشتر. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: به جان پدرش سوگند، اگر راست بگوید رستگار می شود. یا فرمود: به جان پدرش سوگند اگر راست بگوید، به بهشت داخل می شود. (صحیح مسلم جزء اول باب ما هو الاسلام)

سوگند خوردن به غیر خداوند توسط صحابه و تابعین

احمد بن حنبل در مسندش از عایشه نقل نموده که مسروق به عایشه گفت: از تو سؤال می کنم به صاحب این قبر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی خوارج چه شنیده ای؟ عایشه گفت شنیدم که حضرت فرمود خوارج بدترین مخلوق و بدخوترین مردمانند و می کشد ایشان را بهترین مخلوق و خوش خوترین مردمان و نزدیک ترین انسان ها در نزد خدا از جهت وسیله. (کشف الارتیاب علامه سید محسن امین)

و همچنین مالک نقل نموده: مردی از اهل یمن که یک دست و پای او را در اثر دزدی بریده بودند، آمد مدینه نزد ابوبکر شکایت کرد که: حاکم یمن در حق من ظلم نموده بی جهت دست و پایم را بریده. این مرد (دزد) که شبها نماز شب می خواند، ابوبکر به او گفت: سوگند به پدرت شب تو مانند شب دزد نیست، پس از چند روز زینت های عیال ابوبکر (اسماء بنت عمیس) گم شد. مردم

جستجو می کردند این مرد نیز با مردم جستجو می کرد و این کلمات را میگفت: بار خدایا! بر تو امید داریم که ما را آگاه کنی به آن کسی که شب آمده در این خانه و زیورها را برده، پس از چندی زینت های اسماء در نزد زرگری پیدا شد، به او گفتند: از کجا آوردی؟ گفت این مرد دست و پا بریده آورد نزد من گذارد و بر این مطلب شاهدانی گواهی دادند. ابوبکر گفت: دست چپش را هم ببرید سپس گفت: دعائی که این مرد بر ضرر خودش می کرد، عجیب تر بود از دزدی او. (الموطأ/۲۳۹)

و همچنین حضرت علی علیه السلام در یکی از نامه هائی که به معاویه فرستاده اند، این جملات را در آن فرموده اند: و به جان خودم سوگند، ای معاویه اگر به عقل خود بنگری نه از هوای نفس، خواهی دید مرا که از خون عثمان بیزارترین مردم بودم. و در نامه ای که معاویه برای حضرت علی علیه السلام فرستاد نوشته بود یا ابالحسن! اگر برای حکومت و خلافت می جنگی پس به جان خودم سوگند اگر هوشیار باشی، نزدیک می گردی از اینکه عذر خواهی کنی در جنگ با مسلمانان (کشف الارتیاب علامه سید محسن امین)

پس از بیان آیات و روایات معلوم شد هیچ حرمتی در انجام این عمل وجود ندارد و آنچه وهابیون به آن متمسک می شوند همان تاره عنکبوتی است که از سست ترین بناهاست در نزد عقلای عالم.

ساخت مسجد در جوار قبور اولیاء

وهابیون به استناد به احادیثی ساخت مسجد بر قبور اولیای الهی را حرام دانسته و تخریب آن مکان را از واجبات می دانند. و باید دانست اول کسی که این باب را (نهی از قرار دادن مسجد بر قبور را) گشوده ابن تیمیه بوده است. همان کسی که در رساله «زیارة القبور» می نویسد: «الموطأ» و غیر او از پیغمبر (اکرم صلی الله علیه و آله) روایت نموده اند که آن حضرت فرمودند: بار خدایا! قبرم را بت قرار مده که پرستش شود غضب خدا شدید است بر گروهی که قبور پیامبرانشان را مساجد قرار داده اند. و همچنین او پس از بیان و نقل این حدیث می نویسد: علماء ما جایز نمی دانند ساختمان مسجد را بر قبور، و آیات و روایات وارد شده بر تعمیر و آبادی مشاهده دلالت نمی کند، بلکه نهی و منع نیز در این باره وجود دارد و اشخاصی که چنین عملی انجام دهند مورد لعن واقع شده اند. (زیارت القبور/۱۵۹) و همچنین وهابیون برای اثبات مطلبشان می گویند صحیح بخاری روایت نموده که (ام سلمه) و (ام حبیبه) یاد آور شدند کلیسائی را که در حبشه دیده بودند به نام ((ماریه)) و از زیبایی او و صورت هائی که در آن نقش شده بود، در نزد پیامبر اکرم صل الله علیه و الهه تعریف می نمودند. پیغمبر اکرم صل الله علیه و الهه فرمودند: آن گروه هرگاه مرد صالحی از ایشان بمیرد روی قبرش را مسجد قرار داده آن صورتها را در آن نقش می کنند. این گروه بدترین مخلوق اند در نزد خداوند متعال *** و همچنین ((نسائی)) روایت نموده که: خبر داد مرا ((قتیبه)) که او را حدیث نمود عبد الوارث بن سعید از محمد بن جحاده از ابی صالح از ابن عباس که: خدا لعنت کند کسانی را که بر روی قبور مساجدی قرار دهند

اما جواب از این اتهام اولاً تمام احادیثی که وهابیون در این باب به آن متمسک می شوند از نظر سند ضعیف و غیر صحیح می باشد و راویانی چون «عبد الوارث»، «ابو صالح»، «عبد الله بن عثمان»، «عبد الرحمن بن بهمان»، و «محمد بن طالب» که طبق کلام ابن حجر در کتاب «تهذیب التهذیب» و ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» و عبدالحق در کتاب «الاحکام» ضعیف و غیر موثق می باشند.

ثانیاً: حدیث مذکور دلالت بر منع نماز خواندن در کنار قبور و در مشاهده مشرفه و ساختن مساجد بر قبور نمی کند بلکه ظاهر حدیث اشاره است به آنچه در روایت کنیسه حبشه ذکر شده به اینکه: هرگاه مرد صالحی از ایشان بمیرد، روی قبرش را مسجد قرار داده و آن صورتها را در آن نقش می کنند، این گروه بدترین مخلوق اند در نزد خداوند پس الف و لامی که در جمله ((والمتخذین علیها المساجد)) است برای (عهد) است یعنی خداوند لعن فرمود آن اشخاص معهودی که در حدیث کنیسه حبشه بیان شده اند.

بنابراین، همان طور که سبب مذمت در روایت کنیسه حبشه مسجد قرار دادن قبور است با آن حالت به خصوص که صورتها و شکلهایی در آن تصویر نموده و آنها را عبادت می نمودند و نماز به سوی آن صورت ها می خواندند و یا عبادت به سوی صورت ها و قبر انجام می دادند، مانند مشرکین که نماز به سوی بت و سجده بر بت می کردند، سبب مذمت در این حدیث نیز قرار دادن قبور است، مساجد با این کیفیت مذکور (که به روی آن شکلها و به سمت آنها سجده کنند) و همان طور که روایت کنیسه حبشه تفسیر می نماید، روایاتی که به طور مطلق وارد شده به لعن یهود و غیر یهود، به خاطر مسجد قرار دادن قبور پیامبرانشان، به همان طریق نیز تفسیر می نمائیم که منظور از قرار دادن قبور به عنوان مساجد به این نحو است که به قبر و اشکال و تصاویر آن سجده کنیم و آنها را مساجد خود قرار دهیم و این است آن عملی که از آن نهی شده است.

و بر مطلب ما دلالت می کند روایتی که از کتاب «الموطأ» بیان نمودیم، چرا که در این روایت مذمت نموده کسانی را که قبور پیامبرانشان را مساجد قرار داده اند و به دنبال این کلام آمده است: بار خدایا! قبرم را بت قرار مده که عبادت شوم، این مطلب به خوبی دلالت دارد بر اینکه مقصود از قرار دادن قبور را مساجد، نماز خواندن و سجده نمودن به قبر است نه اینکه اطراف قبر را مسجد قرار دهیم. با این بیان روشن شد استدلال و هابیون بر پندارهای خودشان به روایات کنیسه حبشه و روایات دیگر، صحیح نمی باشد چرا که منع در این روایات، انجام عمل گذشتگان (سجده به قبر و اشکال آن) است، و این عمل را احدی از مسلمانان انجام نداده و جایز هم نمی دانند. ولی نمازی که برای خداوند متعال کنار قبر ولی خدا یا در مشاهد مشرفه برای طلب نمودن زیادی ثواب به جهت شرافت مکان خوانده می شود، هیچ منع و محذوری در آن نیست و اگر این عمل مستحب نباشد، مسلماً حرام هم نمی باشد همانگونه که علماء اهل تسنن به آن تصریح نموده اند.

قسطلانی در کتابش می نویسد: پیشینیان که صورت های مردان صالح را بالای قبور آنها نقش می کردند، برای این بود که با آنها مأنوس شده کارهای نیک آنها را به یاد بیاورند و مانند آنان در کارهای نیک کوشش کنند. سپس گروهی که پس از این اشخاص پدید آمدند مقصود گذشتگان را نداسته و با وسوسه شیطان پنداشتند که پیشینیان آن صورت ها را پرستش نموده و بزرگ می شمردند و به همین جهت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) مردم را از این عمل منع نمودند. و اینکه در روایات مذمت شده از اینکه قبور را به عنوان مسجد قرار دهیم، اقتضای معنای حرمت دارد، خصوصاً در بعضی از روایات مورد لعن واقع شده لاکن شافعی و اصحابش می گویند: کراهت دارد و «البندیجی» می گوید: مراد آن است که قبر را با زمین مساوی نموده، مسجد بنا کنند و در آن نماز بخوانند و در صورتی که نماز به سوی قبر خوانده شود، کراهت دارد ولی هرگاه مقبره ای ساخته باشد و آن مقبره ساخته را مسجد قرار دهند و در آن نماز بخوانند، کراهتی ندارد چه مقابر وقف است، همانطور که مسجد وقف است. (ارشاد الساری شرح صحیح بخاری).

و همچنین «سندی» در حاشیه «سنن النسائی» می نویسد:

معنای اینکه قبور انبیاء را مساجد قرار دادند، این است که به جانب قبور نماز خوانند و ساخت مساجد بر روی قبور کراهت دارد چرا که ممکن است این عمل به عبادت و پرستش کشیده شود، به خصوص قبور پیامبران و نیاکان. و همچنین او می نویسد: مقصود از این احادیث این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله امتشش را بترساند از اینکه با قبر آن حضرت کارهایی که یهود و نصاری با قبور پیامبرانشان انجام ندهند، به اینکه: سجده به قبر نمایند یا در نماز توجه به قبر نموده و قبر را عظمت دهند، ولی هرگاه مسجدی کنار قبر شخص صالحی ساخته شود و در آن غیر خدا پرستش نشود، مورد منع قرار نمی گیرد.

«النووی» در شرح «صحیح مسلم» می نویسد: اینکه علماء نهی نموده اند قبر آن حضرت و غیر ایشان را مسجد قرار دهند به جهت ترس از این است که مبادا در عظمت دادن مبالغه شده، به کفر منتهی شود.

ثالثاً: از چیزهایی که بر جایز و مستحب بودن ساختن مسجد در اطراف قبور دلالت می کند و احدی قادر بر انکار آن نیست، عمل

مسلمانان در همه ی زمانها نسبت به توسعه ی مسجد النبی است تا اینکه قبر و حجره شریف آن حضرت در وسط مسجد قرار گرفته است.

متولی توسعه مسجد و همه کاره ی آن، عمر بن عبدالعزیز بوده است و او کسی است که ابن سعد صاحب کتاب «الطبقات» درباره اش گفته است: او مردی راستگو و امین و دارای فقه و علم و ورع و حدیث های زیادی روایت نموده و پیشوای عادل بود است. رابعاً: از چیزهایی که دلالت بر جوار ساختمان مساجد کنار قبور صالحین یا روی قبور آنان به جهت تبرک جستن به آنان می کند، کلام خداوند متعال است که در قرآن می فرماید:

«قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذنّ علیهم مسجداً» گفتند: آنان که غلبه پیدا کردند بر کار ایشان، همانا قرار می دهیم بر ایشان مسجدی را. (کهف آیه ۲۱)

زمخشری در کتاب کشاف ذیل این آیه می نویسد:

کسانی که غلبه پیدا کردند بر کار ایشان (اصحاب کهف) مسلمانان و سلطان آنان بود و اینان سزاوارتر بود به اصحاب کهف و ساختمان و قرار دادن بر درب غار، مسجدی که مسلمانان در آن نماز بخوانند و به مکان اصحاب کهف تبرک جویند. و مانند همین کلام در تفسیر جلالین آمده است.

و همچنین «بغوی» در «معالم التنزیل» گوید: مسلمانان گفتند ما بر درب غار ایشان مسجد بنا می کنیم، تا مردم برای خدا در آن نماز بخوانند.

و همچنین نیشابوری در «غرائب القرآن» گوید: کسانی که غلبه پیدا کردند بر کار ایشان، مسلمانان و سلطان مسلمین بودند، زیرا اینان مسجد ساختند تا مسلمانان در آن نماز خوانند و به مکان اصحاب کهف تبرک جویند و اینان سزاوارتر بودند به اصحاب کهف، از جهت ساختن مسجد و حفظ نمودن مکان اصحاب کهف.

و همچنین در «مجمع البیان» گفته شده: کسانی که غلبه پیدا کردند به سلطان، مؤمنین و یارانش بودند و بعضی گفته اند خویشان اصحاب کهف از مؤمنین بوده اند و بزرگان شهر نیز گفته شده است. و ساختن مسجد در آن مکان به جهت آن بوده که آن مکان، مخصوص عبادت و سجده خداوند متعال گردد و مردم نماز و سجده برای خداوند نموده و تبرک جویند و آیه ی شریفه دلالت دارد بر اینکه: غلبه با مؤمنین است و خداوند متعال گفتار مسلمانان را در بناء مسجد در آیه شریفه حکایت نموده، بدون آنکه ردّ و ایرادی در آن فرموده باشد، و مقصود از حکایت قصه های گذشتگان در قرآن مجید برای این است که از آنها عبرت و پند گرفته به کارهای نیک آنها عمل و از کارهای زشت شان اجتناب نمایم.

از چیزهای عجیب و غریب، کلام شخص وهابی است که کتاب «توحید» محمد بن عبدالوهاب را شرح نموده، و بعد از ذکر آیه شریفه گفته است این آیه دلیل است بر آنکه اشخاصی که غلبه پیدا کردند کفار بوده اند، چرا که مؤمنین کنار قبور صالحین، مسجد قرار نمی دهند برای اینکه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) لعن فرموده افرادی را که چنین کنند. گویا این مرد عقاید وهابیت را «وحی منزل» دانسته که این عقاید را ناسخ قرآن قرار داده و قرآن را حمل و تطبیق بر این عقاید نموده و جایز نمی داند این عقاید را بر قرآن تطبیق دهد! آیا ممکن است کسی به این احتمال باطل و سست و بی ارزش توجه کند با اینکه اجماع مفسرین بر خلاف آن است؟ و از جمله ان تفاسیر، تفسیر ابن عباس است که به نام «ترجمان القرآن» و «امام المفسرین» مشهور است و او می گوید: «مسلمانان گفتند ما مسجد می سازیم تا مردم در آن نماز بخوانند، زیرا آنان بر دین ما بوده اند.

و همچنین عقائد وهابیون مخالف است با ظاهر و سیاق آیه شریفه: با اینکه اول آیه شریفه: اذ یتنازعون بینهم أمرهم فقالوا ابنوا علیهم بنیاناً ربهم اعلم بهم.

هنگامی که ستیزه می کردند با همدیگر در کنار خویش، پس گفتند: بسازید برایشان ساختمان و بنائی را خدا به احوال آنها آگاه تر

است (کهف ۲۱) و این ایه ظهور دارد که همه آن جمعیت، (از مسلمانان و کافران) اتفاق داشتند بر ساختمانی که وهابی ها آن را حرام می دانند و نزاع و ستیزه آنان در چگونگی ساختمان بوده است. پس منع وهابیون از ساختمان بر قبور، و مسجد ساختن بر قبور هیچ وجه شرعی و قانونی و عقلی ندارد.

نذر

یکی دیگر از اعمالی که وهابیون آن را شرک می دانند نذر کردن است همانگونه که صنعانی وهابی در رساله تطهیر الاعتقاد به آن اشاره کرده و می گوید: بر علماء واجب است بیان کنند اعتقادی که نتیجه آن نذر و نحر برای غیر خدا و گردیدن به اطراف قبرهاست حرام و شرک است و مانند کارهایی است که مشرکین برای بت ها انجام می دادند. و متأسفانه وهابیون در نتیجه گیری از این مطلب می گویند پس شیعیان به خاطر این عملشان مشرکند و ریختن خونشان نیز جایز است .

اما جواب از این اتهام :

از مسلمات است که نذر کردن برای شخصی غیر از خدا، در صورتی که او را مالک و زمامدار اشیاء و امور دانسته و لایق و شایسته ی نذر کردن بدانیم، کفر و شرک است؛ زیرا نذر از بزرگترین عبادت است و فقط به خداوند متعال اختصاص دارد. و در شهرهای ما، نذر برای غیر خدا، جز به این معنا، معروف و مشهور نیست که صدقه ای باشد تا ثواب آن به اولیای خدا اهداء گردد و در واقع اصل نذر برای خدا بوده و لکن ثواب آن برای اولیای الهی است.

بنابراین نذر برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این معناست که ثواب آن به وجود مقدس آن حضرت اهداء شود و نذر برای سایر اولیاء الهی نیز چنین است و این نذر بیش از آن نیست که شخصی برای پدر و مادر خود چیزی را نذر کند، یا آن که قسم بخورد یا عهد ببندد که از جانب آنها صدقه ای بدهد، همانطوری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است به آن دختری که برای پدر خود عملی را نذر کرده بود، فرمود به نذرت عمل کن. (صحیح مسلم ۱/۸۰۴)

و چنانچه نذر برای پدر و مادران کفر باشد، لازم می آید که نذر برای پیامبران نیز کفر باشد، و این که حضرت به آن امر فرمودند، معلوم می کند چنین نذری کفر نیست و انتخاب بعضی از مکانها برای نذر، به خاطر به دست آوردن شرافت مکان و مضاعف شدن ثواب عبادت است همانگونه که برخی زمان ها برای برخی از عبادات انتخاب شده است. و این مطلب به خوبی از اخبار به دست می آید . همانگونه که ثابت بن ضحاک روایت می کند: مردی از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد که نذر کرده است در «بؤانه» قربانی کند. حضرت از او پرسید: آیا در آن جابتی وجود دارد که پرستش شود؟ مرد گفت: نه! حضرت فرمود: آیا یکی از اعیاد آنها در آنجاست؟ مرد گفت: نه؟ پس حضرت فرمود: به نذر خود وفا کن. (منهج الرشاد علامه کاشف الغطاء به نقل از مسند احمد حنبل)

و همچنین زنی به پیامبر عرض کرد: نذر کرده ام در محل خاصی حیوان را ذبح کنم، حضرت فرمودند: آیا برای صنم «بت» نذر کرده ای؟ گفت خیر. حضرت فرمودند: به نظر خود عمل کن. (آئین وهابیت به نقل از سنن ابی داود جلد ۲ ص ۸۰)

و در مورد ذبح و قربانی کردن برای اولیاء و انبیاء نیز باید دانست که شیعیان قربانی را برای خداوند انجام می دهند و تنها ثوابش را به انبیاء الهی هدیه می کنند و این عملی است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آموخته اند و به هیچ وجه شرک و کفر نمی باشد همانگونه که درباره ی پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که آن حضرت با دست مبارک خود ذبح فرمود و به خداوند عرض کرد: «خدایا این قربانی از طرف من و از طرف کسانی از امت من است که قربانی نکرده اند» (مسند احمد حنبل ۳/۸، سنن ترمذی ۴/۷۷ ح ۱۵۰۵)

و همچنین از سنن ابی داود نقل شده است که علی علیه السلام از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله قوچی را قربانی می کرد و می

فرمود: «پیامبر مرا وصیت کرد که دائماً از جانب او قربانی کنم» (سنن ابی داود ۳/۹۴، مسند احمد حنبل ۱/۱۷) و از عایشه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام ذبح چنین فرمودند: «خداوند، از محمد و خاندان محمد و امت او (این قربانی را) قبول کن». (سنن ابی داود ۳/۹۴ ح ۲۷۹۲)

و همچنین احمد بن حنبل در مسندش از ابن عباس نقل نموده که «بکر» برادر بنی ساعده مادرش از دنیا رفت و او (در هنگام دفن) حاضر نبود، خدمت پیغمبر اکرم عرض کرد. یا رسول الله مادرم از دنیا رفت و من نبودم، آیا برای او فایده دارد چیزی از طرف او صدقه دهم؟ حضرت فرمود: آری عرض کرد: یا رسول الله! شما شاهد باشید آن بستان پائیزه ام را از طرف مادرم صدقه دادم (کشف الارتباب ص ۵۰۴)

پس از بیان این احادیث و بیان عقیده و اعتقاد شیعیان درباره ی نذر برای اولیاء، بر همگان معلوم شد که این عمل شرک نیست و شیعیان نیز مشرک نمی باشند و این اتهام نیز به مانند دیگر اتهامات بی پایه و اساس می باشد.

طلب شفاعت از اولیای الهی

وهابیون شفاعت خواهی از پیامبران و اشخاص صالح و فرشتگانی را که خداوند متعال از شفیع بودن آنها خبر داده است، را کفر و شرک می دانند چنانچه محمد بن عبدالوهاب با صراحت کامل در کتاب «کشف الشبهات» می نویسد: همین که آنان فرشتگان و پیامبران و اولیاء خدا را می خوانند تا درباره ی آنها شفاعت کرده و موجب تقرّب آنها گردد، باعث شده که خون و مال شان حلال شود. و همچنین او می گوید: بعضی از آنان فرشته ها را خوانده تا برای آنها شفاعت کنند چون فرشتگان بندگان شایسته و مقرب درگاه الهی هستند، یا مرد صالحی را خوانده مانند بت (لات) که نقش مرد صالحی بوده و یا پیامبری را مانند حضرت عیسی (علیه السلام) به عنوان شفیع قرار می دهند.

و همچنین صنعانی و هابی می گویند: هر کس اعتقاد داشته باشد مخلوقات زنده یا مرده، انسان را به خدا نزدیک می نمایند و یا آنکه در حاجتی از حاجتها می توانند واسطه شده و نزد خداوند شفاعت کنند، همانا غیر خدا را با خداوند شریک قرار داده و اعتقاد پیدا کرده به چیزهایی که اعتقاد به آنها جایز نیست، همان نحوه که مشرکین درباره ی بت ها اعتقاد داشتند، و بدین وسیله خون و مال آنها حلال می گردد، همان طور که خون و مال مشرکین حلال گردید. (کشف الارتباب باب شفاعت)

و آنچه از همه گفته های آنها درباره ی شفاعت استفاده می شود دو جمله است، جمله اول اینکه: شفاعت خواهی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عبادت و پرستش آن حضرت است و جمله دوم: هر عبادت و پرستشی که برای غیر خداوند باشد شرک است. و دلیل بر جمله اول را اینطور گفته اند: شرک کفاری که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به سوی آنها مبعوث گردید، برای آن بود که از بت ها شفاعت می طلبیدند به دلیل این آیات:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ. (زمر آیه ۳)

(و پرستند جز خدا آنچه را نه زیانشان رساند و نه سودی و گویند اینانند شفیعان ما نزد خدا)

و در آیه دیگر می فرماید: (و يعبدون من دون الله ما لا يضرُّهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا) و پرستیدند جز خدا آنچه را نه زیانشان رساند و نه سودی و گویند اینانند شفیعان ما نزد خدا (یونس آیه ۱۸) و دلیل بر جمله دوم آنکه: توحید در مقام عبادت لازم است همچنانکه توحید در مقام ذات و صفات، خالقیت و رازقیت لازم است. و نیز استدلال نموده اند بر اینکه شفاعت خواهی از غیر

خدا جایز نیست چرا که خداوند متعال فرموده است: «اللَّهُ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» «من ذالَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» اما جواب از این اتهام

می گوئیم: این ایراد ایشان درباره ی شفاعت بسیار سست و بی ارزش است، زیرا درخواست شفاعت از شخصی، عبادت و پرستش آن شخص نمی شود تا گفته شود: شرک و کفر است و شرک اهل جاهلیت که سبب شد خون و مالشان حلال گردد، نه برای این

بود که فقط چیزهایی را شفیع قرار می دادند چنانچه وهابی ها پنداشتند، و آن دو آیه شریفه که استشهاد نمودند دلالتی ندارد بر اینکه: شرک آنها شفاعت خواهی بود. و یا عبادت کردن بت ها همان خواستن شفاعت بود. بلکه این دو آیه شریفه صراحت دارد بر اینکه عبادت کردن بت ها غیر از شفاعت خواهی بوده است. زیرا در آیه اول، جمله «ما نعبدهم» عبادت نمودن علت واقع شده برای «تقرب» که همان معنای شفاعت است و واضح است علت غیر از معلول است.

و در آیه دوم جمله «و یقولون هؤلاء شفعاونا» گفتن اینکه بت ها شفیعان ما هستند، عطف داده شده بر جمله «و یعبدون من دون الله» عبادت می نمودند غیر از خدا را، و در علم عربیت ثابت شده «عطف» اقتضاء می کند مغایرت داشتن دو جمله «معطوف» و «معطوف علیه» را.

پس از این آیه شریفه نیز استفاده می شود مشرکین بت ها را غیر از شفاعت خواهی پرستش می نمودند و پرستش آنها، از قبیل سجد نمودن به بت ها و نام های بت ها را به زبان جاری کردن و مانند اینها از واضحات بوده است، و این دو آیه شریفه «و الذین اتخذوا من دون الله اولیاء» و «یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم» دلالت دارد بر اینکه: اینها سنگ ها و درخت ها را پرستش نموده و از آنها یاری و شفاعت می طلبیدند، در صورتی که خداوند متعال شفاعتی برای آنها قرار نداده بود، گرچه بت ها را به صورت مردان صالح نقش کرده باشند. بنابراین نباید بت ها را با اشخاصی که خداوند آنها را شفیع قرار داده مقایسه نمود.

و همچنین درباره ی این ادعا که مشرک شدن افراد به خاطر خواندن حضرت عیسی (علیه السلام) بوده است، باید گفت: خواندن حضرت عیسی (علیه السلام) فقط برای شفاعت نبوده، بلکه معتقد بودند عیسی خدا و خالق و رازق است و اگر کسی تنها از حضرت عیسی (علیه السلام) طلب شفاعت کند نه آنکه او را پرستد، هیچ مانعی ندارد. همانگونه که زمخشری در تفسیر «کشاف» می نویسد: «ام اتخذوا من دون الله شفعا» یعنی بدون اذن خداوند شفیعانی گرفتند، و در این قسمت آیه شریفه «قل لله الشفاعة جمیعاً» گفته: خداوند مالک و صاحب اختیار شفاعت است و هیچ کس قدرت بر شفاعت ندارد جز با دو شرط، یکی آنکه: از طرف خداوند اذن داده شود و دیگر آنکه شخصی که درباره ی او شفاعت می شود مورد رضای خداوند بوده باشد، در حالی که بتها و مشرکین فاقد این دو شرط بودند. (تفسیر کشاف، زمخشری) و همچنین در تفسیر طبری از مجاهد نقل نموده: «لله الشفاعة جمیعاً» یعنی: هیچ کس نمی تواند شفاعت کند جز با اذن خداوند متعال.

بنابراین، معنایی که محمّد بن عبدالوهاب و تابعین او، برای آیه شریفه نموده اند، که فقط باید از خداوند شفاعت خواست نه از مخلوق، گرچه به آن مخلوق چنین مقامی داده شده باشد و بتواند شفاعت کند، معنایی است بی اساس و ناپسندچرا که نه الفاظ آیه شریفه دلالت بر این معنا دارد و نه اهل عرف می فهمند و نه فردی از مفسرین گفته اند، پس باطل بودن آن واضح است، زیرا شفاعت خواهی همان طلب دعا است از دیگران و خداوند متعال طلب دعاء از دیگران را حرام نفرموده بلکه مؤمنین را به آن امر فرموده است و در آیات بسیاری به آن اشاره فرموده است.

و اینکه وهابیون برای شرک بودن شفاعت خواهی، استدلال نموده اند به آیه شریفه «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه» و گفته اند شفاعت تنها از آن خداست، به دلیل ضعیف و سستی استدلال نموده اند چرا که این جمله «الا باذنه» که در آیه شریفه وجود دارد. شفاعت را با اذن خداوند ثابت می کند و تأکید می کند که هیچ کسی قدرت بر شفاعت ندارد مگر به اذن خداوند متعال، و در آیات مختلف قرآن نیز به این مطلب اشاره شده است.

شفاعت در قرآن

۱- و لا یشفعون الا لمن ارتضی. (انبیاء آیه ۲۸)

۲- من ذالذی یشفع عنده الا باذنه. (بقره آیه ۲۵۵)

۳- ما من شفیع الا من بعد اذنه (یونس آیه ۳)

۴- یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له (طه آیه ۱۰۹)

۵- لا یمکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهداً. (مریم ۸۷)

(دارای شفاعت نیست جز آنکه نزد خداوند مهربان پیمانی گرفته باشد).

لازم به ذکر است که بیضاوی در تفسیرش می نویسد «عهد» عبارت است از ایمان و عمل صالح یا اذن در شفاعت.

۶- لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم یملمون.

و غیر خدای یکتا آنان را که به خدائی می خوانند قادر بر شفاعت کسی نیستند مگر کسانی که به حق گواهی دهند و ایشان می دانند. (زخرف/۸۶)

و همچنین بیضاوی در تفسیر آیه شریفه گفته است: مقصود از شهادت دادن به حق «الا من شهد بالحق» شهادت دادن به توحید است و هر گاه «الذین یدعون» چیزهائی که غیر از خداوند خوانده می شود، اختصاص به بت ها داده نشود و همه چیزهائی که غیر از خداوند خوانده می شود مقصود باشد که فرشته ها و حضرت مسیح (علیه السلام) را هم شامل شود استثناء «الا من شهد» استثناء متصل است، یعنی: از کلیه چیزهائی که غیر از خداوند خوانده می شود، کسانی که شهادت به حق می دهند مالک شفاعت اند و هر گاه «الذین یدعون» اختصاص به بت ها داشته باشد، استثناء «الا من شهد» استثناء منفصل است که به معنای «لکن» می باشد، یعنی: بت ها که غیر خداوند خوانده می شود، مالک شفاعت نیستند، لکن مالک شفاعت کسانی هستند که شهادت به حق می دهند.

این آیات به طور جزم شفاعت را با اذن و رضای خداوند ثابت می کند، و هیچ گاه ما طلب شفاعت از کسانی که خداوند متعال اذن نداده نمی کنیم. و همچنین قائل هستیم که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شفیع و شفاعت کننده است، ولی نه بدون قید و شرط، بلکه باید خداوند متعال اذن دهد و راضی باشد. لذا در موردی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شفیع میگردد و شفاعت می کند و در موردی شفاعت نمی نمایند، چرا که شخص اهلیت شفاعت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را ندارد، یا آنکه اذن نداده است، و در موردی خداوند اذن شفاعت می دهد و در موردی اذن نمی دهد و همه ی امر شفاعت، مالک و صاحب اختیارش خداوند متعال است.

شفاعت و درخواست دعاء در روایات

شفاعت در حقیقت یکی از اقسام دعا و رجاست و از اختصاصات پیامبر و اوصیاء نبوده و بر خدا واجب نیست که شفاعت را بپذیرد و صرفاً، قبول شفاعت از الطاف و ممت های اوست. و شفاعتی نیست مگر آنکه به اذن و رضایت او باشد. و اخبار نیز درباره ی شفاعت متواتر است.

محمّد بن عمرو عاص روایت کرد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من سأل الله [لی] فی الوسیلة حلت علیه الشفاعة». کسی که [برایم از خدا وسیله بخواهد] درباره ی من از خدا وسیله را مسألت کند (و به من توسل نماید) مستوجب شفاعت می شود. (صحیح مسلم باب هفتم ۱/۲۸۸)

۲- از جابر نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من سمع الأذان و دعی بكذا حلت له شفاعتی یوم القیامه»؛ کسی که صدای اذان را بشنود و فلان دعا را بخواند، در روز قیامت مستوجب شفاعت من می شود. (صحیح بخاری ۱/۱۵۲ کتاب الاذان)

۳- از عبدالله بن عباس نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إنه ما من رجل مسلم یموت فقوم علی جنازته اربعون رجلاً لا یشرکون بالله شیئاً الا شفعمهم الله فیه» هیچ مرد مسلمانی نمی میرد، در حالی که بر جنازه ی او چهل مرد که به خدا شریکی نمی ورزند قیام کنند و (بر او نماز بخوانند) مگر آنکه خداوند متعال آنها را بر وی شفیع می گرداند. (صحیح مسلم ۲/۶۵۵ کتاب الجنائز)

۴- از جابر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من اُولین شفاعت کننده و اولین کسی که شفاعت او پذیرفته می شود هستم» (صحیح مسلم ۱/۱۹۰، کنز العمال ۱۱/۴۰۴)

۵- از عثمان بن عفان نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در روز قیامت سه گروه شفاعتشان پذیرفته می شود و از آنها پیامبران را برشمرد. (سنن ابن ماجه ۲/۱۴۴۳)

۶- از عبدالله بن مالک نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اِنَّ اَتَانِي آتٍ مِنْ رَبِّي فَخَيْرُنِي بَيْنَ أَنْ يَدْخُلَ نِصْفَ امْتِي الْجَنَّةِ وَ بَيْنَ شَفَاعَةِ فَاخْتَرْتُ الشَّفَاعَةَ» فرستاده ای از جانب پروردگارم نزد من آمد و مرا بین آن که نصف امتم داخل بهشت شوند و بین آن که شفاعت کنم مخیر کرد، پس شفاعت را اختیار کردم (مسند احمد بن حنبل ۲/۷۵، کنز العمال ۱۱/۴۰۵)

۷- از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند: یکی از ملائکه آسمان مورد غضب واقع شد، پس نزد ادریس علیه السلام آمد و گفت: نزد پروردگارت برایم شفاعت کن، پس ادریس برایش دعا کرد، و به او اذن داده شد تا بالا برود. (بحار الانوار جلد ۱۱ ص ۲۷۷)

۸- در کتاب «خلاصه الکلام» نقل شده است. وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت فرمود، ابابکر آمده پارچه از صورت آن حضرت برداشت و صورت آن حضرت را بوسید و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! پاک و پاکیزه ای در حال حیات و ممات، ای محمد! ما را در نظر داشته باش و نزد پروردگارت برای ما دعا فرما. شفاعت و معنای آن

می گوئیم: شفاعت عبارت است از طلب نمودن شافع چیزی را از شخصی برای دیگری، مثلاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند متعال طلب می نماید آموزش گناهان و برآمدن حوائج را برای دیگران، پس در حقیقت شفاعت نوعی از دعاء و امیدواری است. همانگونه که نیشابوری در تفسیر آیه شریفه: «من یشفع شفاعه حسنه یکن له نصیب منها و من یشفع شفاعه سیئه یکن له کفل منها». (نساء آیه ۸۵)

« کسی که شفاعت نیکی کند برای او بهره ای است از آن و کسی که شفاعت بدی کند برای اوست بهره ای از آن » از «مقاتل» نقل نموده که گفته است: شفاعت نمودن به سوی خداوند همان دعا کردن است برای مسلمانی، زیرا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که آن حضرت فرموده: هر کس برای برادر مسلمانش در نهان دعا کند به هدف اجابت رسیده و فرشته الهی به دعاء کننده می گوید: برای تو نیز مانند همان دعاءها می باشد و همین معنای «نصیب» در آیه شریفه است و دعا نمودن بر ضرر مسلمان ضد این است.

بنابراین، در خواست شفاعت از شخصی، مانند درخواست دعاست، و در دین مقدس اسلام درخواست دعا از هر مؤمنی جایز است و وهابی ها و پیشوایان آنان نیز طلب دعاء از زندگان را قبول دارند. و هیچ فرقی بین شفیع زنده و شفیع مرده در این مسأله وجود ندارد همانگونه که در فصل توسل به آن اشاره کردیم. نتیجه بحث: با بیان احادیثی که از کتب معتبر اهل تسنن گرفته شده بود معلوم شد، اصل شفاعت جایز است و طلب آن نیز در دنیا و آخرت از انبیاء و اولیاء الهی جایز می باشد و وهابیون که خود را سلفی می دانند از انجام سنت های گذشتگان خود غافل مانده اند و نسبت به اعمال صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بی توجهی نموده اند.

زیارت قبور

یکی دیگر از اعمالی که وهابیون آن را حرام می دانند زیارت قبور است چرا که قسطلانی در کتاب «ارشاد الساری» از ابن تیمیه نقل نموده که ابن تیمیه، راجع به حرمت بار سفر بستن و حرکت کردن به قصد زیارت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، ادعای اجماع نموده و گفته است: در این سفر نباید نمازهای خود را شکسته بخواند، چون سفر معصیت است و بعضی از وهابیون

فقط مسافرت به قصد زیارت آن حضرت را حرام می دانند.

اما جواب از این اتهام در جواب از این شبهه و اثبات مشروعیت زیارت قبر مطهر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باید گفت ادله اربعه؛ کتاب، سنت، اجماع و عقل، صحت این عمل را تأیید می کنند، و این عمل با هیچ یک از ادله اربعه در تناقض نمی باشد زیارت قبور در قرآن

آیه ی اول «و لا تصل علی احد منهم مات ابدًا و لا تقم علی قبره انهم کفروا بالله و رسوله و ماتوا وهم فاسقون» برای کسی از آنان (منافقان) اگر بمیرد، هیچ گاه نماز نگذار و بر قبر آنان (برای طلب مغفرت) نایست، آنان به خدا و پیامبر او کفر ورزیده اند و در حال فسق و گناه مرده اند. (توبه آیه ۸۴)

در این آیه، برای هدم شخصیت منافقین، و دادن گوشمال به اعضاء این حزب خداوند به پیامبرش، دستور می دهد، بر جنازه ی احدی از آنان هیچ گاه نماز مگذار و بر قبر آنان نایست.

از ظاهر آیه برداشت می شود آنچه باعث نهی از نماز خواندن و ایستادن، شده است کفر و فسق آنها بوده و الا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر آنها هم نماز می خواند و هم بر سر قبر آنها می ایستاد.

امّا در تفسیر «لا- تقم علی قبره» باید گفت منظور و مقصود، موقع دفن و زیارت است همانگونه که بیضاوی ذیل این آیه اشاره می کند «و لا تقم علی قبره للدفن او لزیارة» (تفسیر بیضاوی جلد ۳ ص ۷۷)

پس معلوم شد اگر ایستادن به هنگام دفن میت و ایستادن برای زیارت میتی که منافق است، جایز نیست بر خلافش برای مؤمنین جایز است و ایستادن بالای سر میت و زیارت او جایز است.

آیه ی دوم: «و لو انهم اذ ظلموا أنفسهم جاءوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً» و اگر ایشان هنگامی که به خود ستم نمودند، می آمدند نزد تو و آمرزش می خواستند از خدا و آمرزش می خواست برای ایشان پیامبر، همانا می یافتند خدا را توبه پذیرنده مهربان (نساء آیه ۶۴)

زیارت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که معنای آن حاضر شدن خدمت آن حضرت است، عبارت است از آمدن به سوی آن حضرت که آیه شریفه فرموده است، و آمدن نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و زیارت ایشان عمومیت دارد و شامل حال حیات و ممات هر دو می شود.

همانگونه که سمهودی در کتاب «وفاء الوفاء» به آن اشاره کرده و از قول سبکی می نویسد: علماء از این آیه شریفه فهمیده اند، آمدن نزد آن حضرت عمومیت دارد و شامل حال حیات و ممات، هر دو می شود و مستحب است برای کسی که به نزد قبر مطهر می آید، آیه شریفه را تلاوت کند سپس گفته: حکایت آن مرد عرب که گروهی از پیشوایان از «عتبی» نقل نموده اند، حکایت مشهوری است که علماء همه ی مذاهب، در کتاب «مناسک حج» نوشته اند و آن را، از ادب زائر می دانند و ابن عساکر در تاریخش و ابن جوزی در کتاب «مثیر الغرام الساکن» و دیگران در کتاب های خود ذکر نموده اند، عتبی می گوید: داخل مدینه شدم، آمدم به زیارت قبر مطهر پیغمبر (اکرم صلی الله علیه و آله) و زیارت نموده و مقابل قبر مطهر نشستم، عربی وارد شد کنار قبر مطهر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ایستاده و گفت: ای بهترین رسول های خدا! کتابی صادق خداوند متعال بر تو نازل نموده و در آن کتاب فرموده:

«و لو انهم اذ ظلموا» و اگر ایشان هنگامی که به خود ستم نمودند می آمدند نزد تو و آمرزش می خواستند از خدا و آمرزش می خواست برای ایشان پیامبر همانا می یافتند خدا را توبه پذیرنده ی مهربان. یا رسول الله! من آمدم در حالی که خواستار آمرزشم از گناهانم، و تو را به سوی پروردگار شفیع قرار می دهم. سپس گریه نموده و اشعاری خواند.

زیارت قبور در احادیث اهل تسنن

برای اثبات مشروعیت زیارت قبر مطهر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) احادیث بسیاری وجود دارد که به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- طبرانی در کتاب «الکبیر» و «الاوسط» و دارقطنی در «امالی» و ابوبکر بن المقری در کتاب «معجم» از مسلمة بن سالم جهنی از عبیدالله بن عمر از نافع از سالم از ابن عمر نقل نموده اند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر که بیاید به قصد زیارت من که غیر زیارت من مقصدی نداشته باشد، سزاوار است بر من که روز قیامت شفیع او گردم و ابن المقری حدیث را این چنین نقل نموده: هر که بیاید به قصد زیارت من، برای او حقی است بر خداوند متعال که من روز قیامت شفیع او گردم. سمهودی گوید: حافظ ابن السکن نیز این حدیث را در باب ثواب زیارت قبر مطهر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در کتاب «السنن الصحاح المأثوره» نقل نموده و چون در اول خطبه آن کتاب شرط کرده حدیث‌های مورد اتفاق را نقل کند، لازم دارد که این حدیث از حدیث‌هایی باشد که همه اتفاق بر صحت آن داشته باشند، و همچنین اطلاق این حدیث شامل می‌شود زیارت آن حضرت را در حال حیات و ممات.

۲- الدار قطنی و طبرانی در کتاب «الکبیر» و «الاوسط» و غیر ایشان از حفص بن داوود القاری از لیث از مجاهد از ابن عمر نقل نموده اند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: هر که حج رود و زیارت قبر من بیاید بعد از مردنم، مانند کسی است که در حال حیاتم مرا زیارت نموده و ابن جوزی این حدیث را این چنین نقل نموده: هر که حج رود و به زیارت قبر من و اصحابم بیاید، بعد از مردنم مانند کسی است که در حال حیاتم مرا زیارت نموده.

۳- بریده نقل می‌کند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«انی نهیتکم عن الزیارة القبور فزوروها» من شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم، اکنون آنها را زیارت کنید. (صحیح مسلم ۲/۶۷۲ مستدرک حاکم ۱/۳۷۵)

در توضیح این حدیث علماء اهل تسنن چنین نوشته‌اند: و خدا می‌داند... شاید سرّ این امر در ابتدای اسلام این بود که زیارت قبرها و یادآوری اموات موجب ترس از جهاد می‌شد، و چون اسلام قوی گردید آنان را به زیارت قبور فرمان داد. (مستدرک حاکم ۱/۳۷۵ مجمع الزوائد ۳/۵۸ سنن بیهقی ۴/۷۷)

۴- ابوهریره نقل می‌کند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به زیارت قبر مادرش [آمنه دختر وهب] رفت. در کنار قبر مادر گریست و اطرافیان حضرت نیز به گریه افتادند. آنگاه فرمود: فزور القبور فإنها تذکرکم بالآخره. به زیارت قبرها بروید، زیرا آخرت را به یاد شما می‌آورد. (سنن ابن ماجه جلد ۱ ص ۵۰۰ احیاء العلوم جلد ۴ ص ۴۹۰)

۵- ابن عساکر نقل می‌کند که حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «کسی که قبر رسول خدا را زیارت نماید، در جوار رسول خدا خواهد بود. (نیل الاوطار، شوکانی ۴/۳۲۶)

۶- انس نقل می‌کند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «من زارنی فی المدینه کنت له شهیداً أو شفیعاً یوم القیامه» هر کس در مدینه مرا زیارت نماید، برای او شاهد (یا شفیع) در روز قیامت خواهم بود. (کنز العمال ۱۵/۶۵۲ شفاء السقام ص ۲۷)

زیارت قبور و اجماع مسلمانان بر مشروعیت آن قاضی القضاة الشیخ تقی الدین ابوالحسن السبکی که تألیفش به زیادی علم او در قرن هشتم گواهی می‌دهد، کتابی نوشته است در فضیلت زیارت و مسافرت کردن به قصد زیارت، و اسم آن کتاب را «شفاء السقام فی زیارت خیر الانام» نامیده، از جمله مطالبی که او در مقدمه آن کتاب نوشته این جملات است: زیارت سید المرسلین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسافرت نمودن از اطراف زمین برای زیارت آن حضرت از بزرگترین تقرّب‌ها به سوی پروردگار عالمیان است.

الشیخ الامام، شیخ محمد البرسی در کتاب «اتحاف اهل العرفان برؤیة الأنبیاء و الملائکة و الجان» گوید: ابن تیمیه حنبلی که خداوند

متعال با عدلش با او معامله کند جسارت بزرگی کرده، ادعاء نموده: مسافرت کردن برای زیارت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حرام است و نماز در این مسافرت شکسته نمی شود چون سفر معصیت است و کلماتی گفته است که گوش از شنیدن آن کراهت و طبع از آن متنفر است و بالاخره بدی کلامش به خودش برگشت.

شهاب الدین احمد الخفاجی المصری در کتاب «نسیم الرياض فی الشرح شفاء القاضی عیاض» بعد از ذکر این حدیث که خداوند لعنت کند یهود و نصاری را که قبرهای پیامبرانشان را مساجد قرار دادند، گفته است: این حدیث سبب شد ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم کلام بسیار زشتی بگویند که سبب شود علماء به او نسبت کفر دهند و سبکی کتاب مستغنی در ردّ او بنویسد و آن کلام زشت این است که گفته: زیارت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مسافرت نمودن به قصد زیارت آن حضرت حرام است در صورتی که قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنان است که شاعر گفته:

لمهبط الوحی حقاً الترحل النجب و عند ذلك المرجی ینتهی الطلب

به محل فرو آمدن وحی سزاوار است کوچ کرد بوسیله شتران قوی و در آن مکان است که امیدوار به مطلوب خود می رسد.

احمد بن حجر الهیثمی الملکی الشافعی صاحب کتاب «الصواعق» در کتاب «الجواهر المنظم فی زیارة القبر المکرم» بعد از آنکه برای مشروع بودن قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دلیل هائی که از جمله آنها اجماع است ذکر نموده گفته است، اگر گفته شود: چگونه ادعاء اجماع بر مشروعیت زیارت و مسافرت نمودن به قصد زیارت آن حضرت نموده اید با اینکه ابن تیمیه که از علماء متأخرین حنبلی هاست انکار کرده است و استدلالاتی بر این جهت آورده که گوش از شنیدنش انکار دارد و طبع از آن متنفر است، بلکه ابن تیمیه گمان کرده حرمت سفر به قصد زیارت آن حضرت مورد اجماع و اتفاق است و نماز در آن شکسته نمی شود چون سفر معصیت است و گفته: همه ی حدیث هائی که درباره ی زیارت آن حضرت وارد شده، ساختگی است و بعضی از اشخاص متابعت از او نموده اند؛ در جواب این کلام باید گفته شود: ابن تیمیه کسی نیست که مورد نظر باشد یا بتوان در امور دینی به گفته های او اهمیت داد و مطابق فرموده ی جماعتی از علمائی که کلمات فاسده ی او را جواب و دلیل های بی ارزش او را ردّ و لغزش های او را ظاهر و اشتباهات و توهّمات زشت او را بیان نموده اند، ابن تیمیه بنده ای است که خداوند نظر مرحمتش را از او برداشته و در وادی ضلالت و غوایت افتاده و لباس ذلت و خواری به خود پوشانده، از گفتن دروغ و افتراء باک نداشته و خود را پست و از رحمت خداوند محروم نموده، و شیخ الاسلام عالم الانام التقی السبکی که جلالت و اجتهاد و صلاح و امامتش مورد اتفاق است. برای ردّ گفتار او اقدام نموده، و کتابی مستقل با دلیل های واضح و مطالب مفید بر ردّ گفتار او نوشته است.

و همچنین فتوای چهار امام پیشوای اهل تسنن درباره ی زیارت قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دال بر مشروعیت زیارت است همانگونه که سمهودی در «وفاء الوفاء» می نویسد که از ابو حنیفه حکایت شده، بهتر آن است که اول به مکه روند و اگر اول به مدینه آیند نیز جایز است. پس نزدیک قبر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده بین قبر و قبله بایستند سلام کنند.

پس با بیان این مطالب معلوم شد هیچ اجماعی وجود ندارد که زیارت قبور را حرام بداند و این گفته ی وهابیون نیز به مانند گفتار دیگرشان دروغ و افتراعی بیش نیست.

أما دلیل عقل بر مشروعیت زیارت قبور

عقل به انسان حکم می کند عظمت دادن کسی که خداوند او را عظمت داده نیکو است و زیارت نوعی از تعظیم است و در عظمت دادن آن حضرت به سبب زیارت و غیر زیارت، تعظیم شعائر اسلام و خواری و پستی منکران آن است.

و همانطور که رجحان زیارت آن حضرت و رسیدن به خدمت آن جناب در حال حیاتش در دین مقدس اسلام ثابت است، در حال ممات آن حضرت نیز راجح است خصوصاً با ملاحظه روایاتی که دلالت دارد بر حیات برزخی آن حضرت دارد. و در عقل چیزی که مانع یا موجب قبح از زیارت آن حضرت باشد یافت نمی شود، بلکه عقل نیکو می داند عظمت دادن کسی را که خداوند

عظمت داده و احترام نمودن کسی که مردم را به راه راست هدایت نموده و سبب رسیدن به سعادت آنان در دنیا گشته نه تنها قبیح نیست بلکه مطلوب هم هست.

پس بر همگان معلوم گشت طبق قرآن و سنت و اجماع و عقل زیارت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایرادی ندارد و منکرین این کلام برای اثبات حرفشان دلیل قطعی و قابل قبولی ندارند.

فصل سوم: فضائل فراموشی شده امیر المومنین علی (علیه السلام) در بین وهابیون

امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر پیشوایان وهابیون

وهابیون قائل به قداست صحابه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، واهانت به آنها را حرام و تبعیت از آنها را واجب دانسته اند، وقائند تنها گروه ناجی گروهی است که پیرو صحابه پیغمبر خدا صل الله علیه واله باشد، و خود را نیز از پیروان صحابه معرفی می کنند و این در حالی است که بسیاری از اعمال صحابه را نادیده گرفته و خلاف آن عمل می کنند، که یکی از آن تخلفات، تخلف در حق اهل بیت پیغمبر خدا صل الله علیه واله وسلم است، چرا که آنها (وهابیون) محبت به اهل بیت علیهم السلام و بیان فضائل آنها را حرام می دانند، چرا که زمانی به جرم بیان فضائل پیغمبر اکرم و اهل بیتش، موذن کوری را سر بریدند. در حالیکه ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه با وجود دشمنی زیادی که با امیر المومنین علی علیه السلام داشتند، اعتراف به عظمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اولاد طاهرینش نمودند و اظهار محبت به آنها را از واجبات دین اسلام معرفی نمودند، و لی مدعیان اسلام که خود را سلفی می خوانند از این روش صحابه غفلت نموده و محبت و اظهار دوستی به اهل بیت پیغمبر اکرم صل الله علیه واله را نیز منکر شده اند. لذا در این فصل برای بیداری آنها از خواب ضلالت و گمراهی به گفتار بزرگان آنها اشاره می کنیم:

۱- حافظ ابن حجر عسقلانی با ذکر سند از ابوبکر نقل نموده که گفت:

انّ، علی الصراط لعقبه لا یجوزها احد الاّ بجواز من علی بن ابی طالب...

همانا بر پل صراط گردنه ای (مسیر تنگی) باشد که احدی از آن نگذرد مگر با جواز عبور از علی بن ابی طالب. (لسان المیزان جلد ۴، ص ۱۱۱)

۲- علامه سیوطی در تفسیر آیه شریفه: «قل لا اسئلكم علیه اجراً...» می نویسد:

بخاری از ابوبکر روایت کرده است که گفت: «ارقبوا محمداً صلی الله علیه و آله و سلم فی اهل بینه» خوش رفتاری و مراقبت کنید محمد صلی الله علیه و آله و سلم را درباره ی اهل بیتش (تفسیر در المنثور ۶/۷)

۳- علامه عبد الرؤف مناوی در «ضعن القدير - شرح جامع سیوطی» ذیل حدیث «من كنت وليه فعلى وليه» می نویسد: دیلمی آن را به لفظ «من كنت نبيه فعلى وليه» روایت کرده و به همین دلیل ابوبکر گفته است: علی عتره رسول الله صل الله علیه و آله و سلم. یعنی علی علیه السلام از آن کسانی باشد که پیامبر، امت را وادار و تأکید به تمسک بدانها و پیروی از آنها فرمود، چرا که آنها ستارگان رهنمودند و کسی که بدانها اقتدا نماید هدایت خواهد شد. (فیض القدير ۶/۲۱۸)

۴- بزرگ محدث اهل تسنن احمد حنبل - آورده است که عمر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مراسم اخوت و برادری را بین مسلمانان برقرار کرد و علی را ترک نمود تا کار به پایان رسید و برادری برای علی معرفی نشد. پس علی علیه السلام گفت: یا رسول الله مراسم اخوت را بین افراد مسلمانان برقرار نمودی اما مرا ترک کردی! پیامبر فرمود: از چه رو پنداری ترا ترک کردم؟ همانا ترا ترک نمودم برای خودم. آنگاه فرمود:

انت اخي و أنا اخوك، فان ذاكرك احد فقل أنا عبدالله و أخو رسوله، لا يدعيها بعدى الاّ كذاب. (تو برادر منی و من برادر تو، پس

اگر کسی در این باره با تو سخن گفت، بگو من بنده خدا و برادر رسولش هستم، هرگز کسی بعد از من ادعای این مقام را نکند مگر کذاب دروغگو. (فضائل الصحابه ۲/۶۱۷ ح ۱۰۵۵)

۵- علامه خطیب خوارزمی و دیگران با ذکر سند از عمر بن خطاب نقل نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بدون شک علی، فاطمه، حسن، و حسین در حظیره و جایگاه قدس، در قبه بیضاء و سفید رنگی باشند که سقفش عرش خداوند رحمان است. (مناقب ص ۲۱۴، فصل ۱۱)

۶- ابن شیرویه دیلمی همدانی از اعلام محدثین سنی با ذکر سند از عمر بن خطاب نقل نموده که گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حبّ علیّ براءه من النار» دوستی علی علیه السلام سندومایه رهائی از آتش است. (فردوس الاخبار، حدیث ۲۷۲۳ جلد ۲ کنز الحقائق مناوی ص ۶۷)

۷- خطیب خوارزمی با ذکر سند از عمر بن خطاب نقل نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ خیبر فرمودند: «فردا پرچم را بدست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند، او بطور جدی به رویارویی دشمن رود، نه اینکه فرار کند، خداوند بوسیله او پیروزی عنایت فرماید، جبرئیل طرف راستش باشد و میکائیل سمت چپش، پس مسلمانان شب را گذرانند در حالیکه آروزی تشریف بدین مقام و مأموریت را در سر می پروراندند. و چون صبح شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفتند: او دچار چشم درد شده. فرمود وی را بیاورید، پس هنگامی که حضرتش را آوردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نزدیک من بیا و چون نزدیک پیامبر شد با آب دهن چشمانش را مسح و مالش نمود، در این موقع با دیدگان سالم از جا برخاست آنچنانکه گویا سابقه چشم درد نداشته، پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را به او داد، او هم مرحب - بزرگ پهلوان جنگجو و شجاع یهود - را کشت و خیبر را فتح نمود. (مناقب ص ۱۰۵ فصل ۱۶. کنز العمال ۱۳/۱۲۳)

۸- علامه سید علی بن شهاب الدین همدانی از عمر بن خطاب نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مردم همه گردهمائی و تجمع بر دوستی علی بن ابی طالب می کردند خداوند آتش (جهنم) را خلق نمی کرد. (موده القریبی حدیث ۸ ص ۵۷. کوکب الدرری محمد صالح کشفی ترمذی ص ۱۲۲ چاپ پاکستان)

۹- علامه ابن عساکر با ذکر سند از ابن عباس نقل نموده که گفت: با عمر بن خطاب در بعضی از کوچه های مدینه می رفتم، پس به من گفت: ای ابن عباس پندارم قوم، رفیقت (علی) را کوچک قلمداد کردند. که او را متصدی زعامت در امور شما نکردند. من گفتم و الله خداوند او را کوچک قلمداد نکرد هنگامی که وی را (با عزل ابوبکر) برای ابلاغ سوره براءت و خواندن آن بر اهل مکه انتخاب نمود. پس عمر گفت صواب همین باشد که می گوئی، والله من خود شنیدم که رسول خدا صل الله علیه و آله به علی بن ابی طالب می گفت: کسی که ترا دوست دارد مرا دوست داشته، و کسی که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته، و کسی که خدا را دوست دارد او را داخل بهشت نماید. (تاریخ دمشق ۴۳/۹۸۵ - کنز العمال متقی هندی ۱۳/۱۰۹)

۱۰- علامه سید محمد صالح کشفی ترمذی از عمر بن خطاب نقل نموده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که ترا دوست دارد ای علی، روز قیامت با پیامبران در درجه آنها خواهد بود، و کسی که بمیرد در حالیکه بغض و کینه ترا در دل داشته باشد پس او را باکی نیست که مرگش مرگ یهودی باشد یا نصرانی. (کوکب الدرری، ص ۱۲۵، مناقب المرتضویه ص ۱۱۷)

۱۱- علامه عساکر دمشقی با ذکر سند از یونس مولی و غلام رشید نقل نموده که گفت: من بالای سر مأمون ایستاده بودم و یحیی بن اکثم هم حضور داشت که سخن از فضل علی علیه السلام به میان آمد. پس مأمون گفت شنیدم (پدرم) رشید می گوید: شنیدم مهدی می گوید: شنیدم منصور می گوید: شنیدم پدرم می گوید: شنیدم جدم می گوید: شنیدم ابن عباس می گوید: عثمان رجوع به علی کرد و علی متوجه شد عثمان به او خیره شده و نگاه عمیق می کند. پس علی با روی سخن به عثمان، گفت: از چه رو

اینگونه به من نگاه می کنی؟ ای عثمان.

عثمان پاسخ داد، شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «التَّظَرُّ الی (وجه) عَلَی عِبَادَةِ» نگاه به صورت علی عبادت است. (تاریخ دمشق - تاریخ ابن کثیر ۷/۳۵۸ تاریخ الخلفاء سیوطی ۱/۹۶)

۱۲- علامه مورخ ابن عبد البر قرطبی نوشته است: معاویه درباره ی مسائلی که برای او اتفاق می افتاد یا از وی سؤال می شد با فرستادن نامه ای به آشنایان خود از آنها می خواست تا از علی بن ابیطالب سؤال کنند پس چون خبر قتل آن حضرت به اطلاع او رسید گفت: (با مرگ پسر ابوطالب فقه و علم از میان رفت).

در این موقع برادرش عتبه که حاضر در مجلس بود گفت: مردم شام این حرف را از تو نمی پذیرند. معاویه گفت: مرا به خود واگذار (استیعاب ۲/۴۶۳ به نقل از کتاب امام امیرالمؤمنین علی از دیدگاه خلفاء)

۱۳- علامه خطیب خوارزمی با ذکر سند بواسطه حافظ ابن مردویه از عمر بن عبدالعزیز نقل نموده که گفت: «ما علمنا أن احداً کان فی هذه الأمة بعد النبی صل الله علیه و آله أهد من علی بن ابی طالب» ما در بین این امت بعد از پیغمبر احدی را نشناختیم که زاهدتر از علی بن ابی طالب باشد. (مناقب خوارزمی ص ۶۷ فصل دهم حدیث ۳)

این ها تنها ذره ای از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام بود که توسط افرادی که وهابیون آنها را صحابه و تابعین صحابه می دانند نقل شد، تا بر همگان حجت باشد که محبت و دوستی علی علیه السلام و بیان فضائل ایشان و تواضع در مقابل ایشان شرک نمی باشد و مدعیان پیروی از صحابه در ادعای پیروی خود نیز، دروغ می گویند.

سؤالات مسابقه

۱- عقائد وهابیون ابتدا در چه قرن و توسط چه کسی انتشار یافت؟

الف) محمد بن عبدالوهاب، قرن ۱۲ ب) ابن تیمیه، قرن ۷ ج) بن باز، قرن ۱۴ د) محمد بن سعود، قرن ۱۳ ۲- پایه گذار وهابیت چه کسی است و در چه سالی فعالیت خود را علنی کرد؟

الف) ابن تیمیه، ۶۶۸ ب) محمد بن عبدالوهاب، ۱۱۵۳

ج) محمد بن عبدالوهاب، ۱۱۱۵ د) صنعانی، ۱۱۵۰ ۳- تعریف منطقی عبادت چه می باشد؟

الف) خضوع عملی و یا لفظی و زبانی که از اعتقاد به الوهیت سرچشمه گیرد

ب) خضوع و تواضع

ج) محبت همراه با تواضع

د) سجده همراه با محبت ۴- طبق کدام یک از آیات قرآن مردم موظف به آمدن نزد پیغمبر و در خواست استغفار از ناحیه او هستند؟

الف) مائده، ۵۴ ب) احزاب، ۵۷

ج) نساء، ۶۴ د) یوسف، ۹۲ ۵- طبق آنچه احمد حنبل در مسند خود آورده رسول اکرم صل الله علیه و اله وسلم فرمودند، دنیا از بین نمی رود تا این که مردی از اهل بیت من که اسم او همانند من است عرب شود.

الف) اسم پدر، پادشاه ب) اسم، مالک

ج) اسم، خلیفه د) اسم پدر، مالک ۶- یکی از آیاتی که در اثبات تبرک جستن از آن استفاده می شود، متعلق به سوره آیه می باشد.

الف) یوسف، آیه ۹۲ ب) بقره، آیه ۵۷

- (ج) آل عمران، آیه ۴۹ (د) نساء، آیه ۶۴-۷ طبق سوره آیه اعتقاد به سلطه ی غیبی اولیاء الهی به اذن خداوند جایز است.
- (الف) آل عمران، آیه ۸۰ (ب) آل عمران، آیه ۴۹
- (ج) بقره، آیه ۹۰ (د) نمل، آیه ۸۸-اولین کسانی که اقدام به تعمیر و ساختن دیواره ای در کنار قبر پیغمبر نمودند چه کسانی بودند؟
- (الف) عمر، عایشه (ب) عمر، عثمان
- (ج) عایشه، عمر بن عبدالعزیز (د) عمر بن عبدالعزیز، المقتفی ۹-رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) فرمودند: یا علی کسی که قبرهای شما را تعمیر نماید مانند آن است که را در بنای یاری کرده است.
- (الف) ابراهیم، کعبه (ب) مرا، کعبه
- (ج) سلیمان بن داود، بیت المقدس (د) حضرت رسول، بیت المقدس ۱۰-در کدامیک از سوره های قرآن خداوند متعال به جان پیغمبر قسم خورده است؟
- (الف) قلم، آیه ۱ (ب) حجر، آیه ۷۲
- (ج) حجر، آیه ۵۸ (د) طه، آیه ۳۴-۱۱ نذر برای غیر خداوند در صورتی که او را و اشیاء و امور دانسته شرک است و نذر برای پیامبر و اولیاء الهی به این معناست که آن عمل بوجود مقدس آن حضرت اهداء شود.
- (الف) مؤمن و مدیر، ثواب (ب) مالک و زمامدار، ثواب
- (ج) مالک و مدیر، ثواب (د) خالق و رزاق، ثواب ۱۲-طبق سوره ی کهف، آن کسانی که غلبه پیدا کردند و بر قبر اصحاب کهف مسجدی ساختند چه کسانی بودند؟
- (الف) کافران (ب) مسلمانان و سلطان آنان
- (ج) منافقین (د) اقوام اصحاب کهف ۱۳-منظور از عهد در سوره ی مریم چه چیزی می باشد؟
- (الف) عمل صالح یا علم (ب) ایمان یا تقوا
- (ج) ایمان و عمل صالح یا اذن در شفاعت (د) عمل صالح یا نماز شب ۱۴-طبق کلامی که عمر از رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) نقل کرده، حب علی علیه السلام و از آتش جهنم است.
- (الف) سند و مایه رهائی (ب) ملاک و سپر (ج) اساس خوبیها و مایه نجات (د) ایمان و آزادی ۱۵-طبق تفسیر بیضاوی منظور از ((لا تقم علی قبره)) چیست؟
- (الف) زیارت و نماز (ب) تلقین خواندن
- (ج) دفن و زیارت (د) نماز میت ۸-

۱-

۲-۹

۳-۱۰

۴-۱۱

۵-۱۲

۶-۱۳

۱۴-

۷-۱۵

نام نام خانوادگی نام پدر

سال تولد..... شماره شناسنامه.....
 تلفن ثابت.....
 آدرس و کدپستی.....
 نام مسجد یا حسینیه.....

پاورقی‌ها

۱. مسند امام احمد، جلد پنجم، ص ۱۸۲.
۲. مستدرک حاکم، جلد ۳، ص ۱۴۸.
۳. آموزش فلسفه، محمد تقی مصباح یزدی ۱/۳۳.
۴. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۷۹.
۵. بحار، ج ۵۷، ص ۱۹۷، آخر باب معادن و جمادات.
۶. حدیث غار اشاره است به حدیثی که در صحیح بخاری جزء چهارم در باب اجابت دعای کسی که به پدر و مادرش احسان کند، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده که فرمودند: هنگامی که سه نفر با هم می رفتند باران شدیدی گرفت به غاری در کوه پناهنده شدند. ناگاه سنگ بزرگی از کوه فرود آمده به درب غار افتاد راه بر آنها بسته شد. یکی از آنها گفت اگر عمل صالحی داشته باشیم خداوند را بوسیله آن عمل بخوانیم شاید گشایشی برای ما بشود. یک نفر از آنها گفت: بار خدایا! تو می دانی من پدر و مادر سال خورده ای داشتم و چند دختر بچه کوچک، همیشه جانب پدر و مادر را از بچه های کوچکم بیشتر مراعات می نمودم، شب ها می آمدم از گوسفندان شیر می دوشیدم اول به پدر و مادر خود می دادم بعد به بچه هایم، یک شب کار زیاد باعث شد دیرتر آمدم دیدم پدر و مادرم به خواب رفته اند، شیر دوشیده آمدم بر بالین سر آنها ایستادم. برایم ناگوار بود که آنها را از خواب بیدار کنم و بچه هایم از کرسنگی فریاد می زدند، ولی می خواستم اول پدر و مادرم بیاشامند سپس بچه هایم، همین طور بالای سر آنها ایستادم و آنها هم در خواب بودند تا صبح طالع شد. خدایا تو می دانی اگر چنان چه این عمل را برای رضای تو انجام داده ام راهی برای ما باز کن که ما آسمان را ببینیم. ناگاه سنگ به حرکت آمد، روزنه ای باز شد و آسمان پدیدار گشت. نفر دوم گفت: خدایا تو می دانی دختر عمویی داشتم بسیار مورد علاقه ام بود. از او تقاضا نمودم خودش را در اختیار من بگذارد، پذیرفت به شرط آنکه صد دینار به او بدهم به دنبال کار رفته و صد دینار جمع آوری نمودم. دختر عمو را ملاقات کرده و صد دینار را به او دادم. حاضر شد خودش را در اختیار من بگذارد، وقتی می خواستم با او مشغول شوم، گفت: از خدا بترس و از راه حرام مرتکب این عمل مشو! پس از او جدا شدم! خدایا تو می دانی اگر این عمل را برای رضای تو انجام داده ام راهی برای ما باز کن، سنگ حرکت دیگری کرد. نفر سوم گفت: خدایا تو می دانی یک نفر را اجیر کردم و مزد او را پیمانانه ای از برنج قرار دادم، کارش تمام شد مزدش را خواست، مقدار برنج را به او دادم نگرفت و اظهار بی میلی کرد و رفت. من آن مقدار برنج را کاشتم و از حاصل آن مقداری گاو خریدم و یک نفر را نیز برای چرانیدن گاوها اجیر نمودم، سالهائی گذشت آن مرد آمد مزدش را خواست گفتم آن گاوها با آن چوپان حق توست تصرف کن! گفت: مرا مسخره می کنی؟ مزد آن روزم را بده! گفتم مسخره نمی کنم مزدت همان است، همه را تصرف کرد. خدایا! اگر این عمل را برای رضای تو کرده ام، راه بیشتری برای ما باز کن! سنگ به حرکت آمده، از درب غار به طرف دیگری افتاد.

۷- (کفایه الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر ص ۱۱)

۸- (حلیه الاولیاء، صحیح ترمذی و صحیح نسائی)

- ۹- صحیح مسلم جلد ۶ ص ۴
 ۱۰- (فوائد السمطين جلد ۲ ص ۱۳۹)
 ۱۱- (مسند حنبل جلد ۱ ص ۳۷۶)
 ۱۲- (مسند احمد حنبل - ینابیع الموده جلد ۲ ص ۴۴)
 ۱۳- (ینابیع الموده جلد ۳ ص ۳۸۳)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

